همیشه مالک این ملک ملت است که داد
سند به دست فریدون قباله دست قباد

۲۴ صفحه

رأی ملت
صوت الشعب

سال سوم. شماره ۲۵ . دوشنبه ۲ دی ۱۳۸۱ . ۱۸ شوال ۱۴۲۲ . ۲۳ دیسمبر ۲۰۰۲ . ۲۵۰ تومان

بغداد سوف تسقط بعد اسبوعين

من بدأ هجوم امريكا على العراق فى ١٦ يناير القادم

گروه‌های مخالف حکومت بغداد نقش تعیین کننده‌ای در حمله آینده امریکا، خواهند داشت

اغلب دول الجوار ستشارك فى الهجوم المحتمل ضد العراق

صفحة ٣

فلسطين في شعر محمد مهدي الجواهري
عبدالكريم آلبوغبيش
٦



كيف تأسست الامارة المشعشعية في الحويزة؟
السيد محمد حسن الشبري
٩

المرأة العربية والمجتمع في قرن
مديحة زويداوي
١١

فيروسات تتخفى وراء بطاقات المعايدة الالكترونية

حذر خبراء الأمن الحاسوبي من وجود فيروسات متطورة خطرة تختبئ وراء بعض بطاقات المعايدة الالكترونية لتشوه مزاج موسم العطلات المقبل.

وتقع آلاف الشركات الاوروبية فريسة للفيروسات في كل شهر، ويرتفع هذا الرقم باضطراد مع اقبال المزيد من الموظفين على ارسال بطاقات معايدة الكترونية بمناسبة عيد الميلاد عبر الفضاء الحاسوبي. وتعرف معهد «ماسيج لابس» في لندن على فيروس جديد يدعى «ياها». وفي حين بدأت تنتشر وسط فورة عيد الميلاد نسخ جديدة من فيروسات قديمة مثل «طروادة» و«برايد بي» و«هابي ٩٩».

ويقول اليكس شيب من معهد «ماسيج لابس»: في حين تقوم مواقع بطاقات المعايدة الالكترونية بعمل مشروع ممتع فإن بعض تلك البطاقات تستخدم كأقنعة لتورية فيروسات قدرة تقوم بتعطيل عمل برامج مكافحة الفيروسات قبل ان تهاجم الكمبيوتر.

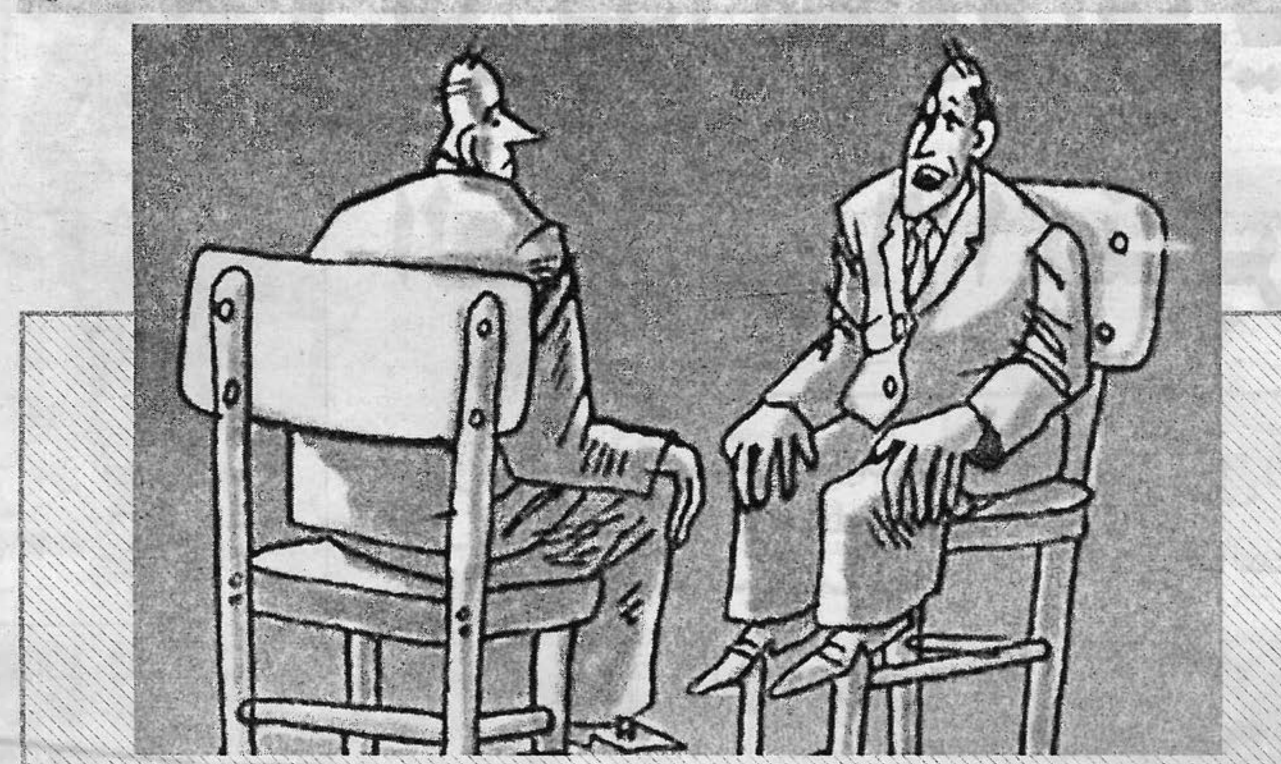
وفضلاً عن نشر الرسائل الالكترونية المزعجة الى عناوين الاصدقاء، يمكن لهذه الفيروسات ان تشكل خطراً كبيراً، إذ تجعل جهاز الكمبيوتر الشخصي مفتوحاً أمام القراصنة، مما يتيح لهم اختلاس تفاصيل البطاقات الائتمانية والسجلات المالية والمعلومات الشخصية الخاصة بالمستخدم. ويمكن للقراصنة ايضاً ان يشطبوا ملفات كاملة من جهازك الحاسوبي ومراقبة جميع المواقع التي تزورها على الانترنت.



کینه، هیاهو و دیگر هیچ...

«در دوران تحصیلی ام در مقطع لیسانس، با گروهی برخورد داشتم که تصور می کردند، ریشه های تمام بدبختی آنها عرب ها هستند. جماعتی که با آب وتاب سنگ ایران و ایران پرستی را به سینه میزدند و حاکمان آن دوره را به دلیل سید بودنشان، به اعراب نسبت می دادند و بعنوان منشاء تمام مشکلات ایران معرفی می کردند. دیری نپائید که امتحان «عشق به ایران» برای این جماعت فرا رسید. در سال ۱۳۶۶ دانشگاه اعلام کرد که دانشجویان موظف هستند به مدت شش ماه در جبهه ها حضور پیدا کنند. عاشقان قلابی ایران به جای اینکه این فرصت را غنیمت بشمارند و از مرز های ایران حداقل به شکلی که آنها ادعا می کردند، دفاع کنند، اکثر آنها به این در و آن در میزدند تا بلکه برگه ای برای خود تهیه نموده و از حضور در جبهه های نبرد فرار کنند. من که در آن زمان سابقه بیش از پنج ماه حضور در جبهه ها را داشتم و دوره تحصیلی ام پایان یافته بود بطور داوطلبانه و بعنوان بسیجی از طرف دانشگاه عازم منطقه غرب شدم. از نظر عاشقان قلابی ایران من عرب هستم و حتماً رفیق صدام و لابد تجزیه طلب، و اگر هم کشته شوم در آمار «من درآوردی» شهدای عرب خوزستان قرار می گیرم لو پذیرش اینکه من برای دفاع از ایران اسلامی به جبهه رفته ام برای آنها سخت دشوار. اما داستان در اینجا خاتمه نمی پذیرد. ما در پادگان رجائی در حومه شهر کرمانشاه به مدت یک ماه آموزش دیدیم. درآنجا برخی از این «عشاق» که نتوانسته بودند برای خود برگه ای جور کنند تا در جبهه اصفهان یا شیراز! خدمت کنند، همراه ما بودند. روز تقسیم فرا رسید و بیست و دو نفر که من جزء آنها بودم، سهمیه تیپ ۲۱۲ حمزه سید الشهداء پاوه شدیم. پاوه (شهری محروم و فقیر با مردمانی ستمدیده) برای مدعیان عشق به ایران معنی «وحشت» داشت، زیرا که وقتی به آنجا رسیدیم فقط نه نفر بودیم و خبری از گروه «عشاق» نبود. بعد از سه روز که ما آماده رفتن به شهر حلبچه می شدیم، گروه نه نفری به دو نفر تقلیل یافته بودند. من و فردی بنام بابک که از تبریز می آمد. اکنون یک عرب و یک آذربایجانی فارغ از هرگونه شعار «ایران پرستی» برای دفاع از ایران اسلامی ثابت قدم بسوی محل خدمت و انجام وظیفه خود می رفتند.»

حسن هاشمیان



از آن روزها سال ها گذشت، اما متأسفانه همان تفکری که نسبت به اقوام ایرانی از دریچه ذهنیت منفی نگاه می کرد هنوز در بعضی افراد حاکم است. یکی از این افراد مقاله نویس «نیمه محترم» نشریه فجر خوزستان است. من در اینجا قصد ندارم بگویم که این شخص از جبهه رفتن فرار می کرد اما به یقین معتقد هستم که این فرد با معجونی از عقاید قالبی غیر واقعی، پیشداوری قصه گونه و ساختار ذهنی منفی نسبت به مردم عرب خوزستان نگاه میکند. از نظر «تیرانداز» نشریه فجر آنطور که از نوشته هایش بر می آید، مردم عرب خوزستان نه فقط حق داشتن نشریه، فرهنگ و ادب ندارند بلکه براحتی به خود اجازه می دهد آنها را در فرآیند تهمت سازی قرار داده، انواع تهمت ها را بر سر آنها نازل کرده و حق حیات را از آنها بگیرد. توهماتی که فاشیست ترین فرد دوره رضاخانی به خود اجازه نداد این چنین فکر کند. شاید به این دلیل که اگرچه مردان رضاشاه ضد اسلام و عرب بودند، ولی بیسواد نبودند. فقط از «دشت بی فرهنگی ما» است که کلماتی مانند ناجوانمردانه، گستاخ، بی شرم، کند ذهن، جاهل، کودن، بی شرف، بی وجدان و.. تراوش می کند. در طول سه سال گذشته که ما در نشریه «رأی ملت» فعالیت کردیم، اجازه ندادیم حتی یک کلمه بر علیه اقوام دیگر در نشریه ما به کار رود. بسیاری از شعرهائی که کوچکترین شائبه توهین به دیگر اقوام را در خود داشته، علیرغم ناراحتی شاعر آن، حذف کردیم. مقاله ها و افکار را بسوی بازسازی و ساختن یک فرهنگ متکامل که هم به ما و هم به کل ایران خدمت کند، هدایت کردیم و به تبع آن نویسندگان ما این مسئله را خیلی زود درک کرده و در این راه گام برداشتند. ما به آنچه که انجام می دهیم ایمان داریم، و فراتر از آن مصمم هستیم در برابر انسان های کوچکی که تلاش می کنند از طریق «توهین» به مردم عرب خوزستان خود را بزرگ جلوه کنند بایستیم. ما برای این ایستادگی خود آماده تقدیم هر نوع بهائی هستیم تا دیگر هیچ آدم صغیری به خود جرأت ندهد به مردم عرب خوزستان توهین کند.

• من کاملاً واثق هستم و اعتقاد دارم که مدت «زمان» صرف شده برای این نوشته را می توانستم در خدمت کارهای بهتری قرار دهم و چه بسا خوزستان ما نیاز بیشتر به تفاهم و همکاری تمام اندیشمندان خود دارد، اما لازم دیدم و بر هر انسان آگاه و با وجدان واجب است که برای سالها بی حرمتی ها، توهین ها، نگرش استهزاء گونه و تمسخر مآبانه یک نشریه محلی به مردم عرب خوزستان نقطه پایانی تعین نماید. یک بررسی علمی و با ابزار «تحلیل محتوی» نشان خواهد که چه حقد وکینه ای نسبت به مردم عرب خوزستان وجود دارد که ذاتاً هیچگونه اساس و پایه حقیقی ندارد. اگر ما در شماره گذشته مجبور شدیم بخشی از تحلیل های نشریه فجر نسبت به مردم عرب خوزستان را برای مردم نمایان کنیم، نتیجه عملکرد و سویگیری این نشریه است که در بیشتر شماره های آن بطور مستند و مستدل موجود است. و گرنه نشریات زیاد دیگری در خوزستان وجود دارد که جایگاه وزین آنها را محترم می شماریم، زیرا که آنها به خود احترام می گذارند و دنبال توهین به این وآن نیستند. ما در شماره گذشته چهار مسئله را براساس ضرب المثل «جواب های هوی است» که برخاسته از سیاست تهاجمی آن نشریه است، مطرح کردیم. مقاله نویس «نیمه محترم» کلی آسمان ریسمان به هم بافته ولی از پاسخگوئی درباره مسائل مطرح شده، طفره رفته است. در اینجا من مقابله به مثل نمی کنم، بلکه به تمام آنچه که نویسنده نشریه فجر در مقاله خود تحت عنوان «تیر فجر به هدف خورد» آورده است پاسخ می دهم.

۱) «تیرانداز» نشریه فجر نوشته خود را با این موضوع آغاز کرده است که دفتر ما در تهران است، و حتماً از دید وی این مسئله یک نقطه منفی برای ما محسوب می شود. برعکس، ما معتقد هستیم که این مسئله یک نقطه مثبت حساب می شود و دلیلی بر استقلال ماست و این مسئله را ثابت می کند که دفتر گرفتن در بهترین نقاط شهر اهواز از طریق تک فروشی یک نشریه بدست نمیآید، حتی اگر آن نشریه گرانترین و یکی از پرفروش ترین نشریه های خوزستان باشد. بلکه مستلزم وسائل دیگری است که مقاله نویس «نیمه محترم» آنهارا خوب می شناسد. علاوه براین نبود ما در خوزستان موجب می شود که به ادارات آن سامان کمتر سر بزنیم، و فضیلت های این کار را نصیب دیگران کنیم! در هرحال ما در خوزستان باشیم یا نه، این مسئله حقی برای کسی ایجاد نمی کند که به مردم خوزستان حمله ور شود و انواع اتهام های واهی را به آنها نسبت دهد. ضمن اینکه آنهائی که نمی خواهند بدانند، بدانند که ۹۶ درصد نویسندگان نشریه صوت الشعب در خوزستان ساکن هستند. بنابراین اگر ما از خوزستان بریده بودیم و ارتباط ضعیفی با موطن خود داشتیم، نباید این همه نویسنده از داخل خوزستان جذب ما می شدند. مضافاً بر این که خود شخص من بارها تلاش کردم که کارم را به خوزستان منتقل کنم، ولی موفق نشدم.

۲) یکی از ظلم هائی که مرتباً بر مردم عرب خوزستان می رود، این است که مخالفین آنها با یک ذهنیت غلط، تفکر غلط و قضاوت غلط به یک نتیجه گیری غلط درباره آنها رسیده، بدون اینکه شناختی از عناصر واقعی یک مسئله داشته باشند حکم نهائی را به غلط در حق مردم عرب خوزستان صادر می کنند. مقاله نویس نشریه فجر بدون اینکه بداند چه کسی خبر مربوط به آنها را نوشته است حکم نهائی را درباره یک فرد دیگر صادر کرده و تحت عنوان «آقای باسکی» انواع اتهام ها را به او نسبت داده است. این به یقین ثابت می کند که بیشتر برداشت های مخالفان مردم عرب خوزستان، در این سطح از شناخت قرار دارد. «تیرانداز» نشریه فجر اولین سنگ بنای مقاله خود را کج می نهد و دیوار خود را تا ثریا به این منوال بالا می برد و حتماً انتظار دارد که کسی به او نگوید، بالای چشمت ابروست. آنهائی که مقاله این حضرات را خوانده اند، حتماً متوجه شدند که هشتاد درصد تندرویها، هجوم ها و فحاشی ها بر علیه کسی است که مقاله نویس «نیمه محترم» او را به اشتباه گرفته است.

۳) در مقاله فوق الذکر به گفته ای از حجاریان استناد شده که از تجزیه کشور و تخریب روند دولت- ملت اظهار نگرانی کرده است. ما هم از تجزیه کشور نگران هستیم. همه مردم عرب خوزستان از تجزیه کشور نگران هستند. اما چیزی که اینجا مبهم است، اینکه چگونه «دانشمند با هوش» نشریه فجر گفته حجاریان را به مردم عرب خوزستان ربط داده است. حتماً این شخص خیلی مایل بود که حجاریان بگوید: مردم عرب خوزستان می خواهند کشور را تجزیه کنند. اما واقعیت این است که حجاریان چنین چیزی نگفته است، و «علامه دهر» ما خارج از ذهن کوچک خود چنین چیزی را هرگز نمی تواند بیابد.

اما بد نیست «تیرانداز» نشریه فجر بداند، مدل رفتارهائی که به تخریب روند دولت-ملت منتهی می شود همان رفتارهائی است که علائم آن در مقاله وی آمده است. تهمت سازی، سرکوب دیگران، بستن دهان مردم، نادیده گرفتن ابتدائی ترین حقوق انسانی، خلط دروغ و حقیقت و.. مدل رفتار انسان های ماقبل جامعه مدنی است که حجاریان بدرستی آنها را تهدیدی برای اقامه دولت مدرن تلقی کرده است.

۴) مقاله نویس فوق الذکر ادعا کرده است که نشریه آنها اولین نشریه اصلاح طلب در خوزستان است. ما دعا می کنیم که چنین چیزی درست باشد. به کار بردن «اولین» برای ما این تداعی را دارد که سابقه اصلاح طلبی نشریه فجر بیشتر است و بر این اساس نتیجه می گیریم مدیران آن باید پیشاهنگ حرکت دموکراسی، احترام به حقوق دیگران، مشوق نهادهای مدنی، ملجأ محرومان و غارت شدگان و حساس نسبت به اجرای قوانین یا تخلف از آنها باشند. اما متأسفانه در عمل چیز دیگری را شاهد هستیم. دموکراسی از نظر مقاله نویس نشریه فجر یعنی اینکه فقط آنها حق بیان دارند و اگر مردم عرب خوزستان صاحب نشریه شوند «زود باید برود». شعار احترام به حقوق دیگران می دهند، اما در قاموس آنها حقوق قومی وجود ندارد. مؤسسات مدنی زمانی مشروعیت دارند که فقط متعلق به آنها باشند. اگر مردم عرب خوزستان مؤسسه ای را ایجاد کنند، حتماً سرنخ آن به خارج از مرزها برمی گردد! اگر کسی شب در خانه اش نشسته و به او حمله کنند حتماً قاچاقچی است و اگر زمین های مردم محروم را به زور بگیرند و آنها را غارت کنند، باید زیر پا له شوند و اسمی از آنها برده نشود. اگر روشنفکران عرب خوزستان مصرانه خواهان اجرای قانون اساسی و ترویج قانونگرائی در جامعه شوند، حتماً تجزیه طلب هستند!.. و هزاران اگر دیگر که بی پاسخ مانده است. به اعتقاد من یک نمونه از اصلاح طلبی در این گفته «ولتر» نویسنده فرانسوی نهفته است که ابراز داشته: «من با عقیده شما مخالفم، ولی حاضرم جانم را بدهم که شما بتوانید حرفتان را بزنید.» متأسفانه بعضی از مدعیان اصلاح طلبی درخوزستان، حاضرند جان خود را بدهند که دهان دیگران را ببندند.

۵) «تیرانداز» نشریه فجر در اشاره به موضوع «طبقات سپیدار» آنرا محل سکونت «مشتی قاچاقچی و راهزن» دیده و نشریه صوت الشعب را مدافع قاچاقچیان قلمداد کرده است. به عقیده من در اینجا «مقاله نویس» فجر سه موضوع مردم محروم، قاچاقچیان و وظیفه نیروی انتظامی را با یکدیگر مخلوط کرده است. در سرتاسر شماره های گذشته ما حتی یک کلمه را نمی توان یافت که به دفاع از قاچاقچیان بیان شده و یا وظیفه نیروی انتظامی را تخطئه کرده باشد. این فقط در ذهن مخلوط کن مقاله نویس فجر است که می توان سیاه را به جای سفید دید و دروغ را به جای حقیقت نشاند. اما اینکه ما از مردم محرومی دفاع کنیم که هیچ ارتباطی با قاچاقچیان ندارند، نه فقط منکر آن نیستیم، بلکه آنرا وظیفه و افتخار خود می دانیم. و براین اعتقاد هستیم که هر انسان شریف و آزاده وظیفه دارد از محرومان دفاع کرده به آن مباهات کند. مسئله ای که تنها زرنگان روزگار و «نان به نرخ روز خوران» نمی توانند آنرا بفهمند.

۶) اما مضحک ترین چیزی که در نوشته مقاله نویس «نیمه محترم» آمده، این است که ادعا کرده نشریه آنها درباره خطر قومیت ها به دستگاه های امنیتی کشور رهنمون می دهد. هفته نامه ای که پنجاه درصد مطالب آن مدیون نشریات کشوری است و بدرستی نمی داند چه کسی خبر مربوط به آنها را تنظیم کرده است و به فرد دیگری حمله می برد و کلمه «کأنه» را به شکل «کانهو» می نویسد، می خواهد سیستم امنیتی کشور را تغذیه اطلاعاتی کند! این از آن حرف هائی است که «خالی بند ترین» فرد ساکن در تهران جرأت بیان آنرا ندارد.

باید گفت نظام امنیتی کشور قویتر و غنی تر از آن است که یک نشریه محلی بخواهد آنها را هدایت کند و اعطاء نشریات و توجه به حقوق قومی در ایران تحت تأثیر شکل گیری وضعیت جدید جهانی است که دستگاه های امنیتی کشور آنرا قبل از اینکه نشریه فجر متولد شود، مطالعه نموده و طبقه بندی کرده اند. البته «تیرانداز» فجر می تواند هوچی گری راه بیندازد، آدم های هم سطح خودش را تحریک کند یا آب یک جوی را گل آلوده کند اما مطمئناً در دریای بیکران مردم عرب خوزستان توان شنا کردن نخواهد داشت.

در پایان از همه خوانندگان نشریه که بوسیله تلفن، نامه یا ایمیل احساسات خود را در این زمینه بیان کردند، تشکر نموده این مسئله را اعلام می کنم که مدیریت نشریه صوت الشعب با هرگونه اعمال عاطفی- احساسی و خارج از قانون مخالف است و آنرا تأئید نمی کند.

آشنائی با یک نویسنده جوان

توفیق ربیعی

توفیق ربیعی در اردیبهشت ۱۳۵۵ در منطقه کوت عبدالله به دنیا آمد. در رشته عمران تا سطح کاردانی تحصیل کرد، سپس به ادبیات روی آورد و با نوشتن قصه های کوتاه در نشریه اهواز علاقه خود را به داستان نویسی نشان داد. او معتقد است که داستان مهمترین بخش ادبیات هر ملتی را تشکیل می دهد. هر داستان نقلی از زندگی انسان ها و درگیری آنها با سرنوشت است. روایتی از تلخی ها و شیرینی های آدمهائی است که نه سفید سفیدند بدون هیچ گناهی و نه سیاه سیاه بدون انجام کمترین کار نیکی. علاوه بر این وی مایل است قصه گوئی نیاکان و اجداد ما را در قالبی نو به شکل داستان دربیاورد. او اظهار می دارد که «داستان» چیزی فراتر از قصه است. قصه تنها بخشی از مقوله داستان است که ساختار خاص و متفاوتی با داستان دارد. در قصه همیشه دو نیروی خیر وشر با هم در حال جنگند که پیروزی همیشه از آن خیر است و شر نابود می شود. اجزای یک قصه بیشتر در برگیرنده گفتگوی حیوانات، غول، پری و جادو



است. قصه حالتی افسانه ای دارد اما داستان کوتاه اینگونه نیست. در داستان کوتاه پیچیدگی و ابهام وجود ندارد و یک ساختار منطقی بر آن حاکم است. یعنی حوادث داستان و عکس العمل های شخصیت های آن باید بر اساس طرحی از پیش تعیین شده با قالبی منطقی و قابل پذیرش باشد.

توفیق ربیعی تلاش دارد در داستان های خود زندگی عادی مردم معمولی را به تصویر کشد. در داستان « دختری از هور » سعی وافر کرده است که میان عناصر فرهنگی مردم و قهرمانان داستان خود یک نوع تطابق ایجاد کند. او عقیده دارد که این داستان با اقبال عامه مواجه شده است، زیرا که چالش های زندگی آنها را دنبال می کند. در پایان او از ساختار بوروکراسی حاکم بر سازمان های فرهنگی کشور انتقاد می کند و بیان می کند که متولیان کتاب و داستان در کشور خط مشی های تشویقی ندارند. وی معتقد است برای اینکه یک نویسنده جوان بتواند در کار خود موفق شود، باید هفت خوان رستم را پشت سر بگذارد. به همین خاطر بسیاری از افراد که استعداد نویسندگی دارند یا کار خود را رها می کنند ویا در نیمه راه می مانند.

الشاعر و الفنان جمال مهنى زاده

هوسه

آخ لو يوم الشعب راد الحياة
اويه الأذان ايصيح حي على المماة
ويظل صوت الشعب يدوي بكل قناة
شرع الله الحق و احنه انريده

با شروع حمله امریکا به عراق در شانزدهم ژانویه سال آینده

بغداد بعد از دو هفته سقوط خواهد کرد

یک نشریه وابسته به وزارت دفاع امریکا فاش ساخت که زمان هجوم به عراق تعیین شده و از شانزدهم ژانویه سال میلادی آینده (در حدود بیست و پنج روز دیگر) ایالات متحده، هجوم خود را بر علیه حکومت عراق آغاز خواهد کرد. این نشریه که به قصد آموزش نظامی و مهیا ساختن سربازان امریکائی منتشر می شود، از نیرو های نظامی امریکا خواست آماده نبرد باشند.

همچنین نشریه دفاعی امریکا اعلام کرده است که تمام جبهه های نبرد بر علیه صدام حسین فعال خواهد بود. این بدان معنا است که هجوم محتمل امریکا به عراق از جبهه های جنوب (کویت، قطر، عمان، امارات و ناو های جنگی مستقر در خلیج فارس) شمال (منطقه کردستان و ترکیه) غرب (اردن و اسرائیل) و شرق خواهد بود. پر واضح است که اگر چه امریکا در حال حاضر به تجهیز نیروها و امکانات مشغول است، اما تعداد سربازان آن به رقم سال ۱۹۹۱ نخواهد رسید.

این بدان معنا است که این بار امریکا برای حضور نیروهای مخالف صدام در نبرد آتی حساب ویژه ای باز کرده است و در بیشتر عملیات زمینی نیرو های « بدر » وابسته به مجلس اعلای شیعیان عراق و نیروهای کُرد، مسئولیت های سنگین را به عهده خواهند داشت.

کارشناسان نظامی امریکا معتقد هستند به طبیعت جنگی که صدام انتخاب خواهد کرد، بیشتر شهر های عراق در روز های اولیه نبرد فتح خواهد شد و رئیس جمهور عراق نیرو های خود را در بغداد متمرکز خواهد کرد. آنها پیش بینی می کنند که نبرد واقعی در بغداد و حومه آن اتفاق خواهد افتاد. در این میان بمباران هوائی و نیرو های مردمی که در بغداد به سر می برند، تعیین کننده نهائی جنگ خواهند بود و امریکا بر سر پیچی نیروهای ارتش عراق از اوامر صدام در زمان شدت بمباران ها و پیوستن مردم به آنها حساب می کنند.

قسم الادب العربي بجامعة آبادان - خرمشهر

يزف الطلبة المتخرجين



احتفل قسم الادب العربي والترجمه العربيه في كليه الآداب العربية بجامعه عبادان، على مدى يومين متتاليين بمناسبة تخريج دفعتين أخريين من طلبة هذه الكلية التي قدمت حتى الآن كوكبات من طلبتها المتخرجين، بينهم الشاعر و الكاتب وهاهي تزف اليوم كوكبتين من ابنائها البررة الذين ينتشرون - بعون الله - بين شعبنا الذي هو بأمس الحاجة إلى المثقفين والثقافة والتثقيف، وقد حضر هذين الاحتفالين، الدكتور فلاح تبار، رئيس الجامعة، هذا الوجه اللامع البارز بحسن اخلاقه وحسن تعامله مع الجميع، وقد أكد الدكتور فلاح تبار أن طلاب الادب العربي والترجمه العربية في هذه الجامعة عرفوا بحسن الشهرة والاهتمام بالشؤون الاسلامية والعلمية و الاجتماعية. كما حضر الاحتفالين اساتذةالقسم العربى ومنهم الدكتور عباس العباسي الطائي استاذ الادب العربي و عبر عن عواطفه تجاه طلبته الذين تشده بهم أواصر معنوية و محبة ابويه شديدة و القي عليهم مقطوعات من الشعر العربي و الفارسي. و في هذين الاحتفالين القى رئيس القسم العربي الدكتور محمدجواد اسماعيل غانمي كلمتين أكد فيهما على ضرورة الاستمرار في طلب العلم وقال: إن في مجتمعنا آفات كالادمان وعلى الطلبة الاعزاء أن ينتبهوا و ينبهوا الشباب من هذه الآفات المهلكة. وقد ساهم الطلبة انفسهم بتقديم الشعر، و الكلمات. و كان لمسرح الفلاحيه دور فعال في تقديم مسرحيتين قصيرتين شدتا انظار الجالسين من أسر الطلاب و ساير المدعوين الذين اكتظت بهم قاعه سينما النفط بعبادان.

تنها مسجد مسلمانان اهل تسنن آبادان تعطیل شد

تنها مسجد مسلمانان اهل تسنن آبادان واقع در محله «کوی کارگر» که به « جامع امام الشافعی » معروف است، به دلایل نا معلومی تعطیل گشت و نوشته پارچه ای با مضمون «کانون فرهنگی بانوان » بر آن نصب شد. این مسجد قبل از ماه مبارک رمضان دایر شده بود و در زمان روزه داری شهر صیام در حدود بیست نفر از جماعت سنی شهر آبادان در آن به اقامه نماز می پرداختند. گفته می شود این مسجد یکی از بناهای تاریخی شهر آبادان بوده و بیش از هفتاد و پنج سال عمر دارد که در زمان حضور انگلیسی ها در ایران در سال ۱۳۰۵ خورشیدی ساخته شده است. «حمید الدوسری » امام جماعت این مسجد معتقد است در زمانی که ایران بسوی «کثرت گرائی فرهنگی » می رود و بحث جامعه مدنی مطرح است، دور از تصور خواهد بود که مسلمانان سنی منطقه نتوانند برای خودشان مسجدی داشته باشند.

هشدار رئیس شبکه بهداشت خرمشهر نسبت یک فاجعه زیست محیطی:

ورود فاضلاب‌های صنایع بهداشتی یاس خرمشهر به کارون، سلامت آب شرب مردم را در معرض خطر جدی قرار داده است

عارف دورقی - خرمشهر: رئیس شبکه بهداشت خرمشهر نسبت به آثار مخرب زیست محیطی ناشی از ورود فاضلابها بشرکت صنایع بهداشتی یاس خرمشهر به کارون و آلودگی اب شرب مردم هشدار داد.

دکتر سیدمهدی موسوی رئیس شبکه بهداشت، درمان و آموزش پزشکی خرمشهر با اعلام مطلب فوق افزود: ورود فاضلاب های شرکت صنایع بهداشتی یاس خرمشهر از آنجا که این شرکت دقیقا در کنار سازمان آب و حوضچه های آب شرب مصرفی مردم واقع شده است، جدا از عوارض زیست محیطی، سلامت آب شرب خرمشهر را شدیداً در معرض خطر جدی قرار داده است.

وی در ادامه به تشکیل جلسه شورای بهداشت در این ارتباط اشاره و خاطرنشان کرد: در این جلسه که با حضور فرماندار و دیگر مسئولین شهر تشکیل یافت با استماع تحقیقات کارشناسان بهداشتی در این خصوص، بر برخورد قاطع از مجاری قانونی با این شرکت و جلوگیری از ادامه انجام این کار تأکید شد.

دکتر موسوی با انتقاد از نحوه برخورد مدیران این شرکت با این موضوع و لاش جهت پوشاندن حقایق و زوایای دیگر این فاجعه زیست محیطی تصریح کرد: علیرغم ادعای قبلی مدیران آن شرکت مبنی بر عدم داشتن فاضلاب، خود شخصا به همراه کارشناسان بهداشت از نزدیک کانال فاضلاب آن را که نسبتا طولانی می باشد را مشاهده کردیم و بر این اساس شکبه بهداشت خرمشهر مصمم است با بکارگیری تمام قدرت و با استفاده از تمامیمجاری قانونی و از طریق دستگاه قضائی در راستای جلوگیری از بروز فاجعه انسانی و زیست محیطی با این شرکت برخورد مقتضی به عمل آورد.

نمایندگان آبادان و خرمشهر با در اظهارات عضو شورای شهر خرمشهر عنوان کردند:

۳۰ درصد تخفیف سود بازرگانی در بنادر آبادان و خرمشهر مجدداً تمدید شد

عارف دورقی (آبادان - خرمشهر): نمایندگان آبادان و خرمشهر از تمدید مجدد تسهیلات ۳۰ درصد تخفیف در سود بازرگانی در بنادر آبادان و خرمشهر خبر دادند.

دکتر پورجزایری نماینده مردم خرمشهر در مجلس شورای اسلامی در این زمینه گفت: با رایزنی ها و پیگیری ها متعدد نمایندگان، استاندار و دیگر مسئولان ذیربط تسهیلات ۳۰ درصد تخفیف در سود بازرگانی مجدداً تمدید شد.

وی اظهارات عضو شورای اسلامی خرمشهر که عنوان کرده بود این تخفیف به ۲۵ درصد تقلیل یافته است را غیرمسئولانه و کاملاً کذب خواند و خاطرنشان کرد: عده ای با دخالت در اموری که اساسا هیچ گونه ارتباط کاری به آنها ندارد سعی در سوءاستفاده سیاسی از آن در راستای برداشت های شخصی هستند تا بدینوسیله تلاشها و پیگیری طاقت فرسای نمایندگان و مسئولان ذیربط تحت شعاع قرار دهند.

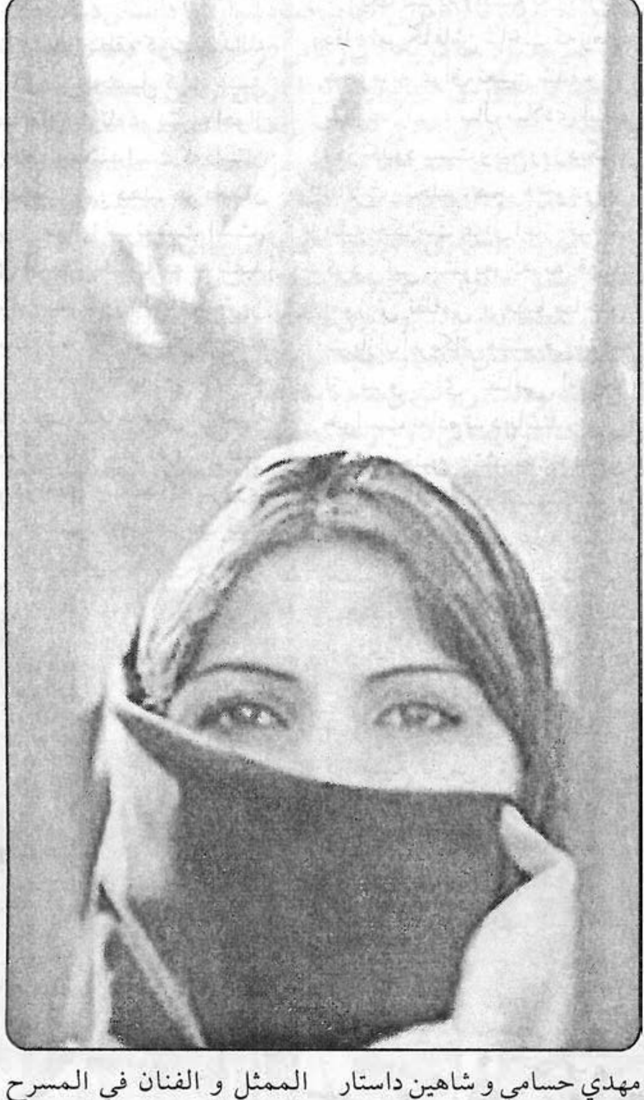
نماینده مردم خرمشهر در ادامه با تأکید برنقش حیاتی تسهیلات اختصاص یافته به بنادر آبادان و خرمشهر در توسعه و احیاء مجدد این بنادر خاطرنشان کرد: ۳۰ درصد تخفیف سود بازرگانی از عوامل مهم تسریع در رونق و توسعه اقتصادی بنادر آبادان و خرمشهر است که قطع این تسهیلات می تواند شرایط وخیم اقتصادی را برای این منطقه بدنبال داشته باشد که خوشبختانه با نظر مساعد وزیر بازرگانی که خود بعنوان وزیر معین آبادان و خرمشهر این تسهیلات مجددا تمدید گردید.

در این ارتباط عبدالله کعبی یکی از نمایندگان مردم آبادان در مجلس شورای اسلامی ضمن تأیید خبر تمدید ۳۰ درصد تخفیف در سود بازرگانی در بنادر آبادان و خرمشهر این تسهیلات را در جهت بازگرداندن رونق گذشته بسیار مهم خواند و افزود: دادن تسهیلات ویژه به بنادر آبادان و خرمشهر با توجه به بیش از ۸ سال توقف فعالیت در این بنادر بواسطه جنگ تحمیلی امری لازم و اساسی است.

وی وضعیت روبه رشد اقتصادی شهرهای آبادان و خرمشهر را در گرو ادامه و گسترش این تسهیلات ذکر کرد و خاطرنشان کرد: نمی توان بنادر آبادان و خرمشهر را که یک دهه در رکود و تعطیلی کامل بودند با بنادر و مناطق دیگر یکی به حساب آورد و قطعاً باید با یک دید ویژه به این شهرها نگریست.

عروس فلسطين في الأهواز

انتها أمس الأول عرض مسرحية «عروس فلسطين» على خشبة «الشمس» للمسرح والتي كتبها الكاتب المسرحي والفنان الأستاذ عبدالرضا حياتي و قام بإخراجها الفنان مرتضى مطوري. والمسرحية تحكي قصة فتاة إستشهادية من فتيات فلسطين حيث قامت بعملية هزت الصهاينة و الحقت بهم الخسائر الفادحة وهي ترتدي ثياب العرس.



وعلى صعيد الوعي العام لدى الفلسطينين و حبهم للشهاده من أجل قضيتهم يرسم لنا الكاتب عدة مشاهد مثيرة يصور فيها وقوف الأب والأم و الأخ الخطيب والمعلم و حتى الطفل يعاني من حالة نفسية، إلى جانب الفتاة و هم يفخرون بذلك. حينها تأتي الأم التي سجنت إبنتها في البيت و منعتها من القيام بالعملية الإستشهادية، تلبس بنتها ملابس زفافها و تزفها بالهلاهل وهي رافعة رأسها إلى السماء.

ساعدا في إخراج المسرحية كل من الفنانين محمد سويني و حامد صيواني و قام بأداء الأدوار الممثلون: معصومة عفري و حامد صيواني و عزيزة التميمي و عزيز سجيراتي و سهام دغاغله و مهدي مزرعة و امير سويني. علماً بأن النص ترجمته الآنسة حنا عبدالخاني إلى العربية أمّا الفنيّون فهم: سيد طعمة الموسوي و عليرضا ثابتي و عباس الهايي و محمد سويني و طراوت جعفري و عبدالرضا حياتي و عليرضا مرداني و رحيم التميمي و السيد كاظم القريشي و آويشا جعفري و كاظم واحدي و احسان ابهري بمصاحبة الفرقة الموسيقية المؤلفة من حسين عسگري و مهدي حسامي و شاهين داستار و امين حبيبي.

وحول القيام بهذا العمل الفريد قال الاستاذ مرتضى مطوري: «لقد استغرق القيام بهذا العمل اكثر من ستة أشهر من الوقت و هناک الكثير من المشاكل التي واجهنا من أجل نضوح هذه المسرحية والوصول بها إلى هذا المستوى، وأهم المشاكل التي يواجهها الفنان في العمل المسرحي هي مشاكل مادّية و كل المصاريف دفعناها من جيوبنا و المشكلة الأخرى هي عدم تجاوب الجمهور مع المسرح و ذلک مما يجعل الممثل و الفنان في المسرح العربي ييأس من هذا الوضع.»

كما التقى مراسلنا بكاتب المسرحية الأستاذ عبدالرضا حياتي وهو أحد روّاد الحركة الفنية في الأهواز و سأله عن رأيه بالنسبة للمسرح العربي فأجاب قائلاً: «المسرح بصورة عامة يواجه الكثير من المشاكل سواء كان فارسياً أم عربياً. و ما نراه اليوم من أعمال مسرحية ما هي إلاهياكل عظمى للمسرح فقط و نرى أربابه يستفدون منه من أجل خدمة مصالح الأجنحة و الأحزاب و الفرق. اما بالنسبة للمسرح الاهوازي نرى أنه ينهض بين حين و آخر و لكن أهم مشاكله هي ضعف التمثيل و الإخراج و الكتابة لذلک نرى فناني المسرح العربي اكتفوا بالتمثيل الكوميدي لا بالمسرح الأصيل.

وفي سؤال حول أهم العوامل التي لها أثر بالغ في تنمية و تطوير المسرح العربي أجاب الأستاذ حياتي قائلا: من أهم بواعث النمو و التقدم للعمل المسرحي العربي هي التعليم وكسب التجارب والأهم من ذلک الثقة بالنفس. لأنّه عندما يأتي اسم المسرح العربي الكل يخاف حيث تصفر الوجوه و ترتعد القلوب لأنهم يخافون أن تحدث ضجة. بما أننا على علم تام بأن فناني المسرح العربي في المحافظة هم من الشباب المسلم الذي ضحى من أجل الثورة و لقد أثبتوا ذلک في اعوام الحرب الثمانية.

أذاً علينا أن نكسب ثقة المسؤلين و نجعلهم يهتمون بذلک. أمّا بالنسبة للإقبال الجماهيري نرى إقبالاً واسعاً من قبل الجمهور نحو المسرح العربي».

وحـول تـقـيـمـه لمهرجانات المسرح العربي في المحافظة أجاب الفنان عبدالرضا حياتي لمراسلنا قائلاً: في الواقع هذه المهرجانات كانت سطحيّة و بدائية و باعتقادي عدم إقامتها أفضل من إقامتها. لأن الكتاب العرب الخوزستانيين أهل دين و شعروا بآلام الثورة و بما منهم يمتلكون عقيدة حسينية كربلائية يستطيعون أن يعملوا و يبدعوا من أجل أهداف الثورة. و أنا أوكدّ ثانية أن المسرح العربي يكون موفقاً و مزدهراً إذا سعى فنانوه في جلب ثقة الناس ولاغير و ذلک من أجل الوصول إلى أهداف القرآن الكريم و مباديء الإسلام السّامية.»

جلوگیری از طرح آبرسانی به شهرهای خرمشهر و آبادان

خرمشهر-خبرنگار همبستگی

تا تعیین تکلیف از سوی وزارت بهدشت و درمان و آموزش پزشکی از ادامه روند طرح آبرسانی به شهرستان خرمشهر جلوگیری شد.

رییس شبکه بهداشت و درمان خرمشهر با اعلام این مطلب گفت: به دنبال درخواست امام جمعه محترم خرمشهر در مورد وضعیت بهداشتی لوله های به کار رفته در این طرح، مراتب پی گیری و از ادامه کار مجریان طرح جلوگیری شده است.



موسوی افزود: پیرو بازدید بازرسین این وزارتخانه از وضعیت لوله ها، منتظر گزارش این گروه هستیم.

وی تصریح کرد: ادامه طرح آبرسانی منوط به مجوز بهداشتی از سوی وزارت بهداشت و درمان و وزارت نیرو و سازمان آب و فاضلاب است.

وی اذعان داشت: به دور از چشم ماموریین، پیمانکار پروژه چند بار اقدام به فعالیت کاری نموده که متعاقبا به مسوولان مربوطه اعلام و اخطار شده که تا تعیین تکلیف و صدور مجوز از ادامه کار شدیدا خودداری کند.

موسوی در پاسخ به این سوال که چه وقت گزارش کارشناسی وزارت بهداشت و درمان منتشر خواهد شد گفت: این کار به زودی صورت خواهد گرفت.

وی اطمینان داد در صورت اینکه لوله های این طرح با استانداردهای بهداشتی مغایرت داشته باشد حتی نمی گذاریم یک قطره آب در آن جریان یابد. رییس شبکه بهداشت و درمان خرمشهر در پایان گفت: حفظ سلامت و بهداشت مردم برای ما یک اصل است و مردم عزیز اطمینان داشته باشند که شدیدا مراقب سلامت و بهداشت آنها هستیم.

گفتنی است امام جمعه خرمشهر «آیت‌الله سید ابوالحسن نوری» نیز در خطبه های اخیر نماز جمعه این شهر تاکید کرده بود: باید مقامات عالی رتبه وزارت بهداشت و درمان نظر کارشناسی قطعی در این مورد بدهند و قضاوت وزارت نیرو و سازمان آب و فاضلاب مورد قبول نمی باشد.

شایان ذکر است مسوولان شرکت آب و فاضلاب کشور و استان خوزستان به اتفاق بر سلامت بهداشتی لوله ها تاکید داشته اند. لازم به ذکر است لوله های مذکور از داخل و بیرون، قیراندود هستند که طرح جلوگیری از آبرسانی در این لوله ها در شهرستان آبادان نیز صورت گرفته است.

الو... صوت الشعب... رای ملت ... ۰۲۱-۴۴۱۷۹۴۴

◁ ابراهیم حاجم بچاری - خرمشهر :

غن ضعنا فی الهوان
و خرجنا من قوانین الزمان
غن لوثنا العفاف
غن حرمنا الزفاف
غن اضحکنا العداء
غن ابکینا السماء
و شربنا من دماء
الأصدقاء

◁ بیت سیاح از اهواز :

خواستم به عرض مسئولان محترم امور فرهنگی اهواز و همچنین نمایندگان محترم برسانم که علت استقبال ضعیف از نمایش «عروس فلسطین» که هنرمندان زحمتکش آنرا اجرا کردند نبودن سالن نمایش در مناطق همچون کوی علوی شیلنگ آباد و کوی آل صافی و خشایار و لشکرآباد و کوت عبدالله است از مسئولین محترم تقاضا دارم نسبت به حل این مشکل اقدامی بفرمایید.

◁ الهیئة التحضیریة للمهرجان:

نتقدم بالشکر الجزیل والإمتنان للأخ المقاول خالد الیونسي لمساعدته إیّانا في اقامة احتفالیة العید السعید في الخفاجیة وفقه الله .

◁ صادق ابو طاهر البیراوی :

ابوذیه

عمل بیه الدهر یا ناس دگه
رض رض کل جمیع اعضای دگه
روحی الصبر بیه اشفاد دگه
« ادگ و الهم و ناری ذیچ هیه »

هوستان

حلات الیزل یلتیزل ، تحچی ابلمت الخوان
کل های العرب فد گوم ، و التاریخ هو العنوان
اجمع و احتفظ بیه ، بالک للعدو نیبان
« و الناب ایظل بین امچانه »

هلاهل من تصیح ابگوم ، گلبی البصدر رفرف
اتعنه و یزتنی الشوگ ، و بأصغر گومی أتشرف
لإن کل العرب اهلی ، ابشجاعه الیوث تتوصف
« و الیوث الخز سل اعداها »

◁ از تهران : ما جمعی از دوستان هستیم و درباره بیت شعری که در «سرصفحه» نشریه شما آمده با یکدیگر شرط بندی کردیم. هر کدام از ما شاعری را برای سراینده آن بیت معرفی کرده است، لطفاً شاعر این بیت را معرفی نمائید.

- رأی ملت : بیت شعر مورد نظر از غزل «جمهوری» متعلق به شاعر معاصر «عارف قزوینی» انتخاب شده است. این شعر در حدود هشتاد سال پیش در یکی از کنسرت های « گراند هتل » تهران ، سروده شده است و این چنین آغاز می شود :

به مردم این همه بیداد شد ز مرکز داد
زدیم تیشه بر این ریشه هر چه بادا باد
از این اساس غلط این بنای پایه خراب
نتیجه نیست به تعمیر این خراب آباد
همیشه مالک این ملک ملت است که داد
سند به دست فریدون قباله دست قباد
...

که در اینجا عارف قزوینی به سلسله قاجاریه حمله ور می شود.. پیروز باشید.

◁ عباس علی حزباوی - الاهواز :

إلی سماحة الدکتور حسن هاشمیان

إضرب بسیف و لسانْ
و اطعن برمحٍ أو بنانْ
یُغنی اللسانُ عن المُهنّد
و البنانُ عن السنانْ
و رم الفخارَ بهمه
رَجَحَتْ علی الشُم الرّعانْ
و اسبق لغایات العُلی
یا مالکاً قَصَبَ الرّهانْ
حُییت یا (حَسَنَ) اللقاء
و مرحباً (هاشمیان)

◁ غلامرضا رزاق عساکره البونعیم:

بسَک یا گلب لتلوم و تصیح
عله الّی ما تعوف النوم و تصیح
لَوَ انْ تتجمع الاسلام و تصیح:
« علی (ع) ، اتحررت ارض المقدسیه »

موال

حبّک علی یا علی للی یحب جنه
یتباها بیک الملَک وی ناسهه و جنه
بیدک لواء الحمد بیدک فتح جنه
لجلک الباری فطر لیل و فلک و نهار
لولاک چا ما خلق جناتهه و نهار
یلّی بنیت العدل زحت الظلم و نهار
یا دین مثلک علی مخلص و اسد جنه

ابوذیه

یمن حبک علی للیحب جنه
اتباهت بیک ناس و مَلَک و جنه
ادخیلک یا قسیم النار جنه
آنه بحماک یا حامی الحمیه

◁ عسگریان - کرج :

لطفاً درباره اصطلاحات «عرب زبان» و «عرب نشین» بیشتر توضیح دهید.

رأی ملت : مخالفان مردم عرب خوزستان برای اینکه ما را از فرهنگ، هویت، تاریخ و آداب و رسوم خود، جدا نمایند اصطلاح «عرب زبان» را به کار می گیرند . به زعم آنها ، تنها چیزی که ما از هویت عربی خود داریم، زبان ماست اما درباره اصطلاح دیگر که پسوند «نشین» را به همراه خود دارد باید گفت که این اصطلاح درباره مهاجرینی به کار می رود که هیچ گاه سرزمین مشخصی نداشتند . «نشین» که در انگلیسی معادل کلمه inhabiting می باشد ، از نظر جامعه شناسی به آن بخشی از مناطق شهری اطلاق می شود که ساکنین آن مهاجر بوده و سکونت آنها دائمی محسوب نمی شود.

◁ بدون ذکر نام - سوسنگرد :

من عضو گروه موسیقی الغدیر هستم و نسبت به اظهار نظر گروهی از هنرمندان موسیقی اعتراض دارم. آنها اعلام کرده اند که گروه های موسیقی عرب خوزستان در جشنواره رامهرمز شرکت نکردند . این گفته صحت نداشته و کذب محض می باشد . گروه الغدیر از طرف اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی دشت آزادگان در این جشنواره شرکت کرده و در هر جشنواره ای که در آینده برگزار خواهد شد، شرکت فعال خواهد داشت.

◁ غلامرضا آلبوغبیش - ماهشهر (حی طالقانی)

دارمی

صارت جهنم های دنیه و عجیبه
شارد من النیران و ثوبی باللهیبه

◁ ابراهیم سلطانی - سوسنگرد :

سینه کارون پر از سنگ های قصه شده است، شاید روزی به جای کارون نظاره گر کویری در قلب شهرمان باشیم. کارون هنوز هم با غیرت خود جاری است و تن بیمار و نحیف خود را دردمندانه به پیش می برد.

◁ عبدالامام عبدالرضا العموری - خرمشهر :

موال

اتعبوا مني الفکر حیران رایح و رد
و مثل المضیع صرت مدری اشادور و رد
نشفوا بحر المحبّة الچان الهم ورد
چمدوب نصبر بعد ، چمدوب نچچي و نصح
ما یفید حچي الطعن، خلینه نصفی و نصح
کل ما صحت و انصحت ما فاد بیهم نصح
و صبحت مثل الزرع بارض المملحة ورد

الأخوه و الأخوات غلامرضا آلبوغبیش، عامر حلفی، رضا قیم، عبدالله ساجدی، سیدیوسف مشعشعی، حمید سواری، جمیل خنافره، لیلی آلبوغبیش وسهام دیره بان، وصلت ابیاتکم عبر الهاتف و جهاز التسجیل. نرجوا التدقیق والوضوح فی الصوت والرساله وشکراً.



فلسطين في شعر محمدمهدي الجواهري

عبدالكريم آلبوغبيش - مدرس الادب العربي في جامعة آبادان

منذ أن بدأ الاستعمار الغربي بتهويد فلسطين والشاعر العربي يحذّر القادة والشعب ممّا سيحلّ بفلسطين التي تعتبر رمزاً لمجدهم وحضارتهم الضائعة ومن هولاء الشعراء يمكن الأشارة الى شاعر العراق الكبير «محمدمهدي الجواهري» والذي بدأ الشعر بالقصائد الوطنية والقوميّة لاتفوته قضية فلسطين بل بدأ بالكتابة عنها مع بداية التحرك الثوروي في العراق لنيل الاستقلال أو بعد هذا بقليل. فقد كانت اول مساهمة له عن فلسطين في عام ١٩٢٢ م. عندما اقرت فيه عصبة الامم المتحدة الانتداب البريطاني على فلسطين ومنذ ذلک الوقت وحتى وفاته كرّس الجواهري عمله لخدمة فلسطين والتي كانت إحدى الثوابت الاساسيّة عنده بوصفه شاعراً وطنياً وقومياً انصرف لقضايا امته العربية و الأسلامية، مدافعاً عنها و منبّهاً لمصادر الخطَر عليها. لقد واجه الجواهري الكثير من المتاعب والمصاعب بسبب مواقفه الوطنية والقوميّة من قبل الحكام، فتنقل مابين مصر و سورية و لبنان و بلاد غير عربيّة اهمّها «تشيک و اسلواكيا» وكان كلّما حطّ رحالَه في بلد ما، كانت اجهزة الأمن والاستخبارات تطارده و كأنّه عدوٌ قديمٌ لها نزل في رحابهم.

اما الأشارة الى فلسطين و تشبيه مصيرها بمصير الاندلس التي فقدها العرب الى الابد كانت في المقطع التالي من القصيدة:

يا مهبط الرُسلِ الدّعاة الى الهدى
عليا بنيک عن العلى ماعاقها
زحفت بمدرجة الخطوب ففاتها
شأو المجدِ من الشعوب وفاقها
لحقت فلسطين باندلس أسى
والشام ساوت مصرَها و عراقها
يسمو القويُ وذاک حكمُ لم يُدع
حتي الغصون فشذبت اوراقها
نقضت مواثيق الشعوب ممالک
باسم العدالة ابرمت ارهاقه

أمّا اول قصيدة مستقلة بحق فلسطين كانت في عام ١٩٢٩م. عندما حدثت اوّل مواجهة بين اليهود والفلسطيني والتي عُرفت بحادثة «البراق» أو «الثلاثاء الحمراء» وكانت بعنوان «على فلسطين الدّاميّة» وتقع ٤٣ بيتا و مطلعها:

لو استطعتُ نشرتُ الحزنَ والألما
على فلسطين مسوداًّ لها علما

وقد حملت هذه القصيدة اشارتين تربطان بين فلسطين واندلس، كانت الأشارة الاولى في البيت التالي:

فاضت جروحُ فلسطين مذكّرةً
جرحاً بأندلس للآن ما التأما

والأشارة الثانية في البيتين التاليين، وهما قد ضمّنا اشارة مرعبة للتوسع الصهيوني الذي اصبح يهدد كيان العرب في شتّي اقطارهم والمتطلع حتى الى تدنيس حرمة البيت العتيق واجتياح عواصم بلدانٍ عربيّة في اكثر من بلد عربيٍ واحد:

ويلحقون فلسطيناً بأندلس
ويعطفون عليها البيت والحرما
ويسلبونک بغداداً و جلقةً
ويتركونک لا لحماً ولا وضما

يقول الكاتب المعروف «زاهد محمد زهدي» في كتابه «الجواهري صناجة الشعر العربي في القرن العشرين» الصفحه ٢٩١؛ «والامر الذي يجعل هذه القصيدة جديرة بالاهتمام والتدبّر بماجاء فيها من افكار جرئية تنمو عن روح تنبؤيّة جديرة حتى يومنا بالتفكير فيها مليّاً وعلى الاخص البيت الذي يقول فيه الجواهري»:

يا امةً لخصومٍ ضدها احتكمت
كيف ارتضيت خصمياً ظالماً حكماً

وايضاً يذهب قائلاً: «ترى هل كان الجواهري يعلم وهو في عام ١٩٢٩م. أنّ العرب سيحتكمون على عدالة قضيتهم الى الولايات المتحدة الامريكية وهي «خصيمُ ظالم» كرّس ضياع فلسطين بقيام الدولة الصهيونيّة التي اعترفت الولايات المتحدة بكيانها الغاصب بعد دقائق من اعلانها؟ بالاضافة الى ذلک، في القصيدة استنهاض لهمم الدّول العربيّة ودعوة واضحة الى تدبير امرها».

وبالمظالم ردّى عنک مظلمةً
اولّا فأحقر ما في الكون مَن ظُلما
سَلى الحوادث والتاريخ هل عرفا
حقّاً و رأياً بغير القوة أحترما
لاتطلبي مِن يد الجبار مرحمةً
ضعي على هامةٍ جبّارة قدما
باسم النظامات لاقت حتفها امم
للفوضويّة تشكو تلكم النُظُما

اما القصيدة الثانيّة التي انشدها بحق فلسطين كانت «دمشقية» المولد اذ نظمها وهو في دمشق عام ١٩٣٨م. خلال اشتداد الثورة الفلسطينيّة ضد الاحتلال البريطاني والهجرة الصهيونيّة، وكانت «دمشق» كعادتها قد هبّت لنصرة الشعب الفلسطيني في مظاهرات ملأت شوارع دمشق، فتأثر الشاعر الكبير بهذه النخوة الدمشقيّة فنظم قصيدة عنوانها «يوم فلسطين» والتي جاءت في ثمانية عشر بيتاً. أما مطلعها فكان:

هبّت الشام على عادتها
تملأ الأرض شبابا حَنقاً
نادباً بيتاً اباحوا قدسَه
في فلسطين، و شملاً مُزقا
برَّ بالعهدِ رجالٌ أنفٌ
أخذ الشعبُ عليهم مَوثقا
شرفاً يوم فلسطين فقد
بلغَ الهمّة هذا المُرتقي
ألبسَ الملک رداءً و ازْدهت
روعة التاريخ منه رونقا

ونرى في المقطع الأخير من القصيدة أنّ الشاعر يرسم لنا صورة حيّة للأحداث، ممثلة في التضحيّة والفداء، فالطفل - و هو رمز البراءة والعطف - يسير على درب أبيه الذي سقط شهيداً، والأم - وهي رمز الأنوثة والضعف - يسوؤها أن لاتحظي بشرف الشهادة وان يسبقها غيرها اليها! ولايكتم الشاعر اعجابه مما يشاهد ويسمع و هو يرى و يعيش عوامل الاحباط تحيط به من كل جانب، لكنّه عندما يقف على ما يجري في فلسطين



- انذاک - يعلن أن شعباً من جديد خلقا. فيقول:

يسقط الطفل على والده
وارداً مورده معتنقاً
وتمرُّ الامُ غضبى ساءَها
في سباقٍ مثله أن تُسبقا
نسقٌ للموت لم نسمع به
ليتنا نعرف هذا النسقا
هكذا تعلن صرعى امة
انّ شعباً من جديد خلقا

و تمرّ السنون و تبقى قضية فلسطين هي القضية الاولى للأمه الاسلامية و يشتدّ اشتياق الجواهري للتغني بالأناشيد الفلسطينيّة حتى سمعت له الفرصة ان يزور فلسطين في عام ١٩٤٥م. يقول الشاعر في ذكرياته: «عندما كنّا متجهين نحو فلسطين بدأتُ ادمدم بقصيدتي (يافا)»

بـ«يافا» يوم حُطَّ بها الركابُ
تمطّر عارضٌ و دَجا سحابُ

و لمّا وصلنا، كان اوّل لقاء لي هو حفلٌ ضخم و جميل في «يافا» وكان فيه العديد من الوجوه الفلسطينيّة البارزة واقطاب «يافا» وشخصيات كبيرة و قد اُقيم في «النادي العربي». القيت القصيدة، وقوبلت باعتزازٍ كبير:

ولمّا طبق الأرجُ الثنايا
و لوّح من جنّان الخُلد باب
ولاح «اللهُ» منبسطاً عليه
من الزهراتِ يانعةٌ خِضابُ
نظرتُ بمقلةٍ غُطى عليها
من الدّمع الضليل بها حجابُ
وقلتُ و ما أصِرُ سوى عتابٍ
ولستُ بعارفٍ لمن العتابُ
أحقّاً بيننا اختلقت حدودُ
وما اختلف الطريقُ ولا الترابُ
ولا افترقت وجوهُ عن وجوه
ولاّ الضادُ الفصيح ولا الكتابُ

كانت هذه زيارة الجواهري الوحيده لفلسطين عام ١٩٤٥م. والتي كان لها الاثر العميق في نفس الجواهري و منذ ذلک الحين ازداد غضباً واستنكاراً للصهيونيّة فأخذ ينُدد بالاحتلال و يدينه ولم تمض فترة طويلة من هذه الزيارة حتى ظهرت له قصيدة جميلة في نفس العام، هي قصيدة «ذكرى وعد بلفور» وكانت في ستة خمسين بيتاً و مطلعها:

خدي مسعاک مثخنةَ الجراح
ونامِي فوق دامية الصفاح
و مُدِي بالممات الى الحياة
تسرٌ و بالعناء الى ارتياح
وقرّي فوق جَمرکِ أو تردّي
من العُقبى الى امرٍ صُراح

و من ميراث هذه القصيدة أنّها عميقة المعاني، جميلة الوصف، قويّة البناء، رائعة المطلع و القافية. غير أنّها بجمالها تشير الى شک عميق لدى الجواهري بجدية الحكام، و اخلاص النائحين، و جدوى ما يضعونه من مشاريع، وهو اذ يفعل ذلک لا يفعله يأساً و أنّما استثارة لشعب فلسطين ليعتمد على قواه:

فكوني في سماحکِ بالضّحايا
كعهدکِ في سماحک بالاضاحي
فانّ الحقّ يقطر جانباه
دماً، صنُو المروءةِ والسّماح
و تاريخ الشعوب اذا تبنّى
دم الاحرار لايمحو، ما حي

لقد كان الجواهري في هذه القصيده يشكو من مصير فلسطين التي اغتصبت على ايدي الدّول الاستعمارية و اثمرت سياسة بريطانيا بقطع هذا الجزء من الاراضي العربية والاسلامية واقامة الدولة اللاشرعية على هذه الارضي. ولم يكن بوسع الشاعر الاّ تشجيع الشعب الفلسطيني لممارسة نضاله و بثّ الوعي بينهم للوقت امام المحتل الغاصب و يريد منهم ايضاً الاعتماد على انفسهم لأنّ الدول العربيه لن تقدّم لهم شيئاً سوى البكاء والصياح و العويل فيقول:

فلا تتخبطّي فالليل داجٍ
وان لم يبقَ بُدٌّ مِن صباح
شددتِ عُرى نطاقک فاستمري
ولايثقُل عليک فتستباح
ولا تُعني بنا إنّا بكاةٌ
نمُدّک بالعويل وبالصياح
ولا تغني بنا فالفعل جَوٌّ
مغيمٌ عندنا والقول صاح
ولن تجدي كايّانا نصيراً
يدَّقُ من الأسى راحاً براح

ويعلّق الكاتب في كتابه «فلسطين في شعر الجواهري» في الصفحه ٨٨ قائلًا: «انّ امة لا تقوى على الوقوف ولا تملک زمام امورها، لا يمكن أن تكون قادرة على الانتصار لنفسها أو لغيرها، و لهذا وجدنا الجواهري يلحّ على اهل فلسطين في أن لاينسا قوا وراء امتهم وما ترفعه من شعارات لأنّه يخشى من «المتضاربين على القدح» من العرب الذين يدّعون الوطنيّه فأغرقوا بلادهم في الفوضي والفساد و يخشي الشاعر أن تمتدّ ايديهم الى خارج بلادهم ليعثوا فيها فساداً».

وقد تعدّدت صور هولاء المتضاربين عند الشاعر، اذ كثيراً ما تكأوا جراحاً بدعوى أنّهم يأسونها و كثيراً ما زينّوا الكلم، وضلّلوا الشعوب البسيطة التي سرعان ما تنخدع بالشعارات البرّاقة و المزيّفة؛ فقال:

فلسطين توقّي أن تكوني
كما كُنّا بمدرجةِ الرياح
و أن تضعي اموركِ في نصاب
يوفر او يطفّف باجتراح
وهابي أن تمدَّ اليک منّا
يدُ المتضاربين على القداح

هكذا مضي الجواهري في انتاجه الأدبي لنصرة الشعب الفلسطيني، و بعد سنتين من زيارته الوحيده لفلسطين نهض الجواهري مرّة أخرى مطالباً بارجاع حقوق الشعب الضائعة و موضحاً للدول العربية ما آلت اليه الامور فيها بقصيدة اسماها «اليأس المنشود» وقد قال عنها في كتاب «ذكرياتي» المجلد الاول الصفحه ٤٣٠: «من ذيول هذه الزيارة الى فلسطين و من بقايا ألمي و توجّعي كانت قصيدتي «اليأس المنشود» وهي في جملة المختار من شعري».

ردّوا الى اليأس ما لم يتّسع طِمعا
شرٌ من الشّرّ خوفٌ منه أن يقعا
شرٌ من الأمل المكذوب بارقه
أن تحمل الهمّ والتأميل والهلعا
قالوا «غدٌ» فوجدتُ اليوم يفضلُه
و«الصبر» قالوا: وكان الشهمُ من «جَزعا»

وهذا اليأس ليس اليأس الذي يتبادر الى الاذهان في الوهلة الاولى أي الاستسلام و الخنوع، بل أنّ هذا اليأس هو اليأس من كل الوعود و الحلول و الآمال الكاذبة التي يُمنّي بها العرب مِن قبل اعدائهم. والجواهري في قصيدته هذه حاول تفجير الهمّة والحمية عند الدول العربية وشعوبها و حثّها لأعادة مافات من امجاد و انتصارات لها على مرّ التاريخ، وقد استعان بالمقارنة بين الماضي المشرق والحاضر المخزي لتحقيق ذلک الغرض فقال:

مَن ذا يردُّ لنا التاريخ ممتلئاً
عزّاً وان لم نُردْ ردّاً و مرتَجعا
كانوا يذمّون (ربّاً) بالعصا قُرِعا
ويغضبون لأنفٍ منهم جُزعا
و يبعثون قِتالًا أنّ «قُبّرةً»
ضَيمَت و أنّ «بسوساً» ذيلُها قَطعا
وكان من فتح عمّوريّة منعت
حُماتها حوّل العقبان أن تقعا
و نداءُ صارخةٍ يالرومِ «معتصماً»
لم يألُ أن ادركتها «بُلقهُ» سَرعا
حميةٌ لو اخذناها مطَلّقةً
بالعلم طابت لنا رداءً ومُدّرعا

وفي عام ١٩٤٧م. عندما كان الجواهري نائباً في مجلس الأمة العراقي، زار الرئيس اللبناني «بشارة الخوري» فحيّاه الجواهري بقصيدة لاميّة سمّاها «ناغيت لبنان» وانشد فيها عن فلسطين قائلاً:

جئت العراق و من فلسطين به
وَجَعٌ مطبّبه يعودُ عليلا
والمسجدُ المحزون يُلقي فوقه
ليلًا على الشرق الحزين طويلا
ذهبت فلسطينٌ كأن لم تعترف
من كافليها ضامناً وكَفيلا
وعفت كأن لم يمشِ في ارجائها
«عيسى» و «احمد» لم يَطِر محمولا
والمسجد الاقصى كأن لم يرتفع
فيه اذانٌ بكرةً واصيلا
و ثرى صلاح الدّين ديس وانعلت
منه جيوشُ الواغلين خيولا
و «الحنظليّ» بحلفه و وعوده
مازالَ كاذبُ وعده ممطولا

(والمراد هنا بالحنظلي المستعمر البريطاني و «بنوحنظلة» يضرب بهم المثل في الكذب.)

و في عام ١٩٤٨م. حدثت اول مواجهات عسكريّة بين الدّول العربيّه والدّول التي زرعت جذروها بريطانيا و سقتها امريكا - في ما بعد - بأراقة دم المسلم والعربي، فاهتزّ الجواهري لهذا التضامن الذي اجرته الدّول العربية لأجل انقاذ فلسطين. الذي نادى به منذ اكثر من عشرين سنة، فالاهداف التي أعلنت الحرب من اجلها، هي منع اقامة دولة يهوديّة و استرداد الاراضي التي قامت عليها الصهيونيّة.

التتمة فى صفحة ٢٣

بوابة الموت والجحيم

علاج الادمان

الجزء الثالث والاخير

محمد حسن الشبري

قديكون علاج الادمان على المخدرات سهلا ويحقق اعلى نسبة للشفاء في حالة اذا ما تقدم المدمن من تلقاء نفسه للعلاج وباقتناع وفي وقت مبكرمن ادمانه على المخدرات. مع هذا يعتبر علاج مرض الادمان على المخدرات من اصعب الامراض علاجا حيث ان الامراض العضويه وحتى النفسيه (بعض الامراض النفسيه)قدتشفى بمجرد المواظبه على اخذ العلاج الدوائي ولمدة معينه الا مرض الادمان على المخدرات حيث يختلف عن تلك الامراض كونها مرض نفسي واجتماعي وعضوي في آن واحد وان كذلک علاجه ياخذ وقت اطول من باقي الامراض.

ومن هنافانه على المدمن الذي يرغب بالتعافي والشفاء ان يتعلم مهارات واساليب نفسيه واجتماعيه وهذا بالاضافة الى اكتشاف قدراته اواعادة اكتشاف المريض لقدراته من جديد بعد ان ضاعت في عالم الادمان. وتعلمه لمهارات نفسيه واجتماعيه تساعده على السيطره على رغبة المخدرات ،ومن هنا ومع الوقت يعود لطبيعته ماقبل الادمان على المخدرات.

ونرى ان سبب الشفاء والتعافي من مرض الادمان على المخدرات يرجع الى العوامل المرتبطه بالمجتمع من جهة والمريض من جهة ثانية والاسرة من جهة ثالثة والمصحة العلاجية من جهة رابعة.

للشفاء من ادمان المخدرات عدة خطوات منهااولا :ان لايدعي المدمن بوجود آلام قاسيه ،اوصداع قاتل فانه ادعاء فيه كثير من المبالغة حيث يعتقد اويتوهم المدمن انه لايستطيع العيش بدون المخدر. ان يتعرف المدمن بانه مسلوب الارادة. نتيجة ادمانه ،وان ادارة امور حياته اصبحت مستحيلة ،وان لديه مشكله ويرغب في اجتياز هذه الخطوات.

الخطوة الثانية: تتحدد بايمان المدمن واعترافه بان هناک قوى اكبر مني يمكن ان ترجعني اوتعيدني الى صوابي ومعنى ذلک انني فقدت صوابي ،.ومعنى ذلک ايضا انني لن اتعافي وانا امارس نفس السلوک الذي كنت افعله وانا مدمن ،والمقصود بالقوى الاكبرمني هم الذين تعافوا من الادمان حيث انهم فعلوا شيئا اكبر مني فقد استغنوا عن المخدر ، بينما لااستطيع ذلک بمفردي.

الخطوة الثالثة ان يتذكر المدمن كل ما فعله في اهله ،اسرته ،واصدقائه والمحيطين به ،والاسباب التي دفعته الى ذلک بغض النظر اوبصرف النظر عما فعلوه هم فيه ،وهذه الخطوة تمثل الجزء الاخلاقي وهي الاعتراف بهذه الاخطاء التي ارتكبها في حق الآخرين. ومن هنا فهويطلب من الله ان يرفع عنه هذه الاخطاء والعيوب الشخصيه.

الخطوة الخامسة تجيء بتنمية صلتنا بالله من خلال التامل والصلاة. وسماع ومشاهدة وقراءة القرآن الكريم والاحاديث النبوية ،واهل البيت عليهم السلام وعلماء الدين.

وفي الخارج يكتفون بهذه الخطوة في علاج المدمنيين دون اي علاج دوائي مساعد اثناء الاعراض الانسحابيه للمخدر التي لاتتجاوز عشرة ايام.

اما الخطوة السادسة فتبداء بعد ان يقضي المدمن٣-٦شهور بالبرنامج حيث يتم مساعدته في الحصول على وظيفة ،اوالعودة الى عمله اودراسته ، حيث يعد العمل جزءا من العلاج ،بل انه يحتل مساحه كبيرة في البرنامج كالعمل في الزراعة ،و... وفي هذه المرحله الاخيرة يكتسب المدمن المتعافي ثقة المجتمع من حوله لاتدريج من خلال استمراره في التعافي ،والتغيير الواضح في سلوكه.

وهناک ملاحظة على جانب كبير من الاهمية تتمثل في تكلفة الطعام ،والرياضة ،والانشطة الاخرى تتحملها اسرة المدمن.

حبرٌ على ورق



اضع حبري على سطور القرطاس و قلبي يغلي كغليان الماء الساخن او بالاحرى كفوران البركان الملتهب من الانفعالات و الاحداث التي في اعماقه و مغزته و يظهر ردود فعله و ارتكاساته برمي الاحجار على الاطراف.

فاليوم أصبحت القبلية كالبركان بل أسؤ من البركان، لانّ البركان لايستطيع قذق احجاره الا لمسافات قليلة؛ أما القبلية في العصر الراهن تستطيع رمي احجارها الى اميال بل الى كيلومترات شاسعة عرض قذفها العشوائي تطمس و تنحر البريء و المذنب سواءً و تقصم ظهر البريء العفيف الطاهر و كأن وقع اقدامها ترّنم قول الشاعر:

يخلطون البريء منا بذي الذنـ
ب ولا يَنفَعُ الخليّ الخلاءُ

و كأن القبلية وجهت براثنها و مخالَبها الحادة نحونا لتخمش وجوهنا و تعكر ماء صفائنا و تقذفنا في هاوية لانستطيع التخلص منها ، و على جبهاتنا بوادر التخلف والانكسار و التخاذل منقوشة تسرد حكايات الماضي و في طيها آلام وشقاء للاجيال المقبلة.

الى من نوجه آلامنا؟... و من ذا الذي يضع البلسم على الجرح؟ من ذا الذي يضمد الجريح؟ من ذا الذي يخلصنا من نارٍ حامية تكاد لهيبها يتسعر و يواكب الريح سيدمر كل نفيس و رخيص؟ من ذا الذي يستطيع ان يخلص الأجيال من صراعات عنفية قبلية و قودها الحزازات و التخلف العقلي و الحضاري و بعض التقاليد اللاشرعية؟

هذه الاسئلة و تسألات كثيرة اطرحها لعل تصل الى اسماع الصلحاء. و في كلمتي حول بعض التقاليد اللاشرعية التي نمارسها كل يوم هو نحر الفتيات دون استناد الى اي شواهد و براهينٍ عقلية متوافقة مع الشرع الحنيف بل لمجرد حميّة واهية و عصبية جاهلية و شكوک و ظنون متخلفه نضع الحدة على جيد من اكبادنا. بدل من هذا العنف المتزايد تعالوا نتصارح و نتبادل بآرائنا و نسير وفق الخطة التي رسمها لنا العزيز الحكيم بقوله {الزاني و الزانيةأضربوهم مائة جلدة} و أما حكم الباري في المراة المتزوجة اذا صح عليه الزنا و ثبت عليه شواهد فحكمها الرجم مع الرجل الزاني المتزوج - و هذا الشي معروف لايحتاج الى تفسير و اسهاب. ولكن مع الاسف الشديد الاحداث المروّعة التي نسمعها و نشاهدها الناجمة عن العقلية المتخلفة البعيدة من تعاليم الاسلامية و الانسانية في قتل البنات البريئات ولو كانت في خمس سنوات التي حدثت قبل فترة في مدينة من مدن المحافظة؛ والاحداث المشابهة التي لم تسطع الصحف تغطيتها اخذت منّا جميعاً و خزة عارٍ و شماتة. و الشماتة كما يقولون اعظم من القتلِ. و رحم الله الشاعر عندما قال: كلّ المصائب قد تمرّ على الفتى فتهون غير شماتة الحساد.

و المورد الثاني للتخلف هو الذود و الحماية القبلية التي دمرت و هدمت البيوت و شردت البنين و الشيوخ من اسلافها. و السؤال الذي يطرح نفسه. هل لهذا الذود حدود و حواجز توقف المرء و افعاله الشرسة؟ و ياليت حماية و ذود عن حق، بل اكثرها تصدر عن عجرفة و عنجهية و تخلف دون ان تطبع بجوهرة عقلية. لماذا نضع الحق تحت اقدامنا و ندافع عن ابن عمنا دون ان تطبع بجوهره عقلية. لماذا نضع الحق تحت اقدامنا و ندافع عن ابن عمّنا دون اي تبرير شرعي و عقلي و نرمي الآخرين بهفوات الرصاص لكي نشفي غليلنا، بدل ان نتبادل المحبّة والاخوة و العفو في الظروف الحرجة؛ لماذا في بعض الآحايين لانغيل عثرات الآخرين و نكتفي بعُذر و لعل بعض العُذر اقبح من القتل؛ لماذا لا نسير على منهج الصلحاء و الاولياء «العفو عند المقدرة» لماذا لا نُطيّب افواهنا بقول ادينا. عندما انشد:

قالوا قد أساء عليک فلانٌ
و مقام الفتى على الذّل عارُ
فقلتُ قد جاء و احدث عذراً
فدية الذنب عندنا الاعتذارُ

ماذا تفعل الابرياء والضمائر الحيّة في مواجهة الروث المتحجر الذي نُقِشَ على عقولنا؟ قبل الف عام بل اكثر نَدَدَ الشاعر العربي هذا الضمير الحي الذي اتعسته القبلية و اعمالها الوحشية الشرسة المتجسدة حالياً عندنا.

لا يسألون اخاهم حين يندبهم　في النائبات على ما قال براهنا

البتة {سلام و الف تحية على تلک الاقوام التي كرّست و ضربت أسمي النبل و الشرف و المواصفات الانسانية التي ادرجها الاسلام في سيريه وخططه الرئيسه. فأصبحت اعلام العز و الشموخ ترفرف منها علي قمم ارجاء المعمورة.} لماذا لا نصحح اعمالنا و تضع النقاط على حروفها فنعامل الناس بمكيال صحيح و نعطي البريء حقه و المذنب حقه اي {جزاءه} الى متى هذه الاحداث الدامية تمزق وحدتنا و تشق صفوفنا و تذهب بسمعتنا؛ و كأننا اصبحنا في ساحة من الهيجاء قد حمي و طيسها، نتشاجر و نتناحر فتصبح علاقاتنا كهدنة على دخن». والله لو كان وكالات الانباء الاجنبيّة موجودة و ترسل احداثنا عبر الاقمار و الرسائل الصوتية لأتضحت روئتنا و حقيقتنا بأن قتلانا نتيجة الاشتباكات القبلية الدائرة رمية اكثر من شهداء فلسطين الابطال الامجاد الذين ضربوا النبل و الشرف لنا و للعالمين في العصر الحاضر. لابد ان انبه القاري ان لاينسي هذه الظاهرة الجديدة و هي «حرق البيوت» بما فيها التي جاءت نتيجة التخلف و عم المؤازرة مع تطورات اليومية و هذه ظاهرة لامثيل لها؛ اصبحت تسير على المسرح القبلي.

العولمه و المجتمع العربي الاهوازي

عبدالله الشريفات (آل بوغبيش) ماجستير الادب الفارسي - طهران

كما يبدو ان المجتمع الايراني بدا بالتقدم و بالمضي قدما او اقداما نحو العولمه و هذا الامر يتطلب المزيد من التمسك باداب و تقاليد جديده و كذلك يتطلب رفع اليد و نسيان العادات التقليديه التي يلتزم بها المجتمع كمقدسات محترمه.

اما العولمه فهي في تحديد قصير و عام عباره عن الخروج من الحصر و العزله و الفردانيه و التعايش مع الاخرين، مع اشخاص، مع بلدان و دول اخرى لم يعرفها المجتمع من قبل. يعتقد «عمرو عبدالكريم» باحث علوم سياسيه في مقاله بعنوان «مفهوم العولمه» انه «يستخدم مفهوم العولمه لوصف كل العمليات التي بها يكتسب العلاقات الاجتماعيه نوعا من عدم الفصل (سقوط الحدود) و تلاشي المسافه. حيث تجري الحياه في العالم كمكان واحد - قريه واحده صغيره - و من ثم فالعلاقات الاجتماعيه التي لاتحصي عددا اصبحت اكثر إتصالا و اكثر تنظيما على اساس تزايد سرعه و معدل تفاعل البشر و تاثرهم ببعضهم البعض. و في الواقع يعبر مصطلح العولمه عن تطورين هامين هما: التحديث Modernity والاعتماد المتبادل Inter - dependence و يرتكز مفهوم العولمه على التقدم الهايل في التكنولوجيا والمعلوماتيه، بالاضافه الي الروابط المتزايده على كافه الاصعده على الساحه الدوليه المعاصره.١

فنحن عرب الاهواز كعضو من اعضاء المجتمع الايراني و في نظره واسعه كاعضاء في المجتمع المعولم الدولي و الانساني يجب علينا حتي و لو ما ابدينا رغبة في الامر أن نقبل ببعض خصال و تعينات هذا المجتمع المعولم و نترك و ننسي بعض التقاليد و لكن ليس باجمعها.

فالمجتمع الذي يعيش في عصر العولمه يجب ان يوسع نظره و ينظر الي المجتمعات بانفتاح فكري اكثر مما كان عليه. و كما قال عمرو عبدالكريم يجب ان يقبل باحدي مواصفات العصر المعولم اي الاعتماد المتبادل اعني أن يثق بالاخرين و الاخرون يثقون به و في ظل هذا الاعتماد المتبادل يتقدم المجتمع اكثر من قبلو كذلك يتطور و تزدهر فيه الافكار غير المكشوفه.

فالانفتاح و الانفراج الفكري إن استخدمه الشخص بصورة جيدة و صحيحة فهو يخرج الشخص بصورة خاصة والمجتمع بصورة عامه من الحصر و الفردانيه. الشخص الذي يقبل و يراعي آرا الاخرين، تكون امامه آرا عديده و كثيره، تستطيع ان تقدوه نحو غايه افضل و احسن مما هو يتصورها. فاول آليه التقدم و بعباره اخري او لو سيله للمضي قدما نحو العولمه كما قلنا هي الانفتاح الفكري.

و اما الانفتاح الفكري لا ينشا و لايترعرع الا في اساس المجتمع أي الأسرة. فالأباء و الأمهات إذا تركزوا على قول الله سبحانه و تعالى حيث يقول «وامرهم شوري بينهم»٢ و متابعةً لهذه الايه، اذا اصغو الى آراء و افكار اولادهم و ابدوا الانفتاح في افكارهم، يستطيعوا تاسيس مجتمع اقل معاناة و تخلفا و آلاما و اكثر تقدما.

الاباء و الامهات الذين ينتهجون منهج الفردانيه و احاديه الجانب في سلوكهم و في تعاملهم مع اولادهم لا يمضي زمنا الا و نرى قد تهدمت اركان أسرهم و تزتزعت اسس المحبه و الموده بين الاولاد و والديهم و كذلك تبدا الاسره بالتخلف و بالتلاشي و ماذا تتوقع من أسرة متلاشيه عاريه من روح التقدم؟ هذا من جانب الوالدين.

أما الاولاد فبصفتهم آباء و امهات و كذلك علماء و عقلاء المستقبل فعليهم ان يحذو حذو الام والاب المنفتحين. دراسة الكتب و قرائه المجلات و الصحف و الخطو نحو التقدم و التعلم و المعرفه والاستطلاع و التحقق والتفحص و عدم الالتزام بالعصبيه الجاهليه هو العامل الاساسي في الوصول الى الغايه أي الانفتاح و من ثم الى الغايه الرئيسيه و هي التقدم في المجتمع المعولم.

أما العامل الثاني الذي ينبثق من العامل الاول هو الابتعاد عن العادات الخاطئه التي تقود المجتمع في بعض الاحيان نحو التخلف و لا التقدم.

في حين نقبل بظاهره العولمه كحقيقه في العصر الحاضر، يجب ان نقبل بمواصفاتها و إحدى مواصفاتها هي ترك القديم و التوجه نحو الحديث. اذا حصل الانسان على اي شي جديد و حديث، ينسي القديم و يرع اليد عنه، لماذا يتجاهل الجديد في حين الجديد اجود و افضل له من القديم؟

أما التحديث في عصر العولمه كما قلنا في البدايه، يتطلب ترك بعض الاعمال و الاداب و التقاليد و العادات القديمه الخاطئه ولا الصحيحه، كما يقول مثل عربي «اذا وجد الماء بطل التيمم»، اذا وجدت الحاسوبه، فلماذا المحاسبه بصوره ساذجه، في حين يوجد المستشفي والطبيب لماذا البحث عن العارفه التي تسمي باسم العارفه و في كثير من الاحيان نجدها اجهل الجهال؟ و هكذا لا يجوز لنا انتعتقد و نصر على تقاليد و عادات خاطئه تسبب لنامضايق و تخلفات كثيره في حياتنا وتذهب بنا على شفا حفره من الهلاك.

لا اريد ان اشير الى هذه التقاليد و اذكها بصوره خاصه، لكن اصرح بان هناك تقاليد يجب علينا و نستطيع تركها و تبديلها بتقاليد اجو و اطيب تدفعنا الى تقدم و ترق اساسي.

لدينا نحن العرب الاهوازيين كباقي الناس في أي نقطه من العالم، لدينا بعض العادات و الاخلاقيات التي تبدو بل تكون خاطئه. فما هو الدليل حين نعتقد باداب لا تندرج في قائمه الاعمال العقليه؟ لماذا لا نقبل بدارسه البنت و نعارض بشده في بعض الاحيان بذهابها الي المدرسه و الى المدارج العاليه من الدراسه او الى العمل؟ لماذا نعتقد بالتمييز و عدم التساوي بين الرجال و النسا؟ لماذا نعامل المرأةكاليه يجب عليها تأدية مسوؤليتها المترلية فحسب و لا تشترك معنا في كثير من الاعمال و المشاركات، في الوقت الذي كانت للمراه مكانتها الخاصه عند العرب القدما حين «فصلوا اجزاء جسد المرأة على تجمعات البشر المقيمين في الارض. فللمراه قبايل٣ و رأس٤ و عماره٥ و بطن٦ و رحم٧ وردف٨ و حي و قبيل٩ و فخذ١٠ و عشير١١ و هي مسميات تنعكس على تجمعات البشر على هذه الارض، لان المرأة هي سبب تلك التجمعات١٢».

هل هذا الامر صحيح بان نطيع اشخاصا آخرين و نرضي بفرش اراداتهم على انفسنا في حين نجد افضل من هولاء الاشخاص، افرادا اكثر تواضعا و علما و عملا. لماذا ما نفكر و تتعقل اكثر فاكثر و لماذا ما نبحث عن الدواء للداء الذي راح يؤدي الى هلاكنا؟

إعذروني طال الكلام، لكن لو تركنا بعض هذه التقاليد الخاطئه في عصر الكتنولوجيا و العولمه وانتهجنا منهج العمل بصوره اكثر عقليه، سيكون انتصارنا على الجهل و الظلمه قريبا. يجب علينا ان نحرر العقل من مصيده التعصب و الظلمه التي أبتلي فيها.

يقول مثل عربي «كن عصاميا و لاتكن عظاميا» نعم كان «عصام» أحد الاشخاص الذين انتهجوا منهج الجهد و السعي و وصلوا الى العزة و الجلال بفضل جهدم و سعيم و لا بفضل اجدادهم او تركة اباءهم:

نفس عصام سودت عصاما
و علمته الكر والاقداما
و صيرته ملكا هماما

فعلى كل شخص كعضو من اعضاء المجتمع ان يتقبل مسوؤليات عديده و ان يسع يبكل مافيه من الجهد ليحرك المجتمع ولو قدما نحو الامام. يقول الله سبحانه و تعال في الايه ١٣ من سوره «الرعد»: «إن الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم» و نحن اذا اردنا الترقي و التقدم و الخروج من الجمود و مسايرة باقي المجتمعات و التعايش معها في عصر العولمه، فعلينا ان نغير و نقود انفسنا من الجهل الى الوعي و من الوعي الى حاله الاكثر وعيا و...

مع كل هذا، لا يجوز لنا بذيعة العولمه كظاهره تنفي التقاليد القديمه و المحليه، ان نترك الخصال و التقاليد و الاداب و العادات الصحيحه و الحسنه التي عاش عليها المجتمع اعواما بل قرونا مديده. نعم مع ان نحن نترك التقاليد الخاطئه و نقبل بالانفتاح امام مجتمعات اخرى، لكن هذا لا يعني نسيان الاصاله و الهويه و مواصفاتنا التي نتيمز بها كمجتمع حي عريق له اصالته و ماضيه و ثقافته العريقه.

في عصر العولمه هو الافضل ان نثق بانفسنا و نقاوم امام كل ظاهره تسبب فقدان هويتنا او ازمه الهويه و الاصاله فينا. لابد ان نعتز بقيمنا الجيده و نحتفظ بها و ننتلها الى الاجيال المقبله.

لكن كيف؟ بدراسه الافكار و الكتب و الغور فيها و بتعاطي الافكار مع مجتمعات و ثقافات و قوميات اخرى و بنشر افكارنا و الثقه بالنفس و التاكيد على ثقافتنا العريقه التي لاتزول في حال التقابل مع ثقافات اخري و كما نرى هي حتى الان ثقافتنا حيه و مجيده و ما زالت و لن تزول.

فالعولمه مع ان لها مواصفاتها الجيده و المطلوبه، توجد فيها ايضا مواصفات لا نرضي بها. «يرى بعض الباحثين ان الاشكاليه في العلاقه بين العالمي والمحلي تتفاقم حين تحاول القوى الكبرى مثل الولايات المتحده ان تعطي الطابع العالمي لما هو محلي لديها من اجل تحقيق مصالحها الخاصه و يرجع انتشار هذا النموذج الامريكي الى امتلاك الولايات المتحده لمنافذ اعلاميه عديده و عالميه. و يطلق الباحثون على تلك العمليه، «عولمه المصالحه المحليه» و من المهم ادراك ان مفهوم العولمه يرتكز على ثنائيه الابعاد: كونيه الارتباط و محليه التركيز و هذا التضاد هو طبيعه كل واقع جديد، لذلك يصح ان يطلق عليها لفظ «العولمه المحليه globalization Localization».١٣

في الصيف الماضي كان لي لقاء مع ثلاثه شبان سعوديين قادمين لايران من اجل تعلم اللغه الفارسيه، التقيت بهم في الجامعه. عندما تعرفت عليهم و اخبرتهم باني عربي من عرب الاهواز كانوا يحسبون باني اجهل العربيه او لا اجيدها و كان ظنهم حول الاهواز و ابناء الاهواز بانهم عرب اسميا و لكن يجهلون العربيه، مع ذلك عندما تحدثت معهم باللغه العربيه و بينت لهم باني واحد من الالاف الاهوازيين الذين يتكلمون بالعربيه و ليس هم بناسين ماضيهم العريق و حاضرهم المجيد، فرحوا و تفائلوا بالخير. فما اجمل هذه العبارات حين يقولها احد هولاء الشبان و بديه مجله «صوت الشعب»: «... بعد العلاقه التي تمت بيننا علمت أنكم متمسكين باصولكم و تفتخرون بها و هذا جعلني أسعد بمعرفتك».

نعم الاحتفاظ بالهويه والشخصيه المدينه هي احدى مميزات الشعب الذي يوجد فيه ثبات و اساس و يمحور الانفتاح على التركيز على الهويه و الثقه بالنفس في عصر العولمه و لا يجذبه القلق في تعامله مع المجتمعات و الثقافات الاخرى.

الهوامش و الحواشي:

١. مفهوم العولمه من عمرو عبدالكريم في موقع «اسلام اون لاين» بتاريخ islamonline.net - ١٠.١٠.٢٠٠٢
٢. آيه قرآنيه
٣. قبايل جمع القبيله
٤. رأس: راس القوم: قائدهم و زعيمهم
٥. عماره: القبيله و القوم
٦. بطن: بطن من القوم: فرع من الطائفه او القبيله
٧. رحم: الرحم والرحم: القرابه القبلية و القوميه
٨. ردف: العون و الناصر
٩. قبيل: ثلاثه اشخاص او اكثر و جمعها قبل
١٠. فخذ: جمعها افخاذ: حي الرجل
١١. عشير: جمعها عشراء: القبيله و القوم
١٢. نقلا من مقال موقع «العرب اون لاين» حول القاموس الجنسي للباحث اللبناني علي عبدالحليم حمزه بتاريخ alarabonline.org - ٢٠٠٢.٣٠.٩
١٣. مفهوم العولمه من عمرو عبدالكريم في نفس الموقع المذكور في الفوق.

كيف تأسست الامارة المشعشعية في الحويزة؟

السيد محمد حسن الشبري

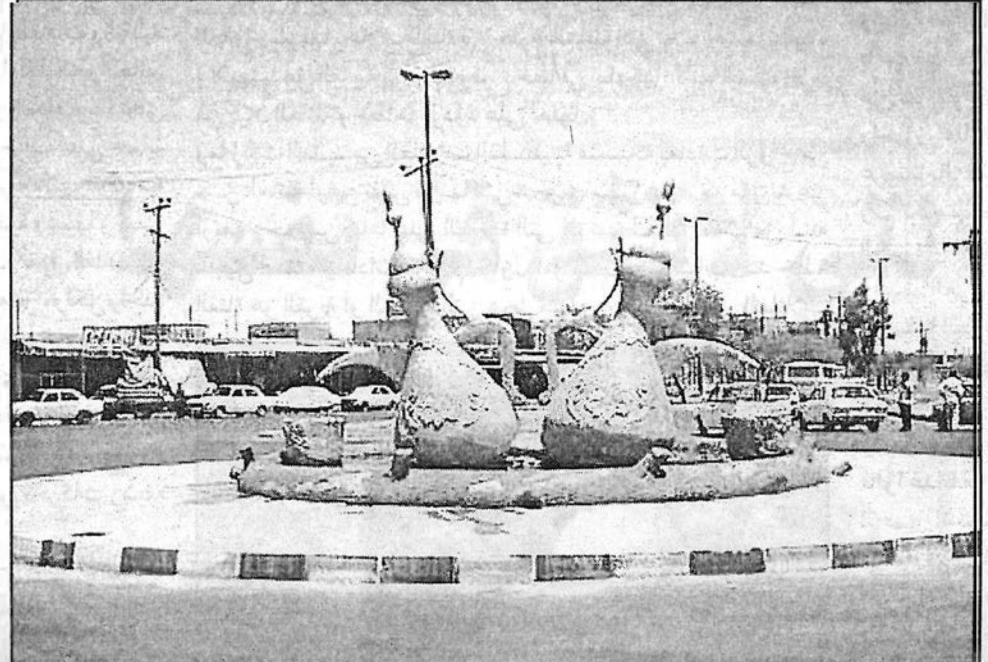
لما بلغ السيد محمد المشعشع(ره) ،درجة راقية من العلم والنضج الفكري ،كانت الاوضاع السياسية والاجتماعية المزرية التي يعيشها العراق خاصة والعرب عامة تاخذ طريقها الى ذهنه وتعمل على تاجيج روح الثورة للتخلص من التعسف والاضطهاد الذي يمارسه الحكام الاجانب ضد ابناء قومه اضافة الى الفوضي السياسية المتمثلة بتنازع ابناء قرة يوسف واخوته على كرسي الحكم وحروبهم مع حسن الطويل ، فراح يعمل جاهدا في تخطيط ثورته واخذ ينسق للخطط الاولية التي ينهج عليها في تحقيق اهدافه وقيام دولته العربية ، في تلك الفترة ،فعمد الى ترويض نفسه على تحمل المصاعب ومواجهة المتاعب التي سوف تعترضه في نضاله ،فاعتزل الناس واعتكف بمسجد الكوفة سنة كاملة وقوته شيء قليل من دقيق الشعير كما حرص على تعلم الرمي بالنشاب والنبال والضرب بالسيف استعدادا للمهمات القتالية ، ثم بعد ذلك شغل نفسه باختيار المنطقة المناسبة لاعلان الثورة وتاسيس الدولة ، وبعد تفكير طويل ودراسة مستفيضة لطبيعة الظروف وخصائص المناطق الجغرافية والاحوال الاجتماعية وجد ان اقليم الاهواز (خوزستان) ،الذي لايبعد عن مسقط راسه واسط ، اكثر من يومين على جواد ،هو المكان الملائم للوثوب وتاسيس الدولة العربية للمميزات الآتيــة :

١ - الموقع الجغرافي للاقليم : فقد كانت البطائح التي تتصل باقليم الاهواز من الغرب عرضة للحروب والفتن لانها كانت محلا يعتصم به اولئك المنشقون عن عاصمتهم ويعين على ذلك كثرة مغايصها واجامها ،فكانت امنع المتاريس للثوار ،وهي التي جعلت واسط والبصرة والحويزة مدنا للثورة والثوار ومنها ابتدات ثورة المشعشع السيد محمد بن فلاح (ره) مؤسس امارة الموالي •

٢ - بعدها عن عاصمة الحكم وقوة الجيوش :يمنح الثورة فرصة للقيام بعمل ماقبل ان تدركهم جيوش الحكومة •

٣ - تقبل المجتمع للفكرة : لقد كان شعب الاقليم على الفطرة العربية السليمة بعيدا عن تاثيرات الاجانب ومناوراتهم السياسية والاعيبهم العدوانية •

٤ - اضطراب الوضع السياسي : لقد انشغل ميرزا اسبان ، الحاكم التركماني في محاربات كثيرة بينه بينه وبين ابناء القبائل العربية القاطنين هناك ،بمالديه من ثقافة دينية ورياضة فكرية ، سحر بها عرب نيس الدوب وبني سلامة وبني طي وعبادة وبني ليث وبني اسد ،وقد ازداد عدد مؤيديه وكثر اتباعه واقبلوا اليه مطيعين ولامره متمثلين • وكانت الحويزة بيوتا من القصب من غير طين ولاحجر ،وسكانها رعية للعبـــادي له عليهم ماكلة



وبين اخوته ،وبين امراء آق قوينلو • ولم تهداء الحالة السياسية طوال الحكم التركماني في عهد الحكام الذين تبعوه وكانوا في شغل عنا يحدث في الاقليم •

لقد استقر السيد محمد بن فلاح(ره) في منطقة الدوب من مقاطعة الحويزة ،واجتهد في ايجاد الصلة مقررة كل عام ، فجــاء عامله ليجمع مقرره ، فمنعهم السيد محمد المهدي من اعطائه وانهزم موليا ،فستولي السيد محمد المهدي (ره) على البلاد واطاعه العباد ، فقاد عليه احد ملوك العجم فامر ابنيه عليا والمحسن وجنوده بقتاله ، فانكسر منهزما مع جيشه و استغنم اموالهم المشعشعيون(٨٤٠هـ) •

وعنـد ما حاول حاكم واسط التركماني وحلفائه الوقوف في وجهه في احدي المعارك لم يتمكنوا من الصمود امامه فعادت قواته محملة بالغنائم وقد هال الموقف حاكم بغداد التركماني (اسبان)فجهز لذلك حملة كبيرة وتوجه الي الاهواز فوقعت معارك عدة بينهما ،وكان الانتصار فيها حليف السيد محمد المشعشع(ره)• ودخلوا في معركة مع حاكم شيراز ،وختمت لصالح المشعشعيين عام ٨٤٥هـ ،

ثم غزا منطقة الجزائر والبطائح والبصرة واستولي على جميع الاهواز وشاطئ الفرات الى الحلة ثم توجه الى النجف وبغداد وديالي وصار جنوب ووسط العراق تحت نفوذه وفي سلطته عام ٨٥٨هـ وقد كان ولداه علي ومحسن ،عونا له في تركيز سلطته ومحاربة اعدائه وقيادة جيوشه ، وبعد جهاد مرير ونضال متواصل استطاع السيد محمد بن فلاح المشعشعي(ره) ان يؤسس امارة عربية في اقليم الاهواز (خوزستان)عاصمتها الحويزة ، لتستمر حتى نهاية القرن الثالث عشر الهجري وبعد وفاته سنة ٨٦٦ هـ/١٤٦١م تولى الامارة عدد كبير من اولاده واحفاده وهم عرب فوارس شجعان •

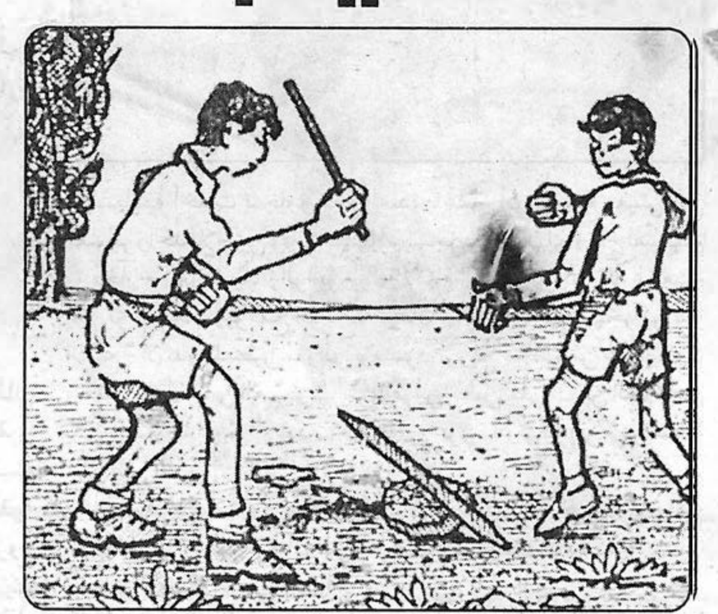
× هذا البحث مستل من كتاب (حقيقة المشعشعيين) وهومن تاليفي وجاهز للطبع •

١ -اعيان الشيعة ج ١٧ ص ٤٧٥ /وتاريخ العراق بين الاحتلالين ج ٣ ص ١٤٣
٢ - تحفة الازهار ج٣ ص ١٤٢ و١٤٤
٣ -ترجمة السيد شبر ص ٢٣
٤ - مجالس المؤمنين ج ٢ ص ٣٨٨
٥ - تاريخ العراق بين الاحتلالين ج ٣ ص ١٤٤و١٤٧
٦ - تحفة الازهار ج ٣ ص ١١٥
٧ - الاهواز ج ٢ ص ١٦١و١٦٥

نبذة من التاريخ
حاج محمد علي البهبهاني

تذكر المذكرات والمراجع التاريخية ان الشيخ خزعل كان يجمع حوله المستشارين الذين يختارهم بنفسه ليساعدوه في ابداء المشورة والنصح ، ومن اهمهم مستشاره الخاص المقرب الذي يطلق عليه الانجليز والاوروبيون في مذكراتهم اسم (الرئيس) وهو الحاج محمد علي البهبهاني رئيس التجار (شاه بندر التجار)، وكان اكبر تاجر في خرمشهر (المحمرة) ومن اكابر الاغنياء في الاهواز والعراق والخليج ، وهو من الشخصيات القوية المحترمة جدا عند الشيخ خزعل ورجال امارته وهو مستشاره للشؤون الفارسية. و الى هذا التاجر واسرته البهبهانية ينتسب عدد كبير من التجار المشهورين في ايران والكويت والعراق وغيرها من البلدان العربية الاخرى. وبعد وفاة رئيس التجار مستشار الشيخ خزعل الحاج محمد علي البهبهاني ، تولى ابنه ابو الحسن بن محمد علي البهبهاني مسؤولية الشؤون الفارسية و رئاسة الشؤون التجارية في المنطقة.

الحيب



تختلف الألعاب الشعبية التي يتسلى بها الصبية في النهار عن تلك التي يمارسونها في المساء، كما أن ألعاب الفتية تختلف عن ألعاب الفتيات. في ساعات النهار كان الفتية يمارسون ألعابهم المفضلة في حاراتهم، أو في الساحات القريبة من منازلهم، ومن بين هذه الألعاب لعبة «الحَيّب». عدد اللاعبين: اثنين، طريقة اللعب: وهي قطعة خشبية يبلغ طولها نحو خمسة عشر سنتميتراً، مدببة الطرفين، سميكة في الوسط، بحيث لو ضُربت من أحد طرفيها انطلقت في الفضاء. وتوضع هذه القطعة الخشبية المدببة الطرفين بشكل مستعرض فوق حفرة ضحلة في الأرض لا يزيد عمقها عن بضعة سمنتميترات. وهذه الحفرة تكون مستطيلة الشكل، قد يصل طولها إلى نحو عشرين سنتميتراً. ويطلق الصبية على هذه الحفرة «مور». ويقوم أحد اللاعبين من الصبية بوضع عصاة في الـ «مور» أسفل القطعة الخشبية المدبية. ويجذب العصا بقوة على إلى أعلى، فتنطلق القطعة الخشبية المدبية في الهواء، حيث يحاول زميل له يقف قبالته ضربها بعصاه، فإن أفلح في ذلك، يقوم بإكمال اللعبة وذلك بأن يضرب على أحد طرفي القطعة الخشبية المدبية بعصاه، فتنطلق إلى أعلى، ثم يلاحقها ليضربها وهي في الهواء، ويظل يداوم على ذلك، فإذا فشل في ضرب القطعة الخشبية في أثناء انطلاقها إلى أعلى، أصبح من حق زميله أن يتسلم اللعبة منه فيبدأ دوره في اللعب. وكان بعض الصبية يمارسون لعبة كرة القدم التي يصنعونها من قطع قماش أو من ثياب قديمة وشبه بالية، وهناك من كان حاذقاً في صنع الطائرات الورقية التي يحرص الفتية على إطلاقها في الجو في فصلي الصيف والخريف، وحيث تكون الرياح مناسبة لمزاولة مثل هذه الألعاب.

ضريح المولى السيد محسن المشعشع في الحميدية

يدرج ضمن الرموز التاريخية من قبل منظمة الميراث الثقافي في خوزستان

لاقى التحقيق الذي اجراه الكاتب السيد محمد حسن الشبري ونشرتـه صحيفة صوت الشعب في عددها(١٢) بتاريخ(الثلاثاء/ السادس من شعبان عام١٤٢٢)حول احياء ضريح المولى السيد محسن المشعشع ،الواقع على ضفاف نهر الكرخه في منطقة الحميديه بين الاهواز والخفاجيه ،لاقى ترحيبا من قبل منظمة احياء التراث الثقافي ،وعلى اثر ذلك سيتم ادراجه ضمن الشخصيات الفاعله والبارزه في التاريخ وكان السيد الشبري قد عرض نبذة عن تاريخ وحياة السلطان محسن المشعشع تحت عنوان (السلطان المنسي على ضفاف الكرخة)• وكانت حياته مليئةبالعلم والورع والتقوى والجهاد ،وشهد عصره بالاضافة الى اهتمامه بالعلم باعتباره الامير الثالث في الامارة المشعشعية ،شهد تكريسا للعدل والاحسان بين الرعية ولقب على اثرها بالمحسن • يشار الى انه بعد ان تم نشر المقاله المذكوره في صحيفه صوت الشعب ،اصبح الكثير من ابناء الشعب يتوجهون الى زيارته باستمرار • كما ادخل التحقيق الفرح والسرور على ابناء المنطقة الذين كانوا لايعلمون الكثير عن حياة المولى محسن •

الأعراس الفلسطينية.. نكهة التراث رغم الاحتلال

لجنة البحوث

زمان الحرب طال بطول مده
وهذا إحنا ما بين جزر وبين مدا
مثل موج البحر أخذ وعطا

أبيات رددها أجدادنا الفلسطينيون في الزمن الجميل قبل النكبة واللجوء، البال الهادئ، كمن يرى العاصفة خلف الهدوء، والأسى بعد الفرح. لكن الأمل لن ينقطع "مثل موج البحر أخذ وعطا" فيوم لك، ويوم عليك، وإن كان اليوم علينا فالغد لنا، والأمس أيضًا، ذلك الأمس نطل عليه، ننصت -رغم ضجيج الموت حولنا- لشدو أفراح الراحلين، نقطف زهرًا من حدائق تراثنا الشعبي المفعم بالأمل والفرح.

ولئن كان عروسنا اليوم يغتنم ساعتين يرفع فيهما منع التجوال ليخطف عروسه مشياً على الأقدام، أو بسيارة إسعاف -إن حالفه الحظ- لتزف إليه على وقع همس أغنيات خائفة ترددها بضع نسوة حوله على عجل قبل أن يكشفهم المحتلون متلبسين بالفرح الممنوع، فإن العرس في تراثنا كان أجمل يوم لم تخنقه حواجز الاحتلال ورصاصه وحصاره.

من عبق التراث!!

تميز العرس الفلسطيني بأغانيه الشعبية التي ينظمها ويلحنها شعراء القرية أو المدينة الفلسطينية، والتي تعكس الحالة النفسية لأهلها والعادات والتقاليد الاجتماعية، وهي الإرث الذي يتوارثه الأبناء عن الآباء بكلماته وألحانه.

وتشكل الأغاني الشعبية حلقة الوصل بين الماضي والحاضر، وتعلق المواطن الفلسطيني بأرضه، وحبه الشديد لقريته، وحرصه على حماية تراثها. وتحفظ هذه الأغاني شخصيته وعواطفه وهمومه باللهجة العامية المتداولة في كل قرية أو مدينة، وتمدح شباب هذه القرية ونسبها وحسن نباتها. وإن كانت بعض الأغاني تشترك فيها كافة المدن والقرى الفلسطينية مثل "الدلعونة ياظريف الطول"، وكذلك "الهاهات والعتابا"، ولكل واحدة من هذه الأغاني موضع معين تقال فيه في الأعراس وفق مراحل الزفاف، ويصاحبها الدبكة الشامية على نغمات الشبانة (الناي)، ويقوم بأدائها مجموعة من الشبان والصبايا، ويكون على رأس هذه الفرقة اللويح الذي يحمل منديلاً مجدولاً يقود الفرقة وينظم حركاتها، ثم ينفرد اللويح بعد الانتهاء من مقطع "على دلعونا" عن المجموعة ويقوم بحركات رشيقة ملوحا بمنديله ومتجولا أمام الحلقة.

طلع الزين من الحمام!!

ولم تترك الأغاني الشعبية موضعًا في العرس الفلسطيني إلا تناولته لتحفظ للعرس نكهته ونظامه بدءاً بذهاب العريس إلى الحمام، حيث يستأجر أهل العريس الحمام ليستحم العريس ومعه الشباب، ثم خروجهم منه في موكب الزفة يرددون:

طلع الزين من الحمام الله واسم الله عليه ورشوا لي العطر عليه
عريسنا زين الشباب زين الشباب عريسنا

ومن الأغاني التي كانت تردد على إيقاع رقصة السحجة:

ع اللام لاموني أصحابي في حبه حكوا عليه
ع الميم ميلي يا نفسي وفراقه يصعب عليه
ع النون نهوني أهلي في حبه وغضبوا عليه
ع الهاء هالت دموعي وفي حبه زادت عليه
ع الواو ودعت أحبابي وتصعب الفرقة عليه
ع الياء يا ربي صلي ع محمد زين البرية

أما عندما تصل العروس إلى بيت عروسها تردد النسوة لحظة وصولهما لعش الزوجية المرتقب، وهن يوصين عروسها بها خيرًا ويلقنونه دروس الحياة الزوجية السعيدة ويحذرنه من حماتها:

هذي ضيفتك يا عريس هذي ضيفتك حيها
لا تسمع من كلام أمك هذي جاهلة ربيها
هذي ضيفتك يا عريس هذي ضيفتك كرّمها
لا تسمع من كلام أمها هذي جاهلة علّمها

ابن العم زينة راسي

وتتجلى العادات والتقاليد الفلسطينية بشكل واضح في الأغاني الشعبية، حيث الحمية القبلية والعشائرية مسيطرة، وخاصة في القرى والمدن الفلسطينية قبل تهجيرها، بعض هذه القرى ما زالت متمسكة بهذه العادات حتى اليوم، مثل كراهية زواج البنت خارج القبيلة أو القرية لاعتبارات ذات صلة بوضع القبيلة أو العشيرة، فالبنت التي تتزوج خارج القبيلة في حاجة لأن يقوم أهلها بزيارتها في كل مناسبة وحمايتها من كل ضيم قد يقع عليها؛ لأن التركيبة الاجتماعية المغلقة تعتبرها مثل المرأة الغريبة وتعتبر أن أمر تأديبها يعود إلى أهلها وليس على زوجها، وكان الناس يخشون أن يصيب ابنتهم في الغربة أي سوء، كأن يعتدى عليها، وفي هذه الحالة تعود السمعة السيئة والفضيحة على مجموع القبيلة وليس على الد البنت وأخيها فحسب، ولذلك عززت العديد من الأغاني الشعبية زواج البنت داخل القبيلة حتى قيل: "غربية ما غربها إلا الدراهم"، فالمعروف أن العريس الذي يتزوج من خارج قبيلته يدفع مهرًا أكبر؛ ولذلك تغني النساء عند الزواج بالغريبة بالدعوة بالموت على "العريس":

الغريب يا خدرج يا ريتو في الكفن يدرج

ابن عمي يا شعري!!

كاملة بصل تختزن تراث الأعراس الفلسطينية

وفي مقابل الذم والشتم الذي يقع على خاطب الغريبة، تكال المدائح والأهازيج لخاطب ابنة العم، وتؤكد كاملة بصل (٧٠ عاماً) مهجرة من الجورة "عسقلان" أن النسوة تشدو عندما تتزوج الفتاة بابن عمها بقولهن:

يا ابن العم يا شعري على ظهري
إن جاك الموت لارده على عمري
يا ابن العم يا ثوبي علي
إن جاك الموت لارده بيدي
يا ابن العم يا ثوب الحرير
لحطك بين جناحي وأطير

فابن العم في التراث الفلسطيني هو جزء من ابنة عمه مثلما يكون شعرها التي تتزين به أو ثوبها الذي يسترها، وكلا الزوجين يحافظان على سمعة العائلة وشرفها بخلاف الفتاة من خارج العائلة التي تعتبر جسمًا غريباً، ولا يهتم أهل القرية في حالة وقوع خطأ في سلوكها؛ لأنها ليست جزءاً من كيان العائلة وخطأها مردود على أهلها.

وما زالت العديد من العائلات الفلسطينية متمسكة بعادات الزواج من نفس العائلة أو من نفس قريتها التي هجرت منها رغم مرور ما يزيد عن أربعة وخمسين عامًا على الهجرة التي لم تستطع أن تمحو من أبناء الجيل أسماء وعادات قراهم. وأول أمر يسأل عنه الشاب عند خطبة الفتاة هو القرية أو المدينة التي هجّر منها، ورغم أن بعض العائلات



الفلسطينية أخذت تتجاوز هذه العادة باعتبار أن الجميع يعيش في معسكر واحد للاجئين، فإن بعضها لم يسجل إلى الآن أي زواج لفتياتهم من خارج العائلة وما زالوا يورثون الأبناء العديد من الأمثلة الشعبية التي تؤيد ذلك. ويوضح أبو أحمد تربان -بدوي الأصل مهجر من بئر السبع- أن بدو فلسطين ما زالوا يرفضون تزويج فتياتهم من غير البدو، والمثل يقول: "ابن العم ينزلها عن الفرس" دليل على أن ابن العم أحق بابن عمته حتى ولو أوشكت أن تصبح عروسا وتزف إلى "عريسها" على ظهر الفرس.

وكذلك قولهم: "بدوي نعطيه، وفلاح لو كان نبي ما نعطيه" فإن ابن العائلة لو كان أسوأ الرجال فهو مقدم على الغريب وإن كان نبياً!

اخطب الأصيلة!!

"المال، الجمال، الحسب، الدين" لهذه الأسباب الأربع تنكح الفتاة، إلا الفتاة الفلسطينية في التراث الفلسطيني فإنها تنكح لحسبها ونسبها بغض النظر عن جمالها أو غناها، وتضيف بصل: "تغنى الفلسطينيون بنسب العروسة وأصالتها؛ لأنه المعيار الحقيقي للزواج وليس الجمال الذي أصبح معيار الزواج الحديث، فقالوا في أغانيهم الشعبية في زفة العريس:

هذي الأصيلة وبنت الأصايل
وهذي التي لا نقال عنها ولا جرى
ولا تعيرت شبابها في المحاضر
ولا حد عيرها ولا حد عابها
حيد ولا توخذ بنات النزايل
لا توخذ إلا البنت لو كانت الشمس أمها
والبدر أخوها والهلال ابن عمها عماتها يا زين ما حدا مثلهن
وخالاتها يا زين مثل نجوم الزواهر

ولم تكتف الأغاني الفلسطينية بنسب الفتاة من الدها، بل وبحثوا عن نسبها من والدتها فقالوا: "ابحث عن خال لولدك"، كما نقلوا عن أصل العريس وشجاعته:

عريسنا عنتر عبس عنتر عبس عريسنا
يا بنت يللي في السما طلي وشوفي في فعالنا

ورغم الحالة الاقتصادية السيئة التي كانت تعاني منها بعض القرى الفلسطينية، فإنهم لم يعيروا اهتماماً للمال، بل إنهم يدفعون المال الكثير ليفوزوا بنسب أهلها فقالوا:

عدينا المال في التفاحة
نسبنا رجال وأخذنا الفلاحة
عدينا المال في الليمونة
نسبنا رجال وأخذنا المزيونة

خرزة زرقة

"خرزة زرقا ترد عنك العين" هكذا كان يعتقد الفلسطينيون أن الخرزة الزرقاء يمكن أن تمنع الحسد عن العروسين، وأكملت الحاجة بصل: "العديد من الأغاني الشعبية تحمل الأفكار التي كان يعتقد أهل القرية أنها يمكن أن تحمي العروسين مثل:

أوبها اسم الله عليك واحدة والثانية تنتين
والثالثة خرزة زرقا ترد عنك العين
يا عبدة يا حبشية يا غصين البان
عريسنا بدو يطوف طقوا يا عدا
واحنا زرعنا القرفة آه يا القرفة
عريسنا بالزفة طقوا يا عدا

ولم تكن الخرزة الزرقاء وحدها موضع التبرك، فقد صاحب هذه الخرزة أو سبقها أمور أخرى، فمثلاً بعد الانتهاء من حفلة الزفاف تحضر والدة "العريس" الخميرة (قطعة عجين) تضم ورق ريحان وورد ليلصقها العروسان على مدخل بيتهما للتبرك بها وسط غناء ينم عن حمد الله بانتهاء ليلة الفرح بدون أحزان:

الحمد لله قد زال الهم الحمد لله
زرعنا قرنفل بالحر الحمد لله
قالوا عدانا ما بخضر الحمد لله
الحمد لله بنينا دار الحمد لله
الحمد لله انتلت عرسان الحمد لله

الفرح له والوداع لها!!

"للعروس الوداع ودموع الفراق، وللعريس الأغاني والفرح" هكذا فرق التراث الشعبي الفلسطيني بين العروسين، فأغنيات الفرح حكر للزوج "الرجل"، أما العروسة "المرأة" فلها كل أغنيات الوداع والدموع على الفراق، ويبقى بيت أهلها حزيناً حتى ليلة الحناء وتردد فيه أغان حزينة:

صاحت رويدي رويدتها رويدتها
رفقات العروس تعالوا تانودعها
واحنا نودع وهي تسكب مدامعها
خيتا يا عروس لا تبكي وتبكيني
نزلت دموعك على خدك حرقتيني

كما تعكس بعض هذه الأغنيات بوضوح حزن الأم ولوعتها لفراق ابنتها:

لا تطلعي من بويتي يا معدلتي
يا مركنة أذيال بيتي مع مصطبتي
لا تطلعي من بويتي غيرت حالي
لا تطلعي من بويتي والهوا غربي
يا طلعتك من بويتي غير حالي

بينما يقيم "العريس" "ليالي السامر" "التبايت" قبل أسبوع من ليلة زفافه في القرية وثلاث ليال في المدينة وتشارك فيها النسوة ورجال العائلة بينما تمنع العروس من حضورها ويقال فيها:

دير الميه ع السريس
مبارك عرسك يا عريس
دير الميه ع الليمون
مبارك عرسك يا مزيون
دير الميه ع التفاح
مبارك عرسك يا فلاّح

ولئن أفلحنا بعرض بضعة زهرات من حدائق تراثنا الشعبي، فإن فيه الكثير مما لا يتسع المقام لذكره هنا، فلكل مناسبة فيه أغنية، بل وفي ثنايا المناسبة أكثر من أغنية، وليس هذا فحسب، وكل قرية ومدينة من فلسطين لها ما يميزها عن غيرها في أغانيها وأفراحها التي ما زال يتوارثها الأبناء عن الآباء رغم مرور أربعة وخمسين عامًا على النكبة وإجبار القرى والمدن الفلسطينية على هجرتها.

بقي العرس الفلسطيني بنكهته قبل النكبة رغم أنف الاحتلال، يحتفظ بأغانيه الشعبية، وتقاوم الأغاني الحديثة التي تحاول أن تمحو ملامح التراث الشعبي الفلسطيني من الأفراح الفلسطينية الحديثة

الهامش:

١ - تعني بنت الأنذال الذين لا أصل لهم.
٢ - وتعني أننا جلسنا نحسب مال المهر في ظل شجرة التفاح.
٣ - "البان" نوع من الأشجار طويل الجذع يشبه القصب، وهي كناية عن الطول الفارع.
٤ - "بويتي" يعني بها البيت والدار الذي كانت تساند أمها فيه قبل خروجها مع عريسها لبيته.
٥ - "السريس" هو مجرى المياه يصنعه المزارعون الفلسطينيون لري المزروعات وتوزيع المياه.

مجرد معلومة

اكد الدكتور ممتاز عبدالوهاب الاستاذ الطب النفسي و الاعصاب بكليه طب جامعة القاهرة ان الرجل الذي يضرب زوجته إنما يعوض احيانا نقصه و احساسه برجولته في العلاقة الزوجية. و اضاف ان الزوج الذي يضرب زوجته قد يكون انسانا مقهوراً في عمله مما يجعله يشعر بضالته، و أن هذا الزوج لا يستطيع رد القهر فليجأ الى توجيه و تفريغ هذه الشحنات العدوانية تجاه أفراد اسرته خاصة الزوجة، منوها كذلك بأن هناك بعض الرجال الذين يعانون من الشك و الغيرة نتيجة لعدم ثقتهم في الطرف الآخر. و أشار الدكتور





عبدالوهاب الى ان مرض الهوس الذهاني الناتج عن ذلك يكون لديهم عدوانية شديدة تجاه الآخرين، ليمارسوا العدوانية في صورة تهيج و اعتداء بالضرب على أفراد الأسرة خاصة الزوجة إذا ما اكتشفوا مثلاً تنصت زوجاتهم عليهم أو مضايقتهن لهم بالإساءة باللفظ أو الإشارة. و بالمقابل أوضح أستاذ الطب النفسي و الأعصاب بكلية طب جامعة القاهرة أن هناك بالفعل زوجات يقمن بالإعتداء على ازواجهن، ممّا دعا أصواتا كثيرة الى المطالبة بتكوين جمعيات لحماية الزوج عن عنف الزوجة، التي تلجأ لهذا العنف لكثرة شعورها بالضعف و القهر أو الظلم، و أشار الى أن مثل هذه الظاهرة تستحفل إذا كانت الزوجة تعاني من قهر رئيسها في العمل أو تعرضها لبعض التحرشات منه، منوها بأن الزوجة قد تلجأ الى الضرب خاصة إذا كان الزوج ضعيف الشخصية و سريع الاستسلام لآرائها.

٧٠٠ ملليجرام يوميا.. تكفي

حاربوا السرطان.. بالكالسيوم

ارتبط تناول الكالسيوم في الأذهان بالحفاظ على العظام والأسنان والأظافر قوية لذلك بدأت النساء في السنوات الأخيرة في الاهتمام بتناول الألبان ومنتجاتها خوفا من الإصابة بهشاشة العظام عند التقدم في السن ولم يربطن بينه أبدا وبين أي نوع من أنواع السرطان إلى أن قام فريق من الباحثين في كلية طب جامعة هارفرد بقيادة د. ادوارد جيو فانوش بدراسة أوضحت أن احتمالات الإصابة بسرطان الامعاء ترتفع عند الذين يتناولون كميات قليلة من الكالسيوم في أنظمتهم الغذائية فقد تابعت الدراسة حالة ٨٨ ألف امرأة و ٤٧ ألف رجل لمدة ١٦ عاما تعرضت نسبة كبيرة منهم خلالها للاصابة بسرطان الامعاء، وأظهرت نتائج المتابعة الدقيقة لحالتهم أن معظم المصابين بهذا المرض كانوا لايتناولون كميات كبيرة من الكالسيوم.

وأوضحت الدراسة أن الحد الأدني المطلوب تناوله يوميا من الكالسيوم للوقاية من السرطان يبلغ حوالي ٧٠٠ ملليجرام يوميا ويمكن تحقيق ذلك بسهولة عن طريق تناول ٢ كوب من اللبن أو الزبادي وقطعة جبن وأنواع أخرى من الأغذية الغنية بالكالسيوم.

المرأة العربية والمجتمع في قرن

مديحة زويداوي

في دليل مفهرس حاوٍ ومصنف لما تم تأليفه حول المرأة العربية والمسلمة من نتاج فكري طوال قرن يأتي الكتاب الجديد الصادر عن دار الفكر بدمشق «المرأة العربية والمجتمع في قرن» كتحليل وببلوغرافيا للخطاب (١) العربي حول المرأة في القرن العشرين حيث يمثل هذا الدليل والمشروع الفكري الذي يقف خلفه مدخلا لاثارة العديد من القضايا والاشكاليات المتعلقة بوضع وموقع المرأة من واقع الامة وتطورها والغايات التي تسعى إليها والمتعلقة ايضا بتأسيس فكري لحقل دراسات المرأة في مرحلة بزوغه وتشكله كحقل علمي وليد وبموضع التراث من تأسيس هذا الحقل المعاصر.

وترى الدكتورة منى ابو الفضل التي اشرفت وقدمت هذا الدليل ان المشروع الفكري المنبت لهذا الثبت يضع قضية المرأة في خضم القضايا المحورية للعصر والتي ينعكس فيها واقع المجتمعات المسلمة وهي في مخاض المواجهة مع تيارات العولمة تفاعلا و انفعالا فتمثل نبض عصر مؤثر في مسارها ومآلها ومن هنا يعتبر هذا المشروع ان قراءة الخطاب المعاصر في المرأة مدخل لقراءة تقويمية في واقع عصر ومآلات امة عبر رؤية مغايرة لما درجت عليه اعراف الخطاب العام من اعتبار الامور الجسام امورا تستوي عليها المسارات والمصائر وترهنها بالاحداث التاريخية الكبرى وبما يدور في محافل السياسة وملحقاتها من شئون تمس الحكم والتشريع والاقتصاد والاجتماع والثقافة والتعليم وما الى ذلك مما يظن ان الحياة العامة لا تقوم الا بغيرها وتبدو المرأة وقضاياها الى جوار ذلك وكأنها على هامش الحياة وقد فاتهم ان المسائل التي تندرج ضمن قضايا المرأة هي في احيان كثيرة من الامور التي تتقاطع مع جل محاور حياة الامة وذلك في واقع لم تعد فيه الفواصل واضحة بين العام والخاص.

وتشير د. مني ابو الفضل الى ان هذا التوثيق يأتي ليعطي للموضوع ابعاده ويضعه في سياقاته فقد كشفت لنا هذه البيلوغرافيا ان الخطاب المعاصر في قضية المرأة وان كان حديث التشكل فان جذوره تمتد الى الربع الاخير من القرن التاسع ومطلع القرن العشرين بما مثلته تلك الفترة التاريخية من مفارق طرق في مسارات الامة وهي في مرحلة الصمودة الكبرى في مواجهة الحضارة الغربية وبروز تحديات الحداثة والعصرنة حيث يشير زخم الادبيات التي يحويها هذا الثبت عن تلك الفترة ان الخطاب حول المرأة قد مر بمراحل من التشكل والتطور وجسد الاطراف التي عنيت به والاشكاليات التي طرحت آنذاك وما ولده التساؤل في وضعية المرأة من تنازعات بين انساق معرفية موروثة ووافدة حيث يقود هذا للكشف عن العلاقة التطويرة بين خطاب تلك الفترة وبين الخطاب المعاصر حول المرأة وما يعتري الخطاب المعاصر من تنازعات معرفية موازية وربما مطابقة لما عانته جذوره الخطابية في فترات التشكل ومن ثم تخرج بنا الى آفاق اوسع مرتبطة بمراجعة الفكر العربي في مجمله وما اعتراه من لحظات اقدام وانكسار حتى وصوله للمرحلة الحالية من تأزم واستقطاب لتغدو مسألة المرأة فرصة ملائمة لاثارة القضايا الكبرى المرتبطة بتشكلات الخطاب العربي الاسلامي ومآلاته ومسيرة الأمة نحو غاياتها.

من جهة اخرى ترى د. اماني صالح ان السنوات الاخيرة شهدت تناميا في اصدار قوائم التوثيق الببلوغرافي الخاصة بكتابات ودراسات المرأة باللغة العربية حيث تنوعت محاور التركيز والمنطلقات كما تنوعت التوجهات الفكرية التي عبرت عنها تلك القوائم مابين اتجاهات علمانية تحديثية وتوجهات اسلامية كما تباينت الاطر الجغرافية والتاريخية التي شملتها.

واذا كان لهذا الاطراد في اصدار الفهارس والببلوغرافيات من تفسير فانه ليشير الى عدة دلالات اولها ان نسقا من المعرفة او الايديولوجيا حول قضايا المرأة يتراكم وهو في سبيله الى التبلور. وثانيها ان انقساما يتشكل داخل تلك المعرفة المتنامية كما هو داخل كل مناطق الفكر العربي بين اتجاهات ايديولوجية متعارضة ومتصارعة بل لعل منطقة الاهتمام بقضايا المرأة تعد من اكثر ساحات الصراع سخونة بين تلك التيارات المتناحرة فيسعى كل تيار الى توثيق اسهاماته في هذا المجال في حين ان الدلالة الثالثة انه رغم اهمية التنوع فاننا لا نزال نفتقر الى رؤية شاملة للساحة ككل بمختلف تياراتها والى حوار بين تلك التيارات ينعكس في قوائم شاملة للتراث المنشور حول



المرأة باللسان العربي.

وحول المداخل البحثية والابعاد الاجرائية في ببلوغرافيا المرأة والمجتمع في قرن ترى د. أماني صالح ان العامل الانساني لخوض هذه المبادرة البحثية من خلال مثل هذه المقاربة التحليلية كون مجموعة الباحثات المختصات اللواتي شاركن في تحرير وجمع الببلوغرافيا هن اساسا مختصات بالعلوم السياسية حيث تحتل قضية السلطة وعلاقاتها وتداخلاتها بالمجتمع وقواه وانساقه والتطور التاريخي للنظم اولوية اساسية في هذا الثبت فيما يغيب في المقابل المنحى المكتبي الفني الاحترافي الامر الذي قد يلاحظ معه القاريء تقصيرا هنا او هناك لذلك لم يكن رصد موقف المجتمع بتياراته المختلفة من المرأة وتطور هذه المواقف عبر المدى الزمني بالامر الممكن الا عبر استراتيجية بحثية تتضمن عددا من الخطوات والتحديدات كتحديد النطاق الاجتماعي - الجغرافي للبحث، كذلك تحديد الاطار التاريخي والابعاد الاجرائية.

هذا وفي اطار الحرص على تقديم قائمة بيلوغرافية واضحة للقاريء قامت الباحثات المختصات بوضع دليل يوضح بعض العناصر الاجرائية حيث قسمت الى ثلاث مراحل زمنية هي فترة النهضة (١٨٥٠ - ١٩٥٥) - الفترة الوسيطة (١٩٥٦ - ١٩٧٤م) - الفترة المعاصرة (١٩٧٥-٢٠٠٠).

كما يتم تصنيف المادة الى فئات وهي نوعان الاولى فئات مشتركة بين المراحل الثلاث وهي الوثائق - الاسلام وقضايا المرأة - والابداع - ابداع المرأة - كتابات مترجمة.

اما التصنيف الثاني فهي فئات متفردة تخص مرحلة بعينها او مرحلتين دون، اما بالنسبة للاتجاهات العامة لخطاب المرأة في المراحل الثلاث فمن المعروف لدى الباحثين انه يصعب وضع فاصل زمني داخل سياق التطور التاريخي للمجتمعات الا ان ذلك لا ينفي امكانية او لزومية التحقيب للبحث التاريخي والاجتماعي على اساس النظر لمجموعة من السمات الغالبة وانماط التطور والتفكير السائد في فترات زمنية متقاربة او مندمجة حيث تظل الاشكالية قائمة بشأن تحديد خطوط التماس والانتقال التاريخي بين تلك الاحقاب.

فقد عرف العالم الاسلامي بدوائره المختلفة وفي مقدمتها الدائرة العربية على مدى القرن العشرين ثلاث مراحل اساسية هي مرحلة الاستعمار بوجهها الآخر (الثورة الوطنية والنضال للتحرر) مرحلة مابعد الاستقلال التي سادت بشكل عام في خمسينيات وستينيات القرن العشرين والتي يمكن وصفها بمرحلة النضال من اجل التنمية والقضاء على التخلف ومقاومة آلياته الدولية (الاستعمار الجديد) واخيرا مرحلة التأزم التنموي والاندماج في النظام العالمي الجديد اقتصاديا وسياسيا والتي تأكدت بانهيار نظام القطبية وهيمنة القطب الواحد.

الهامش:

١) سرگذشت گفتمان

الكذب عند الأطفال

ابني يكذب ...لماذا؟؟ ماذا افعل ليبتعد عن الكذب؟؟
أختي العزيزة ..إن الكذب في سن ٤-٥ سنوات يدل عليالخيال وخصوبته عند الأطفال والكذب يكون نتيجة اختلاط الخيال بالواقع وهناك عدة أنواع للكذب منها:
×الكذب من اجل الامتلاك:يكذب ليستحوذ على بعض الاشياء..
×الكذب الإلتباسي وهو نتيجة الخلط بين الواقع والخيال..
×الكذب الإدعائي :وهويدعي وجود شيء عنده لشعوره بالنقص..
×الكذب الإنتقامي: يحاول ابعاد التهمه عنه وينسبها لشخص اخر
×الكذب التقليدي: وهو يكون تقليد للناس الذين يسكنون معه كالأباء والامهات...
×الكذب خوفاً من العقاب...
أسباب الكذب:
- قد يكون خصوبة الخيال عند الاطفال فيبدأون بتأليف الروايات..
- لحماية نفسة من الضرب.
- ليدخل السرور إلى أهله:مثلا هناك أهالي يعطون العلامات قدر كبير من !! لإهتمام فيكذب بإخبارهم عن



حصوله على العلامات الكاملة.
- انشغال الأهل وعدم الإهتمام به يدفعه للكذب ليجذب انتباههم..
الحل:
- التذكير الدائم بقيمنا وديننا الإسلامي وما العقاب الذي ينتظر الكاذب
- اذا كان خصب الخيال ! شاركيه ف ي خيالاته ودعيه يتحدث عن خيالاته أو ان يكتبها.
- الابتعاد عن الضرب لأنه يزيد من المشكلة.
- كونوا قدوته ولا تكذبوا أمامه ..فكثيراً ما نكذب دون ان نعلم ..مثلًا:اذا رن جرس الهاتف وكان هناك شخص يريد التكلم معك تقولين لولدك قل له انني لست هنا ..ففي هذه اللحظة تعلم ان الكذب شيء جائز..
- عززيه وكافئيه عندما ينطق بالصدق..
- اذا حصل موقف وكذّب فيه أحد عليك ان ترفضي هذه الكذبه.
فعليك اختي أن تعلمي ان الكذب دون ٤ سنوات هو عبارة عن خيال ولا خوف منه ..أما بعد سن الرابعة عليك ان تتكلمي عن الصق من خلال القصص والقيم والدين..
ربى أبو العينين

الطفل العدواني

يضرب دائما اصدقائه...ويأخذ لعبهم...
واذا عاقبناه زاد هيجان... فكيف يمكنني التعامل معه؟؟
ان الطفل العدواني ليس شريرا وانما لم يستطع ان يتعلم الحب والتسامح...وبسبب سلوكياته لا يجد الصديق الحميم...
ما هي صفات الاطفال العنيدين؟؟
- يجد صعوبه في ايجاد صداقات في المدرسة..
- صعوبة بالتعامل مع الاخرين
- قد يلجأ للعدوان لشعوره بالظلم او لعدم ثقته بنفسه اوقد يكذب ليبرر عدوانه..
كيفية التعامل مع الاطفال العدوانيَن؟؟
× اشعاره بان سلوكه غير مقبول من الجميع
× عدم الضرب والصراخ وايضا عدم التساهل معه
× العقاب ::له نتائج سلبه فالعقاب البدني سيقنعه ان الضرب والايذاء مسموح و..العقاب اللفظي سيشعره بالنقص وعدم الثقة بالنفس التي ممكن ان تؤدي الى العدوان
العلاج:
كيف يصبح قادر على الانسجام مع البيئة؟؟
× اشتراكه في احدى الرياضات العنيفة التي ممكن ان تفرغ الطاقة الموجود فيه لكن عليك اختيار مدرب يستطيع التعامل مع الاطفال ويعلمه اهمية الرياضة ومتى يستخدمها..
× حاولي ان توسعي له دائرة صداقاته ليشعر انه محبوب
× دعيه يمارس هواياته كالرسم واستخدام الحاسوب
× اعطاءه الوقت الكافي ليعبر عن ذاته
× راقبي تصرفاته واعرفي الظروف التي يظهر بها العدوان

مغص المواليد: لا يؤثر على صحة الأم

حملت دراسة كندية نشرت الاثنين أخبارا طيبة للأمهات، فهي تظهر أن المغص الذي يصيب الأطفال حديثي الولادة، ويسبب انزعاجا شديدا للآباء ينتهي في غضون أشهر قليلة دون أن يلحق ضررا بالأم أو وليدها
وكتب أطباء من جامعة غرب أونتاريو الكندية في لندن يقولون في العدد الحالي من دورية /أرشيف طب الأطفال والمراهقين الطبية/ أنهم درسوا حالة ٥٤٧ أماً حديثات الولادة كان أطفال ١٣١
منهن يعانون من المغص وهم في عمر ستة أسابيع وعندما فحصت الصحة الذهنية للأمهات بعد ستة أشهر من الولادة قال الباحثون إنهم لم يجدوا اختلافات ملحوظة في مشاكل القلق والاكتئاب لدى أمهات المواليد الذين يعانون من المغص مقارنة مع غيرهن من الأمهات
ويسبب المغص الذي يصيب الأطفال حديثي الولادة بكاء وسرعة اهتياج وحدة في الطبع إضافة إلى الأرق في المساء وفي الليل ويؤثر ذلك على نحو ٢٨ بالمائة من الأطفال وقد تكون الأسابيع التي يضطر فيها الآباء إلى التكيف مع هذه الأعراض مرهقة



وخلصت الدراسة إلى أن أكثر من ٨٥ بالمائة من حالات المغص التي تختفي ببلوغ الشهر الثالث من العمر تتوافق مع ملاحظات الآخرين ويتعين أن تهدئ بال الآباء الذين يعتنون بمولود مصاب بالمغص
وقال التقرير انه يبدو أن الإناث يتخلصن من المغص بدرجة أسرع من الذكور، وأن أمهات الوليدات اللائي يفعلن ذلك كانت احتمالات تناولهم لأدوية مسكنة للآلام خلال المخاض والوضع أكثر من غيرهن
أضافت الدراسة أن مزيد من الارتياح يمكن استمداده من حقيقة أنه ببلوغ الأسبوع الثاني عشر من العمر، وتقلص الفترة الإجمالية للبكاء وسرعة الاهتياج إلى معدل ساعة واحدة يوميا وهو ما يقترب من نصف فترة البكاء في سن ستة أسابيع
وتتفق هذه النتيجة مع الأنماط التي يعبر عنها منحنى البكاء الذي يصل إلى ذروته عند سن ستة أسابيع تقريبا، ثم يقل تدريجيا حتى يصل إلى مستوى القاعدة عند الشهر الثالث من العمر تقريبا

التي لاتثق في نفسها..

اسمه بلغة الطب النفسي مرض ادمان الشراء .. وهو يأتي في صورة نوبات اسبوعية .. شهرية .. فصلية .. الخ وتتجلي اعراضه في المواسم والاعياد والاوكازيونات ...

هو مرض نسائي من الدرجة الأولى، اذ أن حواء تحصد وحدها ٩٠٪ من نسبة الاصابة لكنه ينال ايضا من الرجل في بعض الاحيان ..

ورغم كل ما يقال عن السوق الراكدة والحالة الاقتصادية المتردية الا أن أعراضه تستشرى في الجسد متجاهلة الازمات والمشاكل المادية الحادة ..

أشبه بالحمى هو .. اذ ينتاب المرء في لحظة ما .. فيستسلم له وينصاع الى شروطه ويهرع الى الاسواق والمتاجر ويشتري أي شيء تقع عليه عيناه ، ثم يظل يبعثر نقوده يمينا ويسارا وكأنه يفرغ شحنة انفعالية ما تملكته وسيطرت عليه تماما .. وعند اتمام العملية الشرائية .. عندها فقط يشعر ببعض الراحة والامان ..

وعملية الشراء هنا لاتعني بالضرورة شراء الاشياء الثمينة الغالية .. بل قد تكون اشياء تافهة ، زهيدة .. ليس لها قيمة ، لكن عملية الشراء في حد ذاتها تمنح بعض الراحة وربما أيضا تفرغ بعض الطاقات المكبوتة وبعض العقد التي تتملك المرء .. فيشعر وهو يفتح حافظته ويدفع بالنقود ويمسك بين يديه بتلك المكافأة الفورية التي نالها بمحض ارادته ورغبته يشعر بالقوة .. والقدرة على اتخاذ القرار والاهم من ذلك كله بالسعادة الغامرة ..

لكن العلماء يؤكدون لنا انها سعادة زائفة بل ومؤقتة فهي لاتدوم ولاتبقي وسرعان ماتتلاشي تاركة خلفها احساسا بالمرارة والوحدة ، اذ مايلبث ان يزهد المرء من كل تلك الاشياء التي ابتاعها ، فيلقي بها جانبا ولايكاد يستخدمها أو حتى يقترب منها ..

ولاننا نعيش في خضم مجتمعات استهلاكية .. مجتمعات تنتشر في اسواقها البضائع الصغيرة التافهة ، وتغمرها السلع الاستهلاكية الخفيفة التي لانحتاج اليها في الحقيقة لكننا نقدم على شرائها فقط من باب الشراء أو ربما من باب التقليد والمحاكاة أو أحيانا لهثا خلف التقاليع والموضة المجنونة ..

لكل تلك الاسباب ، انتشر مرض حمى الشراء في بلادنا رغم اننا بلد فقير نام يحتاج الى استثمار امواله في مشاريع اقتصادية حقيقية تبعث الخير والرخاء في ارجائه ..

ولأن المرأة هي المتهمة الأولى في موضوعنا هذا كان من الطبيعي ان نستمع الى كلماتها وننصت الى حوارها

تقول احدى الزوجات : حينما اشعر بالاحباط .. حينما تتملكني الافكار السوداء وحينما تسيطر على الكآبة لا أجد وسيلة افرغ بها تلك الشحنات الانفعالية إلا بالنزول الى السوق وشراء أي شيء .. مجرد الشراء يخلصني مؤقتا من احزاني .. تصوري احيانا قطعة شيكولاتة تكفي ! وكثيرا ما أعود مثل الاطفال من السوق وبيدي اكياس ممتلئة بالحلوى ، اظل التهمها دفعة واحدة .

أما راوية - زوجة في الثلاثينيات - فتقول لنا مباشرة دون لف أو دوران ان حمى الشراء تجتاحها وتصيبها بحدة عقب أي خناقة زوجية تشتعل في البيت وتتنهد قائلة : ولأن الخناقات كثيرة ولاتنتهي من حياتنا فعملية الشراء بدورها لاتتوقف وكأن هناك ارتباطا وثيقا بينهما ...

وايمان - طالبة جامعية - فهي تؤكد لنا انها تجد متعة خاصة وهي تتجول في الاسواق وتتفرج على السلع وتتأمل الفترينات وواجهات المحلات تظل تفتش هنا وهناك عن أشياء لاتحتاج اليها بشكل ضروري ، أشياء لم تخطر على بالها ، لكنها وهي في السوق تجد نفسها تلقائيا تندفع نحوها ، ادوات مكياج .. منتجات تجميل وزينة .. اكسسوارات الخ .. وهكذا تجد نفسها مدفوعة نحو الشراء وبعثرة النقود والتورط في اقتناء اشياء تافهة لاتحتاجها .

ويرتفع مؤشر الشراء في الحالات الانفعالية التي تنتابنا ... هكذا يؤكد لنا الاطباء وعلماء النفس .. ففي حالات الاكتئاب وايضا حالات السعادة يشعر المرء برغبة عارمة في الشراء ، في صرف النقود وايضا في تدليل نفسه ومكافأتها ، وهكذا تتزامن الحالة النفسية والمزاجية سلبا وايجابا مع ارتفاع الحالة الشرائية وصعود معدلات الشراء .

خبراء السوق درسوا جيدا مواقيت حمي الشراء ، وحددوا بدقة مواعيد المناسبات السعيدة ومواسم الاوكازيونات والتخفيضات التي يمكن بسهولة خلالها اصطياد الفريسة وسقوط الضحية في الشباک !!

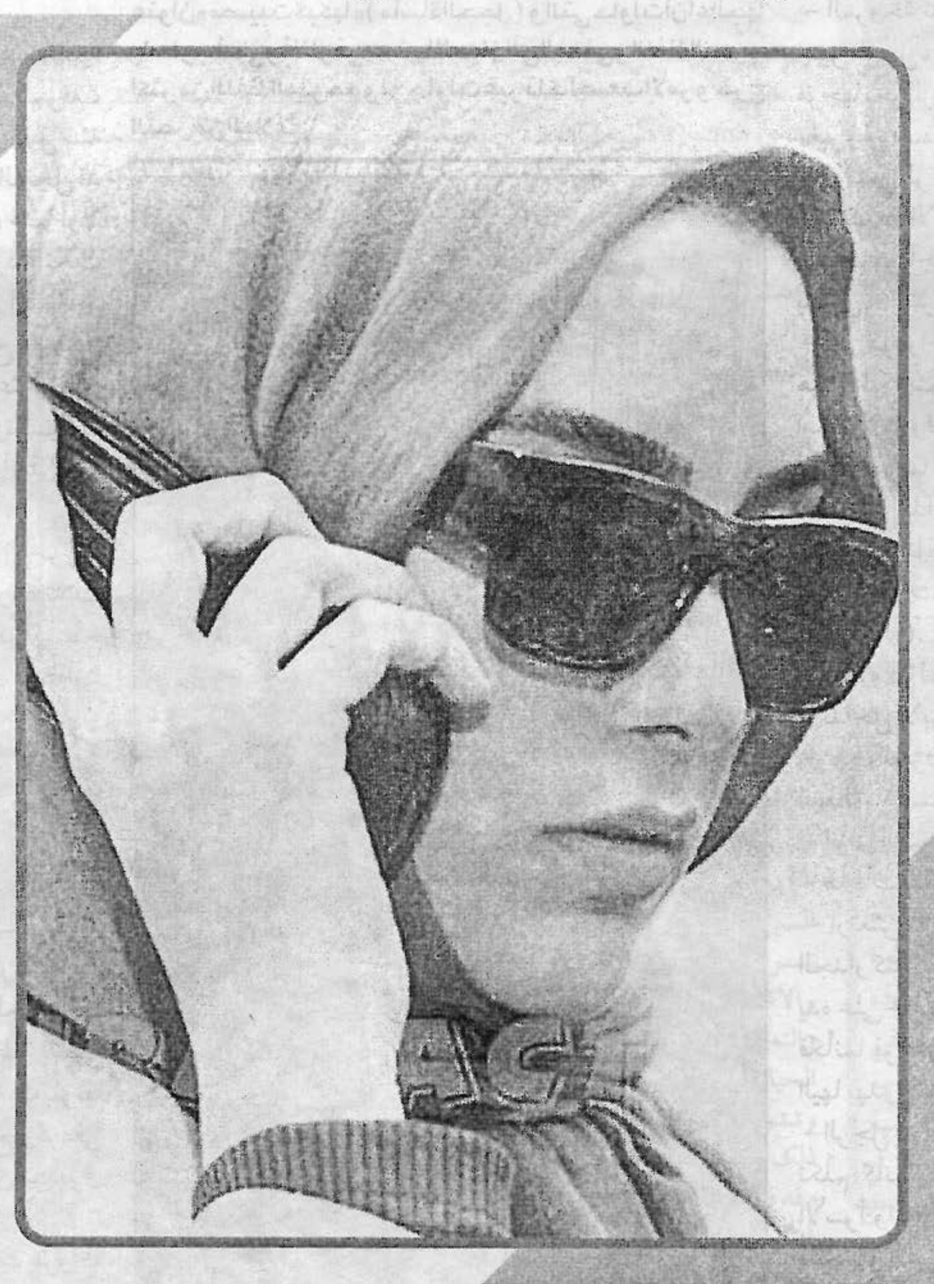
ما رأيكم ؟ دعونا نتعرف من أهل العلم والخبرة على ابعاد القضية ..

رموز الثقافات الاستهلاكية

تؤكد تحليلات علماء الاجتماع ان هناك نزعة عالية عالمية نحو سلوك الاستهلاک ، فمفهوم الاستهلاک يلغي بصورة أو بأخري الحدود بين المجتمعات والأفراد على حد سواء .. فتتلاشي الفروق بين المجتمعات المتقدمة والمتخلفة من ناحية وبين الاغنياء والفقراء من ناحية أخرى وتتأصل فكرة الاستهلاک بغض النظر عن القدرة الشرائية ليصبح اتجاها واضحا على الصعيد العالمي والمحلي ...

هذا ما اكده لنا دكتور مهدوى استاذ الاجتماع بجامعة شهيد بهشتى الذي يكمل حديثه معنا ويقول أصبحت لدينا لغة للسوق ، وصار هناک ما يسمي بولع الشراء ... وتجمعت الصور والرموز المختلفة لتؤصل في العقول والنفوس سلوک الشراء .. فالمرء مجرد ان يسير في الاسواق والمول والبوتيكات والمتاجر الكبيرة مجرد التجول والفرجة على البضائع دون الشراء يجعله ينجذب نحو فكرة الاستهلاک ، ربما لايشتري في المرة الأولى ، لكنه قطعا ينجذب ويميل الى تلک المعروضات والبضائع التي تشد عينيه وفي المرة الثانية أو في الثالثة قد يفتح حافظته ويقدم على شراء بضائع قد لايحتاج اليها في الحقيقة .. لكن فكرة الاستهلاک المحموم تجعله يندفع بشكل تلقائي نحو الشراء .

وساهمت الاعلانات والدعايات في تأكيد بعض الصور النمطية ، فصارت هناک استراتيجيات سلوكية وممارسات ينجذب اليها المستهلک مرتبطة بوجدانه وعقله ارتباطا وثيقا .



فالشاب العصري على سبيل المثال يرتدي ماركات معينة من الملابس ، ويشتري الاثاثات والموبيليا من أسواق مخصوصة ، ويركب سيارات تحمل ماركات تم الترويج لها طويلا .. الخ

ومن خلال مشاهدته للاعلانات وتجوله في الاسواق تتكون في ذهنه صورة للمرأة الجميلة . انها امرأة رشيقة ، انيقة ، تضع العطور والمكياج وتلعب رياضة الايروبكس وتذهب باستمرار الى النوادي الصحية

.. ومع تأصل تلک الصورة في ذهنه تتأكد في الوقت نفسه صورة استهلاكية محددة زرعتها في وجدانه الثقافة الاستهلاكية فيجد نفسه يشتري تلقائيا ودون تفكير الأدوات الرياضية . ويهتم بالملابس والعطور وينصرف ذهنه إلى تلک الشكليات الخارجية المختلفة وهكذا فان صورة الرجل الناجح تدفع الناس الى التفكير بطريقة معينة ومن ثم الشراء باسلوب خاص مميز ، ليصبح هناک مايسمي برموز التميز ورموز الاستهلاک ..

واقتناء هذه الرموز الاستهلاكية التي تحتكرها كبري الشركات وكبرى الماركات يؤكد انتماء اجتماعيا معينا وثراء واضحا وثقلا ماديا خاصا .. ويعكس معه دلالات طبقية لايمكن اغفالها ..

ويؤكد د. محمد صادق صعيد اخر أن هذه الرموز موجودة في كل طبقة في ضوء قدراتها وامكاناتها المادية ..

والمدهش في الامر كما يؤكد دكتور مهدوى أن الثقافات الاستهلاكية تمكنت من فرض صور استهلاكية باسلوب قمعي وكان الاعلان والتسويق على رأس أدواتها وسياساتها لتفرض في النهاية قيمتها ومبادئها وسلوكياتها على المجتمعات الفقيرة والثرية على حد سواء ..

الشراء .. وتعويض النقص !

القضية التي نتناولها لها في الحقيقة جانبان ... جانب اجتماعي عام واخر نفسي .. هكذا يبادرنا دكتور ازخوش استاذ الطب النفسي بجامعة رودهن ويكمل حديثه شارحا ويقول : الجانب الاجتماعي العام يتعلق بنمط الحياة اليومية المستعار من المجتمعات الصناعية الغربية الذي يختذل حياة البشر في دائرة مغلقة من الانتاج والاستهلاک ، أي تحول الحياة الى سعي محموم الى أن ننتج أكثر ونستهلک اكثر .. ويصبح بذلک الاستهلاک غاية تبتلع كل غايات الانسان ومعاني وجوده ، لترتبط قيمته بقدرته على الاستهلاک وامتلاک السيارة والملابس الثمينة الغالية والاجهزة الالكترونية والتليفون المحمول الخ .

هذا النمط الاستهلاكي تقف خلفه الة الدعاية والاعلان .. تلک الالة الشرسة التي تطارد الناس بالحاح وجاذبية مما يصعب مقاومتها وتمارس عليهم تأثيرا يقارب غسيل المخ فهي لاتكتفي بمجرد تسويق كل ما يحتاجه الناس بل انها تتعمد خلق احتياجات جديدة تتزايد يوما بعد يوم .. وهذه المؤثرات لابد أن تؤدي في النهاية إلى خلق ما يمكن ان نسميه بالشخصية الاستهلاكية التي صارت تكون نسبة عالية ومتزايدة من افراد المجتمع خاصة الاجيال الجديدة والمجتمعات الشبابية .

وعلى صعيد اخر ساهمت الشخصية الاستهلاكية في خلق اشكال من الاضطرابات النفسية والمرض النفسي لم نكن نشهدها من قبل وتمثل انعكاسا متطرفا للواقع الذي نعيشه ..

وابرز مثال على ذلک أنه قد اصبح لدينا الان اضطراب نفسي محدد المعالم اسمه اضطراب الشراء القهري أو ادمان التسوق .

يظهر هذا الاضطراب في صورة رغبة قوية في الشراء يصاحبها مزيد من مشاعر التوتر والاثارة والقوة .. يتلوها احساس بنوع من الراحة والمتعة فور اتمام عملية الشراء وهي تحدث في صورة نوبات مرة كل اسبوع أو شهر أو اكثر وتتركز غالبا في شراء اشياء للاستخدام الشخصي ومعظمها اشياء لا يحتاجها المرء وقد يهديها الى الاخرين ، وعادة ما يميل الى شراء اشياء كثيرة وغير غالية الثمن .. والمثير للدهشة أن التقديرات العامة تؤكد ان مرض الشراء يصيب نحو ٦٠٪ من أفراد المجتمع وهو معدل مرتفع بالتأكيد وتشغل المرأة وحدها ٩٠٪ من هذه النسبة ..

ويستطرد دكتور ازخوش في حديثه ويقول : ترتبط حالات الشراء بالحالة الوجدانية التي تنتاب المرء حيث تتزايد الرغبة في الشراء مع مشاعر الاكتئاب وايضا مع مشاعر الفرح الشديد ..

وابرز تفسير لهذا الاضطراب أن المصابين به يعانون من نقص في تقدير الذات أو ما يمكن ان نطلق عليه نقصا في الثقة بالنفس .. هناک اذن نوع من افتقاد الاحساس الداخلي بالقيمة ... احساس الانسان بانه محبوب ومرغوب ويستحق التقدير والاهتمام والمرض يمثل محاوله لتعويض هذا النقص باستهلاک محموم لاشياء خارجية تضفي عليه القيمة امام نفسه من ناحية وفي عيون الاخرين من ناحية اخرى ..

ويؤكد هذا في الحقيقة أن المشتريات غالبا ماتكون في صورة ملابس .. مجوهرات .. أدوات تجميل .. الخ وهي أشياء تحاول من خلالها المرأة على وجه الخصوص ان تجتذب اهتمام الاخرين وتقديرهم وتصير محط انظارهم ..

من ناحية اخرى فان هذه الظاهرة تتضمن نوعا من سلوک الادمان ، فالمتعة التي يجلبها الشراء شبيهة بمتعة المدمن على المواد المخدرة والاحتياج اليها لايرتوي بل يتزايد ويصبح السعي وراءها وتكرارها نوعا من السلوک القهري الذي يصعب مقاومته .

مقاطعة أسأله ولكن لماذا ينال المرض من المرأة بصورة تفوق الرجل ؟

يجيب على الفور : ربما لان الرجل يجد ذاته في العمل في النشاطات المختلفة الواسعة التي يمارسها فيمنحه ذلک ثقة في النفس وثراء ويؤكد قيمته في المجتمع ومن ثم فهو لايحتاج الى ذلک الشراء المحموم كوسيلة تعويضية ..

والمرأة تجد نفسها مدفوعة نحو ذلک السلوک في محاولة لتأكيد ذاتها وبث الثقة في نفسها وربما ايضا هربا من تلک الضغوطات التي تقع على كاهلها .. وينهي دكتور ازخوش حديثه مؤكدا أن العلاجات النفسية والادوية المختلفة ضد السلوک القهري تساعد بالتأكيد على تدعيم احساس الثقة والقيمة داخل النفس ومن ثم تحد من انتشار اعراض مرض الشراء ..

مأساة الحَجَل

الأستاذ عبد العلي ديلمي - شوشتر

الرجل: لقد جلب لنا الحجل النكبة والشقاوة.

المرأة: أشهد أنه لا جدودَ لنا مع الطير.

- أما الرجل فانّه طويل القامة، عظيم القوائم؛ ظهرٌ محدودب و جلد ضربه حر الشمس، مع نظرة نافذة كالفرس؛ يزينه الحلم و النجب.

الرجل: لقد كان عبثاً فعلنا بالقطة و فراخها، لقد بدّدنا شملها و شردناها من غير ذنب.

المرأة: لم يكن عبثاً بل لأجل الحجل.

- كانت السماء مغبرة و قد بزغت الشمس توّاً من وراء السطوح، الجوّ ترابي يضرب إلي صفرة و المرأة كالدجاجة الحاضنة على بيضها ذائبة في نفسها. كانت جالسة في البهو و الحرّ يضغط على أنفاسها و بنظرتها التي تشبه نظرات النسر تشايع الحجل و هو يعدو في البيت من هنا إلى هناك.

الرجل: لم يأت حتى الآن.

المرأة: ذهب ليأتي بالخبر.

- إقترب المواء و الآن القطة نفسها مع جلد فوليّ اللون و خاصرة مضمرة جوفاء و ضروع مسترخية تأتي رويداً رويداً من أعلى المدرج إلى أسفله.

- وقفت القطة في قاعدة المدرج و بنظرتها المراوغة و القاسية تحملق إلى الرجل.

- أمّا الرجل فانّه جالس على جدار الحوض و قد رفع ردينه حتى المرفق.

- لقد كان في اليوم الأول (قبل سبعة عشر يوماً)

و الذي جيء بالحجل، زحفت القطة في ذلك اليوم على مخالبها ثم اندفعت لتقتنص أحد الفراخ، لكن الرجل تدارك الموقف فرماها بحذاءه الضخم و أفرّها. و لما جاء اليوم الثاني (قبل ستة عشر يوماً) و عند غروب الشمس شعروا بأن واحدة من الحجل قد فقدت فلذلك جعل الرجل و أمرأته و ولدهما يبحثان عنها أولاً تحت أشلاء الأثاث القديمة التي أخليت في المستودع تحت الأرض ثم خزانة الثلوج البائدة المبعثرة الأطراف ثم الصناديق الحديدية الموجودة في المستودع ثم فوق السطح؛ و لكن لاجدوي حتي أن عبروا إلي سطح البيت المجاور و عثروا على ريش الحجل المبعثر هناك، فعلمت المرأة أن الذي ارتكب هذه الجناية ليس الا القطّة بعد ذلك اندفع الرجل غاضباً و أخذ القطة مع فراخها فرما بهما في الزقاق.

- أما القطة فقبل أن تنقذ فراخها و تحملهم واحداً تلو الآخر إلى مكان أمن، بادر أطفال المحلة و وضعوا الحبال في رقبة ثلاث منها و قتلوها شنقاً. و الآن لم يبق الا اثنان منها يعيشان فوق سطح البيت المجاور تحت أشلاء منضدة منقطعة الأوصال، كما أنها تلتاع حرّاً.

الرجل: جاءت القطّة.

المرأة: لا تمانعها؛ نجعل الحجل تحت السلة.

- زال اصفرار الشفق و حلّ محلّه سواد الغروب.

- قامت المرأة و أشعلت مصباحاً ثم تدرجت بهدوء و ثقل من أعلى المدرج إلى أسفله فركضت خلف الحجل و قبضت عليه و جعلته تحت السلّة بعد أن ضاقت و اشتدت أنفاسها إثر الركض.

- الجوّ مرطوب و البيت مفعم من رياح البحر المالحة. نخلة عظيمة الخلق طويلة الجذع في بيت غُفر أوجدت ظلّاً أضفي قسم منه على الجدار و أوراقها التي تشبه السِنان قد انمحت بلونها العكِر في صفحة السماء الزرقاء. طائر الوَرَشان قد صنع وكره في طيات السعف علا هديره ثم صفّق بجناحيه ثم حلّق من فوق الغصن ثم هبط على غصن آخر.

- ذهبت المرأة مرّة ثانية فجلست في البهو و أخذت مروحة سعفيّة و جعلت تروح على نفسها.

- أما المرأة فهي قصيرة القامة ممتلئة الجسم، عظيمة القدم مع عنق ممتليء اللحم، ترتدي قميصاً ململيّاً أبيض و العرق قد جعله ندي قذر بينما الحر يضغط على أنفاسها.

- ذهب الرجل نحو الغرفة و دخل فيها ثم خرج بمروحة كهربائية و لمّا أخذ يشغلها قالت المرأة: كن على حذر؛ غلاف الاسلاك مخدوش.

- أخذت المروحة تطقطق ثم جعلت تدور و بدورانها الجافّ الحديدي استطاعت أن تحرك شيئاً من الريح.

- وضعت المرأة كفّيها على الأرض و استطاعت أن تنهض بدنها الثقيل ثم مضت نحو المتكي و أتت بها و أسندتها على كومة من طابوق قرب الحوض و اتكأت عليها جالسة باتجاه الرجل.

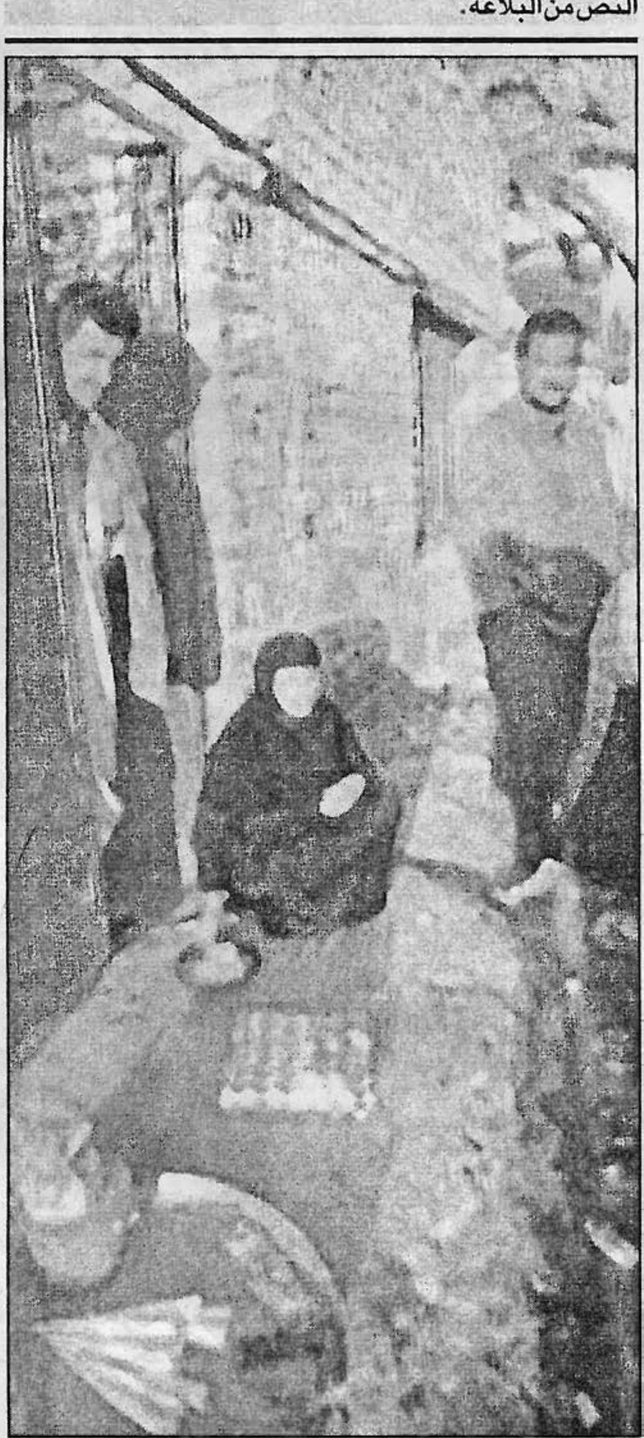
الرجل: أين فراخ القطّة الآن؟

المرأة: أظنّ أنها فوق سطح بيت جارنا.

- و الآن تأتي القطّة تمشي رويداً خائفة خلف الجدار حتى تدخل المطبخ و تخرج المائدة من السلة و تبدأ بأكل حطام الخبز.

تمهيد

الكثير من مثقفينا يعرفون الكاتب الشهير «أحمد محمود» كما أنهم يعرفون مواضيع قصصه و كتاباته و التي تضع واقعنا الاجتماعي و الثقافي تحت المجهر؛ عندما تصف المآسي و المحن في ساحة الحياة و تكشف عن ظاهرة الفقر و التي تسلب من البشر الحياة السامية بجميع جوانبها الفكرية و الأخلاقية و تجعلها حياةً بلا روح و تضفي على أفكاره أوهام و معتقدات قاتلة للروح التقدميّة البنّاءة. و الآن هاك قصة من كاتبنا الشهير أحمد محمود تحت عنوان «مصيبت كبكها» (مأساة الحَجَل) و التي حاولت أن اعالجها باسلوب أدبي و أنظر في بعض الاحيان الى المعنى و اللفظ المعرب اكثر من اللفظ المترجم و لو حاولت غير ذلك لصعب الأمر و خرج النص من البلاغة.



- يأتي صرير الباب عندما يفتح و يدور على عقبه في الأرض. التفت الرجل بينما المرأة رفعت رأسها و جعلت تنظر مشرفة على كتفي الرجل بينما الولد يدخل في البيت.

- فأمّا الولد فشفتاه منطبقتان بثقل و قد رفع ردنه حتى المرفق، و حبيبه الأزرق منفتح و العرق منزلق من ثنايا جبهته حتى مقدم أنفه..

الرجل: حسناً.

الأبن: (طأطأ برأسه):

لم يحصل شيء.

- ليس في كلامه ابتهاج. ليس الا شائعة، مجّرد شائعة.

- ذهب نحو الغرفة مسرعاً، نزع السروال و بعد هنيئة خرج لابساً المقصر، واضعاً قلنسوة ندية قذرة على رأسه و جهاز المذياع في يده. ثم جلس و جهاً لوجه أبيه و بدأ يشغل المذياع ثم همس مع نفسه و قال: البطاريات لم تعمل. بعد هنيئة اتضح الصوت، امرأة تغني على الأوتار و تقول:

عقيصة غدائرك معقودة بالقمر. و القمر قرين العقرب «من الذي يدق الباب»

الرجل: نفد صبري - طفّ المذياع.

الأبن: علنا نعرف شيئاً من الأضار.

- همست المرأة و قالت مستاءة؛ حتى تذاع الأخبار.

عطّل الابن المذياع.

- الرجل مثلما كان مقعياً على الأرض، دار ثم عكف السلوار حتي الكعب و وضع رجليه في الماء و قال: حسناً، ماذا يقول الناس؟

المرأة: لم نسمع شيئاً نعرفه.

- يلقي الرجل نظره في ماء الحوض و الآن هو منهمك في نفسه «عندما اشترينا الحجل» انقطع صوته ثم تكلم مستاءً «في المرّة السابقة عندما اشترينا البيغاء مرضت أمّك... تينك البطتان» كان في كلامه لون من الحزن. «بعد ذلك لما أتينا بالحمامتين إلى البيت أخذوا أخاك إلى الجندية و الآن...» شغل الابن المذياع أخرج الأب رجليه من الماء.

- المروحة تدور دون هوادة و لكن مع ذلك، العرق يلمع في جبين الرجل، صوت المذياع ينطوي في البيت. كان انتباه الجميع موجهاً نحو الراديو، الجوّ في ساحة البيت مكبوت.. ضوء المصباح مغبر و قد أضفي على قسم من جدر البيت ظلال. كما يمتدّ الظلال على كتفي الرجل الذي كان منحنياً و الأبن جالسٌ إلي جنبه. «.... لا شك أن الاسراف و عدم العناية بالميزانية التي كان يجب أن تصرف من أجل التنمية الاقتصادية سوف لن يؤيد. لهذا صممت بنفسي أن أشرف على العمل»

- نظر كل واحد منهم إلى الآخر، عطل الابن الراديو ثم سكت هنيئة؛ سكوتٌ باهت و مؤلم، تأوّه الابن وقال: قد بدأت البطالة، استاء الأب وقال: سيبدأ الجوع ايضاً.

- الام، بينما أنفاسها تتصاعد قالت باستياء:

ماذا يعني هذا؟... مجرد تبديل مدير يُغضى إلى كل ما تقولون؟ هل يرتبط بنا هذا و نحن نسكن قريباً من البحر؟

- كان صوت الأب مجزّعاً؛ و لكن المدير لا يرغب إلى شركة (بي. آند. آر).

المرأة: و اذا لم يرغب؟

- تداخل الابن و قال: سوف يحدّها - ربّما يعطّل.

- غلب الحزن على وجه الأب فقال هامساً: بعد ذلك تأتي مرحلة البطالة؛ خمسة و سبعون بالمئة

- انزلق الصوت في حنجرة الأبن: قد بدأت البطالة.

- طأطأت المرأة برأسها: من ذلك اليوم الذي دخل علينا الحجل.

- ارتعش الرجل، نهض من مكانه و أحدث ظلّاً أضفى على الجدار كثيراً ما يشبه ظلّ تلك النخلة ذات الجذع الطويل، وضع يده على خاصرته فألوى ظهره ثم انطلق إلى المطبخ. أما القطة فكأنما فوجئت لذلك فرّت حتى وسط الشارع. نظرت المرأة اليها بهدوء ثم قالت مسكينة! ليتنا شُلّت أيدينا و لم نشرّدها.

- الرجل يخرج من المطبخ ممسكاً بالسكين. وقف أمام المرأة و تكلّم؛ كأنما يشكو حزنه: قومي ايتها المرأة، قومي قبل أن يحدث الأسوأ و ابحثي عن فراخ القطة ثم آتي بهيّ و اجعلي ثريداً في صحن و صبّي عليه مرقاً و قدمي إليهن.

- نهضت المرأة بتعب و ثقل. ذهب الرجل نحو السلّة و وقف جنبها ثم انثني كالسكين القابلة للإنثناء و ارتكز على قدميه. زحفت تلك اليد ذات العظام الغليظة تحت السّلة، رفرفت الأجنحة و على النفيط تحت السلّة، خرجت يد الرجل قابضة على واحدة من الحجل.

- جاء صوت المرأة التي كانت تصعد على المدرج: اسقها ماءً.

- انبطح الابن و وضع يده تحت رأسه و نظر إلى أغصان النخل. طائر الورشان نائم و الآن السماء زرقاء واضحة و الانجم كالقناديل معلقة بآباط السماء.

- رفرفة إحدى الحجل التي قطع رأسها عبثت بالهدوء السائد و رقبتها الملطخة بالدماء طالعة من بين ريشها الترابيّ اللون. لمّا قطع رأس الثانية سقطت الأولى على ظهرها و رفعت رجلاها إلى الأعلى و همدت بينما كانت مخالبها ترتعش آخر رعشات.

- عندما وصلت المرأة إلى آخر المدرج و وضعت فراخ القطّه على الأرض، كان الرجل يخرج الرابعة من تحت السلّة ثم ضرب بمقدم رجله السلّة فتزحلقت إلى زاوية أخرى.

التعابير البليغة (٧)

الأستاذ عادل الحيدري

له يدُ بيضاء في هذا الأمر
معنى المراد: يقال لمن كان حاذقاً في امر ما.

إن وساده لعريضٌ:
الف: شرح المفردات: الوسادة: ما يوضع تحت الرأس عند النوم
ب: المعنى المراد: كناية عن كثرة نومه

تَرَكهم لحماً على وضم:
الف: شرح المفردات: الوضم: خشبة الجزار التي يضع عليها اللحم.
ب: المعنى المراد: أوقع بهم فَذَللهم و أوجعهم، و يقال: هو لحم على وَضَم، للذليل الذي لايمتنع بنفسه إلا أن يذبّ عنه و يُدفع.

هو موطّأ الأكناف:
الف: شرع المفردات: المؤطأ: بمعنى المنخفض. الأكناف جمع الكنف ومن معاني الكنَفَ: الظّل وحضن الإنسان و الجانب
ب: المعنى المراد: يقال للرجل إذا كان سهلاً كريماً دمثاً مضيافاً.

هو موطّأ العقب:
الف: شرح المفَردات: العقب: جمعه أعقاب بمعنى الأولاد و أبناء الأولاد و كذلك مؤخّر القدم.
ب: المعنى المراد: يقال لمن كان كثير الأتباع يمشون وراءَه.

قضى من الأمر و طره:
الف: شرح المفردات: الوَطَر: بمعنى الحاجة و الهدف الذي يُسعى إليه و المأرب
ب: المعنى المراد: بلغ من الأمر حاجته و يقال أيضاً: قضى أرَبَه.

حمىَ الوطيس:
الف: شرح المفردات: الوطيس جمعه أوطسة و وُطُس. بمعنى المعركة
ب: المعنى المراد: يقال تعبيراً عن اشتباك الحرب وقيامها على ساق و يقال أيضاً في الأمر إذا اشتد.

هم علينا وعلٌ واحد
الف: شرح المفردات: الوعل: ماعز الجبل
ب: المعنى المراد: هم مجتمعون علينا بالعداوة، كانهم إلبٌ واحد أي جمع واحد.

هم يأكل لحم الناس
المعنى المراد: إنّه يغتابهم

الــــودّ

وهو خالص الحب وألطفه وأرقّه، وتتلازم فيه عاطفة الرأفة والرحمة، يقول الله تعالى: (وهو الغفور الودود)"البروج ١٤"، ويقول سبحانه: (إن ربي رحيم ودود)"هود ٩٠".

والخُلّة: وهي توحيد المحبة، وهي رتبة أو مقام لا يقبل المشاركة، ولهذا اختص بها في مطلق الوجود الخليلان "إبراهيم" و"محمد" صلوات الله وسلامه عليهما، قال تعالى: (واتَخَذَ اللهُ إبراهيم خليلاً)"النساء ١٢٥".

وقيل: لما كانت الخلّة مرتبة لا تقبل المشاركة امتحن الله سبحانه نبيه "إبراهيم" - الخليل - بذبح ولده لما أخذ شعبة من قلبه، فأراد سبحانه أن يخلّص تلك الشعبة ولا تكون لغيره، فامتحنه بذبح ولده، فلما أسلما لأمر الله، وقدّم إبراهيم عليه السلام محبة الله تعالى على محبة الولد، خلص مقام الخلة وصفا من كل شائبة، فدي الولدُ بالذبح.

ومن ألطف ما قيل في تحقيق الخلّة: إنها سميت كذلك لتخللها جميع أجزاء الروح وتداخلها فيها، قال الشاعر:

قد تخلَّلْتِ مسلك الروح مِني وبذا سُمِّي الخليل خليلاً

وقال بعضَ العلماء المحققين:

قد ظن بعض من لا علم عنده أن الحبيب أفضل من الخليل، وقال: "محمد حبيب الله، و"إبراهيم خليل الله، وهذا باطل من وجوه كثيرة: منها: أن الخلّة خاصة، والمحبة عامة، فإن الله يحب التوابين ويحب المتطهرين، وقال في عباده المؤمنين: (يُحبّهم ويُحبونه)"المائدة ٥٤"

والغرام: وهو الحب اللازم، ونقصد باللازم التحمل، يقال: رجلٌ مُغْرم، أي مُلْزم بالدين، قال "كُثّير عَزَّة":

قضى كل ذي دينٍ فوفّى غريمه و"عزّة" ممطول مُعنًّى غريمُها

ومن المادة نفسها قول الله تعالى عن جهنم: (إنَّ عذابها كان غراماً) أي لازماً دائماً.

والهُيام: وهو جنون العشق، وأصله داء يأخذ الإبل فتهيم لا ترعى، والهيم (بكسر الهاء) الإبل العطاش، فكأن العاشق المستهام قد استبدّ به العطش إلى محبوبه فهام على وجهه لا يأكل ولا يشرب ولا ينام، وانعكس ذلك على كيانه النفسي والعصبي فأضحى كالمجنون، أو كاد يجنّ فعلاً على حدِ قول شوقي:

ويقول تكاد تُجـنُّ به فأقول وأوشك أعبُده
مولاي و روحى فى يده قد ضيّعها سلمت يده

حوار الحضارات

محمد خاتمي
المصدر: جريدة البيان

في عالم صغير ومزدحم ثمة ضرورة متزايدة تكتسبها الإجابة عن السؤال التالي: على أي شاكلة لا بد أن تكون العلاقة بين الشعوب والحضارات في دائرة أكثر عمومية حيث من المؤسف أن يكون نموذج العلاقة الذي ساد بين الحضارات خلال القرن العشرين قد تمثل بنموذج الصراع وفي أجواء تبذل الحضارات وسعها كي يتفوق ويهيمن بعضها على بعض في سياق تنافس دموي في عالم يزخر بمستويات من الفوضى والعنف تتكرس في الجميع فتؤدي إلى سحق الكرامة الانسانية وقد حاولت نظرية «صراع الحضارات» التي لاقت اهتماماً واسعاً أن تقدم وصفاً لهذه الأوضاع في العلاقات الدولية.

وفي كتاب جديد صدر عن دار الفكر بدمشق مؤخراً تحت عنوان «محمد خاتمي - حوار الحضارات» يتضمن محاضرات رئيس الجمهورية الإيرانية صاحب نظرية حوار الحضارات خلال العامين الثاني والثالث من فترة رئاسته للجمهورية وذلك من خلال ١٦ محاضرة تناولت بشكل أساسي محاور من قبيل مفهوم الحضارات والشروط المسبقة للحوار ومنجزات الحوار وما يلعبه كل من العالم الإسلامي والغرب في ذلك إلى جانب ما تضطلع به مؤسسات نظير الأمم المتحدة وحركة عدم الانحياز في حوار الحضارات وحوار الأديان.

ففي شهر نوفمبر الماضي أجرت محطة التلفاز الوطنية الأميركية حواراً مع الرئيس محمد خاتمي خلال زيارته مقر الجمعية العامة للأمم المتحدة بنيويورك ومشاركته في اجتماعها الخامس والستين حيث أضفى الطابع غير الربحي لهذه المحطة التلفازية جواً مميزاً في ذلك الحوار الذي تضمن العديد من الموضوعات المثيرة فمقدم البرنامج تشارلي ريز استثار خاتمي أكثر من مرة حول موقفه المتحمس جداً من حوار الحضارات والثقافات ليلقي عليه في ضوء ذلك سؤالاً يتصل بالعلاقات الإيرانية - الأميركية. وكعادته لم يبادر خاتمي إلى تقديم إجابات سريعة تتحرك نحو علامة الاستفهام مباشرة بل يظل قلق المثقف الذي يدعو من خلاله إلى تقديم مقاربات لجملة من الأمور ذات الصلة بالموضوع في محاولة لإعداد هيكل نظري يستوعب ما يمكن تقديمه من إجابات إذ أن ثمة سؤالاً مرجعياً ينتاب سائر أولئك الذي يستهويهم خوض المخاطرة الفكرية. ورغم أن خاتمي لم يخيب ظن تشارلي ريز بل راح يستعرض الموقف الإيراني التقليدي من الولايات المتحدة في إطار مبدأ نزع التوتر الذي يعتمده منذ خمسة أعوام تقريباً غير أنه ترك ذلك كهامش على بضعة جوانب أثارها كإجابة رئيسية لسؤال محاوره قائلاً: «إن الحوار يتطلب تغييراً في لون رؤيتنا للإنسانية حيث لا يمكن لحوار الحضارات أن يتحقق إلا حين نؤمن بضرورة الإنصاف للآخر بمعنى أن نفتح عوالمنا الداخلية أمام الآخرين ويجب أن يكون الحوار شيئاً آخر يتحرك في آفاق أبعد من تلك التي تجري فيها الباحثات السياسية وهو ما سيترك تتائج في إطار العلاقات السياسية أيضاً.

إن خاتمي يلوح في حديثه إلى آفاق ذات طابع مغاير للعبة السياسية يتصل بدور الفكر في تأسيس العلاقة بين شعوب العالم فهو لا يفتأ يردد في مناسبات مختلفة عن دور الفكر والثقافة مبشراً بمشروع ضخم يطمح إليه آملاً أن يكون القرن الجديد قرن حوار الحضارات بديلاً عن صراعها وصدامها وأن يكون قرناً للمفكرين بنحو يجعل رجال السياسة منقادين إلى رجال الفكر وتابعين لهم ذلك أنه يواصل التأكيد هنا على أن حواراً حضارياً كهذا لن يكون السياسيون أبطاله بل ذلك دور يتعين على رجال الفكر الاضطلاع به كما أنه لا يخشى من إعلان انحيازه إلى فكرة أفلاطون حتى لو كانت مدينته الفاضلة خيالاً أو يوتوبياً لا مكان لها في أرض الواقع حين تدعو إلى أن يكون السياسي فيلسوفاً، فخاتمي يعتقد أن السياسة لا بد أن تكون تابعة إلى الفكر منقادة نحوه من أجل تغيير العالم.

من جهة أخرى يرى سرمد الطائي مترجم الكتاب الجديد أن الرئيس خاتمي يطمح إلى جعل الحوار نموذج القرن الحادي والعشرين في منطلق العلاقات بين البلدان والشعوب ضرورة يقسرنا عليها المستقبل قبل كل شيء حيث يبدو خاتمي هنا وهو يماشي أحياناً «موضة» النهايات التي سادت نهاية القرن فيحاول التلويح بما بشبه لغة النبوءة بأن القرن الماضي كان يتحرك في مدار السيف وفي حركته تلك خرج بعض الخاسرين في حين حقق الآخرون النصر غير أن القرن الجديد لا بد أن يتحرك في مدار الحوار وإلا فسيتحول ذلك إلى حسام قاطع لا يعرف الرحمة أبداً وكثيراً ما يشعلون نار الحروب ويكونون في طليعة ضحاياها فهذه احدى تبعات العولمة وإفرازاتها.

وهذا وتعبر موضوعات الكتاب الجديد «محمد خاتمي - حوار الحضارات» عن استيعاب عميق يستحق التثمين للصلة الوثيقة بين الثقافة والسياسة والعناصر المتعددة التي تتدخل في تركيب جوهر الانسانية فليست كلمة الثقافة مقحمة بنحو شكلي ومفتعل في عناوين الكتاب إذ انه يخص جانبا مهما لرصد لقاءات عديدة بين عظماء من الغرب مثل غوته ونيتشه وغيرهما وكبار من الشرق من طراز محمد اقبال وجلال الدين الرومي وحافظ الشيرازي بنحو يذكرنا بما افتتح به «روجيه غارودي كتابه «حوار الحضارات» من لقاءات متعددة رصدها في العطاء الحضاري من وادي الرافدين واودي النيل حتى حضارتي المايا والأنكا ومن ديانات الهند والصين حتى اليهودية والمسيحية والإسلامية.

ويشير المترجم في مقدمة كتابه الى ان خاتمي حين يتحدث عن الحضارة والتاريخ فإنه يتحرك في ضوء خارطة واسعة من الهموم حيث نلمح تأكيدا يلفت النظر الى العلاقة بين الإنسان والحرية فتاريخ الإنسان هو تاريخ الحرية صعوداً وهبوطا حيث يتحرك العالم وتاريخه بأسره نحو الحرية التي هي معطى حتمي لسنة الله في التاريخ ويكشف ذلك فيما يكشف مدى تأثير هذا المفهوم في المؤلف وحجم اصراره على ملاحقته رغم ما تشي به التغيرات تلك من طوباوية ومثالية الى جانب قدر من التخيل الشعري والنزوع الصوفي الوجودي.

فحين يظل خاتمي بعيدا عن السياسة في معظم موضوعات الكتاب الجديد فإنه يحرص على التوغل في عمق الحوار الحضاري ليحاول تجسيد العلاقة بين الشرق والغرب فلسفيا حيث يقول ان قصة الانتروبولوجيا الفلسفية وحديث «معرفة النفس» و«فقه الأنا» او الوعي بها تمثل ليالي طويلة في «ألف ليلة وليلة من تاريخ الفلسفة» وقد جرى ترتيل بعض تلك النصوص في الشرق وبعضها الآخر في الغرب غير ان المهم هو ان نصوص الرواية الشرقية تلقي ضوءا على الجانب المشرقي في وجود الإنسان وجوهره على حين تتولى الغربية منها مقاربة الجانب الغربي منهما، فالإنسان هو نقطة اللقاء بين مشرق الروح ومغرب العقل ولاشك ان انكار اي بعد من ابعاد الإنسان يؤدي الى تشويه ما نحمله عنه من مفهوم وجودي.

فرغم ان خاتمي يحمل كلماته هذه الى برلمان ايطاليا والمفكرين الألمان وجامعات الصين وقاعات نيويورك ليضيف الى عالم السياسة نكهة لم نألفها سوى في حلقات النقاش الفكري وعلى الطاولة الأكاديمية المستديرة فهو يحاول «غرس الاشجار بديلا عن رجال السياسة» كما يقول سبهري.

ورغم انه يتحدث كثيرا عن الماضي الحضاري ومجده بنحو يبدو على سبيل التغني الرومانسي الحالم الذي ينطوي على هروب من الحقيقة إلا انه يحرص ايضا على توجيه نقد ذاتي عنيف احيانا يتجلى من خلال اسئلة يبرع في صياغتها بنحو يجعلها تمس الجذور الاساسية للاشكاليات الراهنة.

مجرد لمحة

وصلتنا بطاقات الدعوة، و هرعنا مثل كل مرة نسمع فيا كلمةً أو خطوةً في سبيل مناصرة هذاً الشعب البطل المظلوم، و توافد المدعوون من سفراء و وزراء، و قد اكتظت القاعة بطبقات الناس، و كان حضور ممثلي مجلس الشوري الاسلامي اكثر و صرحاً، و كنا ندير أعيننا يميناً و شمالاً نبحث عن ممثلينا في محافظة خوزستان ولكن لانرى أحداً ، يا ترى ما السبب؟

أليست هذه دعوةً، لاعلان التضامن مع الشعب الفلسطيني المظلوم الذين يهب لنصرته الناس على جميع صفوفها، فكيف بممثلينا الذين ننتظر منهم مثل هذه المواقف!

تعليق على ماورد في اسبوعية الشورى الموقرة عدد ٩٤ بتقريرها حول الأحتفال او ما يسمي بالمعايده الكبرى

رماح الناصري

الى مدير تحرير اسبوعية الشورى القسم العربي و العضو في مؤسسة الأحرار اسئل من الله ان يمن عليكم بالصحة و العافية و ارجو الأجابه على الملاحظات التالية:

اولًا: الصحافة مسئولية و امانة في عنق الصحفي و لذلک يتطلب من يتولى ان يعكس الخبر كما هو والا فلا..

ثانياً: اي بهجة كانت في الأحتفال و انتم كنتم في صراع في ما بينكم على تقديم البرامج و انت بذّات رغمٍ على انک عضواً في مؤسسة الأحرار لم تكن متواجداً يوم الثاني و تعود الأسباب الى عدم التفاهم بينكم على التنسيق.

ثالثاً: اي سيطرةً كانت على الحفل مثلما ذكرتكم من قبل مقدمين البرامج و هم كانوا ما اشبه بالبغبغاء (عذراً من صراحتي) حتي وصلت بهم الى ان احد مقدمين البرامج عندما لقي مقطع شعري شعبي قبل ان يقدمٍ فقرة نزل من المسرح و دخلٍ بين الجمهور و بعد فترة أتى المقدم الثاني و قدم فقرة جديدة.

رابعاً: لماذا في السنة الماضية لم يكتب بجريد تكم الا خبراً ضعيف جداً عن الحفل ولكن في هذا العام كتبتم ما كتبتم هل لأنكم عضواً في مؤسسة الأحرار ام...

خامساً: اتسائل من كل الذين حضروا الأحتفال (المعايده الكبرى) للسنة الماضية الذي اقامة شورى بلدية الأهواز و كان من تقديم الأخ الشاعر ابوسمير الناصري و الأخ حسن الساعدي الذين قاموا بتقديم منسق و جميل جداً جداً و مما ازاد الأحتفال بهجة و سرور برنامج المسابقات الذي كان من تقديم العندليب اللّبق ابوسمير الناصري و النظم و الأنضباط الذي كان في الحفل و استمراره لثلاثة ايام. اتسائل و اطلب ان يضعوا مقارنة بين السنة الماضية و الجارية في المعايده الكبرى . و ان يبدؤا برائهم حول هذا الموضوع. و اخيراً اقول لموسسة الأحرار الثقافية طبعاً من باب ذكّر يا اخوتي جزاكم الله خيراً و لكن لاكلف الله نفسٍ الى وسعها و كما ذكرت سلفاً المفروض لم يكتب خبر كهذا الخبر العريض الطويل رغمٍ على انكم من اعضاء المؤسسة المديرة للحفل...

الوكلمن يكض الفاس و نجر
شجر ما ضل بعد فوگ الوطية

ردا على طلب الأخ المتحرم جواد كاظم من الحميدية نقدم لكم المقالة التالية

طه حسين، عميد الأدب العربي



بعد اكثر من قرن كامل على ميلاده، و٢٧ عاما على وفاته، مازال عميد الادب العربي الدكتور طه حسين احد الاركان الاساسية في تكوين العقل العربي المعاصر، وصياغة الحياة الفكرية في العالم العربي، وملمحاً أساسياً من ملامح الادب العربي الحديث... بل ان الاجيال الجديدة من ابناء الامة العربية لا تزال تكتشف جوانب جديدة من القيمة الفكرية والانسانية لاحد رواد حركة التنوير في الفكر العربي... وما زالت اعمال طه حسين ومعاركه الادبية والفكرية من أجل التقدم والتخلي عن الخرافات والخزعبلات التي حاصرت وقيدت العقل العربي لعدة قرون، من اهم الروافد التي يتسلح بها المفكرون العرب في مواجهة الحملات الارتدادية التي تطل برأسها في عصرنا.

وما زالت السيرة الذاتية لطه حسين وما تجسده من كفاح انساني وفكري مدرسة هامة ما اشد حاجة الاجيال الجديدة للتعلم منها والتأمل فيها.

من عزبة صغيرة (اصغر من القرية) في صعيد مصر بدأت رحلة طه حسين، فقد ولد عميد الادب العربي في تلک البقعة الصغيرة التي تقع على بعد كيلو متر واحد من مغاغة بمحافظة المنيا في وسط صعيد مصر... كان ذلک في الرابع عشر من نوفمبر عام ١٨٨٩م، وكان والده حسين علي موظفاً في شركة السكر وانجب ثلاثة عشر ولداً كان سابعهم في الترتيب "طه" الذي اصابه رمد فعالجه الحلاق علاجاً ذهب بعينيه (كما يقول هو عن نفسه في كتاب "الايام").

وفي عام ١٨٩٨ وبينما لم يكن قد اكمل السنوات العشر كان طه حسين قد اتم حفظ القرآن الكريم... وبعد ذلک بأربع سنوات بدأت رحلته الكبرى عندما غادر القاهرة متوجها الى الازهر طلباً للعلم. في عام ١٩٠٨ بدأت ملامح شخصية طه حسين المتمردة في الظهور حيث بدأ يتبرم بمحاضرات معظم شيوخ الازهر فاقتصر على حضور بعضها فقط مثل درس الشيخ بخيت ودروس الادب... وفي العام ذاته انشئت الجامعة المصرية، فالتحق بها طه حسين وسمع دروس احمد زكي (باشا) في الحضارة الاسلامية واحمد كمال (باشا) في الحضارة المصرية القديمة ودروس الجغرافيا والتاريخ واللغات السامية والفلک والادب والفلسفة على اساتذة مصريين واجانب.

في تلک الفترة اعد طه حسين رسالته للدكتوراه نوقشت في ١٥ أيار ١٩١٤م. هذه الرسالة (وكانت عن ذكرى ابي العلاء) اول كتاب قدم الى الجامعة واول رسالة دكتوراه منحتها الجامعة المصرية، واول موضوع امتحن بين ايدي الجمهور.

ومثلما كانت حياته كلها جرأة وشجاعة واثارة للجدل فقد احدث نشر هذه الرسالة في كتاب ضجة هائلة ومواقف متعارضة وصلت الى حد طلب احد نواب البرلمان حرمان طه حسين من حقوق الجامعيين "لأنه الف كتابا فيه الحاد وكفر"!، ولكن سعد زغلول رئيس الجمعية التشريعية آنذاک اقنع النائب بالعدول عن مطالبه.

الرحلة الثانية

اذا كانت الرحلة الاولى ذات الاثر العميق في حياة طه حسين وفكره هي انتقاله من قريته في الصعيد الى القاهرة... فإن الرحلة الاخرى الاكثر تأثيراً كانت الى فرنسا في عام ١٩١٤ حيث التحق بجامعة مونبلييه لكي يبعد عن باريس احد ميادين الحرب العالمية الاولى... وهناک درس اللغة الفرنسية وعلم النفس والادب والتاريخ. ولاسباب مالية اعادت الجامعة المصرية مبعوثيها في العام التالي ١٩١٥ لكن في نهاية العام عاد طه حسين الى بعثته ولكن الى باريس هذه المرة حيث التحق بكلية الاداب بجامعة باريس وتلقى دروسه في التاريخ ثم في الاجتماع حيث اعد رسالة اخرى على يد عالم الاجتماع الشهير "اميل دوركايم" وكانت عن موضوع "الفلسفة الاجتماعية عند ابن خلدون" حيث اكملها مع "بوجليه" بعد وفاة دوركايم وناقشها وحصل بها على درجة الدكتوراه في عام ١٩١٩م ثم حصل في العام ذاته على دبلوم الدراسات العليا في اللغة اللاتينية، وكان قد اقترن في ٩ اغسطس ١٩١٧ بالسيدة سوزان التي سيكون لها اثر ضخم في حياته بعد ذلک.

في عام ١٩١٩ عاد طه حسين الى مصر فعين استاذاً للتاريخ اليوناني والروماني واستمر كذلک حتى عام ١٩٢٥ حيث تحولت الجامعة المصرية في ذلک العام الى جامعة حكومية وعين طه حسين استاذاً لتاريخ الادب العربي بكلية الآداب.

أولى المعارک

رغم تمرده على الكثير من اراء اساتذته الا ان معركة طه حسين الاولى والكبرى من اجل التنوير واحترام العقل تفجرت في عام ١٩٢٦ عندما اصدر كتابه "في الشعر الجاهلي" الذي احدث ضجة هائلة بدأت سياسية قبل ان تكون ادبية. كما رفعت دعوى قضائية ضد طه حسين فأمرت النيابة بسحب الكتاب من منافذ البيع واوقفت توزيعه... ونشبت معارک حامية الوطيس على صفحات الصحف بين مؤيدين ومعارضين لهذا الكتاب.

وفي عام ١٩٢٨ وقبل ان تهدأ ضجة كتاب الشعر الجاهلي بشكل نهائي تفجرت الضجة الثانية بتعيينه عميداً لكلية الآداب الامر الذي اثار ازمة سياسية اخرى انتهت بالاتفاق مع طه حسين على الاستقالة فاشترط ان يعين اولًا. وبالفعل عين ليوم واحد ثم قدم الاستقالة في المساء وأعيد "ميشو" الفرنسي عميداً لكلية الآداب، ولكن مع انتهاء عمادة ميشو عام ١٩٣٠ اختارت الكلية طه حسين عميداً لها ووافق على ذلک وزير المعارف الذي لم يستمر في منصبه سوى يومين بعد هذه الموافقة وطلب منه الاستقالة.

الازمة الكبرى

وفي عام ١٩٣٢ حدثت الازمة الكبرى في مجرى حياة طه حسين... ففي شباط ١٩٣٢ كانت الحكومة ترغب في منح الدكتوراه الفخرية من كلية الآداب لبعض السياسيين... فرفض طه حسين حفاظاً على مكانة الدرجة العلمية، مما اضطر الحكومة الى اللجوء لكلية الحقوق... ورداً على ذلک قرر وزير المعارف نقل طه حسين الى ديوان الوزارة فرفض العمل وتابع الحملة في الصحف والجامعة كما رفض تسوية الازمة الا بعد اعادته الى عمله وتدخل رئيس الوزراء فأحاله الى التقاعد في ٢٩ آذار ١٩٣٢ فلزم بيته ومارس الكتابة في بعض الصحف الى ان اشترى امتياز جريدة "الوادي" وتولى الاشراف على تحريرها، ثم عاد الى الجامعة في نهاية عام ١٩٣٤ وبعدها بعامين عاد عميدا لكلية الاداب واستمر حتى عام ١٩٣٩ عندما انتدب مراقباً للثقافة في وزارة المعارف حتى عام ١٩٤٢.

ولأن حياته الوظيفية كانت دائماً جزءاً من الحياة السياسية في مصر صعوداً وهبوطاً فقد كان تسلم حزب الوفد للحكم في ٤ شباط ١٩٤٢ ايذانا بتغير آخر في حياته الوظيفية حيث انتدبه نجيب الهلالي وزير المعارف آنذاک مستشاراً فنياً له ثم مديراً لجامعة الاسكندرية حتى احيل على التقاعد في ١٦ تشرين الاول ١٩٤٤ واستمر كذلک حتى ١٣ حزيران ١٩٥٠ عندما عين لاول مرة وزيراً للمعارف في الحكومة الوفدية التي استمرت حتى ٢٦ حزيران ١٩٥٢ وهو يوم احراق القاهرة حيث تم حل الحكومة.

وكانت تلک آخر المهام الحكومية التي تولاها طه حسين حيث انصرف بعد ذلک وحتى وفاته عام ١٩٧٣ الى الانتاج الفكري والنشاط في العديد من المجامع العلمية التي كان عضواً بها داخل مصر وخارجها.

إصطلاح "أدب الأطفال"، مفهومه وإشكالياته

عندما أصدر أحمد شوقي ديوان الشوقيات في طبعته الأولى عام ١٨٩٨م دعا في مقدمته إلى قيام أدب الطفل مقروناً بالحكايات والقصص الشعرية للأطفال، وظلت أصداء هذه الدعوة حتى منتصف العقد الثالث من القرن العشرين تقريباً تدور في فلك الإتجاه التعليمي، باستثناء معظم حكايات أحمد شوقي للأطفال التي اتخذت الأدب الرمزي إلى جانب الإطار التعليمي(١).

وفي عام ١٩٣٠ بدأ مصطلح أدبيات الطفل يظهر في الدوريات العربية، في عناوين المقالات، وقبل هذا التاريخ كانت كتب الأطفال تقتصر اقتصاراً يكاد يكون تاماً على الأغراض التعليمية. وميلاد هذا الجنس الأدبي مر بعدة مراحل هي: الترجمة، الإقتباس، ثم الدعوة النظرية، فالتجريب الفني، ثم التأصيل(٢).

وظهور هذا المصطلح متأخراً في العام ١٩٣٠ لا ينفي وجود أدب أطفال في التراث العربي، فأدب الأطفال في التراث العربي له حضورة الخاص، وهناك الكثير من النصوص النثرية والشعرية الشفهية والمكتوبة التي تلائم الأطفال، وتضم كل مواصفات الأدب الجيد للأطفال(٣)، ولكننا لا نجد أدب الأطفال في تراثنا كجنس أدبي مستقل (٤). كذلك لا نجد في كتب النقد القديمة والأدب أي ذكر لإصطلاح أدب الأطفال بمفهومه المعاصر مما يستوجب البحث عن تعريف لأدب الأطفال في التراث العربي القديم يتم استخلاصه من خلال النصوص ومعطيات عصرها، كما أن محاولة فصل أدب الأطفال كلياً عن التراث أو عن النظام الأدبي العام هي غير ممكنة، فنصوص أدب الأطفال في معظمها تقيم علاقات نصية في مستويات مختلفة مع أجناس أخرى في النظام الأدبي. إن الأدب بمفهومه العام يندرج في إطاره أدب الكبار وأدب الصغار على السواء. وإذا وضعنا أبسط مقاييس التفرقة بين هذين الأدبين، وهي أن أدب الأطفال هو ما يكتب ليقرأه الصغار، وأدب الكبار هو ما يكتب للكبار، لوجدنا أن أطفال العالم قبل القرن التاسع عشر، لم تكن لهم كتب ألفت خصيصاً لهم؛ بل كانوا يقرأون كتب الكبار، ويأخذون منها ما يستطيعون فهمه. وليس الأمر، في الواقع، أمر حصيلة المفردات اللغوية، أو معرفة بالنحو والقواعد. فكتاب مثل أولاد حارتنا لنجيب محفوظ أو غيره من الكتب المعدة للكبار، يمكن أن يقرأه الأطفال ويفهموا أكثر مفرداته. ولكنهم لن يفهموا الظروف النفسية والشعورية للشخصيات أو ما وراء النص من معان ورسائل خفية.

وهناك من يرى أن أدب الأطفال لا يقتصر على الألوان الأدبية فقط، بل يتسع ليشمل ألواناً أخرى متعددة فمثلاً "بيتنر نرجين"(Patiner Narjeen)ترى أن أدب الأطفال هو مجموعة الكتابات التي يعتبرها الأطفال خاصة بهم، ولذلك فهو يضم في رأيها كتب الأطفال بأنواعها المختلفة، ومجلاتهم، وصحفهم، وما يكتب لهم في صحف ومجلات الكبار، وغير ذلك. ويؤيد هذا الرأي كل من أندرسون(Anderson) وجروف,(Groff) فقد آمن الإثنان أنّ أدب الأطفال تصوير للحياة والفكر باستخدام اللغة على أن يكون ذلك بما يناسب مستوى الأطفال. وهو بذلك يحتوي على جميع ما يكتب للأطفال في مختلف المجالات. وتلخص الباحثة "شارلوت هاك"(Charlotte Hak) ما ذهب إليه الباحثان من انّ" أدب الأطفال هو كل ما يقرأه الأطفال بشرط أن يكون مناسباً لفهمهم وخبراتهم وانفعالاتهم".

وترى "ريبيكا لوكينز"(Rebecca Lockens)، أن الأطفال يختلفون عن الكبار في المستوى وليس في المضمون. كذلك أدبهم، فهو يختلف عن أدب الكبار في المستوى لا في المضمون، ولذلك فإنّه يمكن أن يعالج العديد من القضايا التي يعالجها أدب الكبار، وليست هناك أية حدود أو أية شروط سوى أن يكون هذا الأدب ملائماً لمستوى الأطفال.

ويرى علي الحديدي أن أدب الأطفال خبرة لغوية في شكل فني، يبدعه الفنان خاصة للأطفال فيما بين الثانية والثانية عشرة أو أكثر قليلاً، يعيشونه ويتفاعلون معه، فيمنحهم المتعة والتسلية، ويدخل على قلوبهم البهجة والمرح، وينمي فيهم الإحساس بالجمال وتذوقه، ويقوي تقديرهم للخير ومحبته، ويطلق العنان لخيالاتهم وطاقاتهم الإبداعية، ويبني فيهم الإنسان. كما ويعرف الحديدي أدب الأطفال أنّه: شكل من أشكال التعبير الأدبي، له قواعده ومناهجه، سواء منها ما يتصل بلغته وتوافقها مع قاموس الطفل، ومع الحصيلة الأسلوبية للسن التي يؤلف لها، أو ما يتصل بمضمونه ومناسبته لكل مرحلة من مراحل الطفولة، أو يتصل بقضايا الذوق وطرائق التكنيك في صوغ القصة، أو في فن الحكاية للقصة المسموعة. ويشير محمد بريغش إلى أهمية تعريف أدب الأطفال وفق طبيعة العصر فيقول: " أدب الأطفال هو النتاج الأدبي الذي يتلاءم مع الأطفال حسب مستوياتهم وأعمارهم، وقدرتهم على الفهم والتذوق، وفق طبيعة العصر، وبما يتلاءم مع المجتمع الذي يعيشون فيه... ولا يمكن أن نبحث عن أدب الطفل بالصورة التي يعرفها هذا العصر، كما لا يمكن أن نبحث عن أي لون أدبي، أو عن أي علم بالصورة التي نعرفها اليوم. فكل عصر له سماته وله طبيعته، وله أذواقه وأسلوبه".

وكما هو معرف أن للأدب أكثر من تعريف، وهناك من يقسم الأدب إلى قسمين رئيسيين:

أ. أدب بمعناه العام: وهو يدل على النتاج العقلي عامة مدوناً في كتب.

ب. أدب بمعناه الخاص: وهو يدل على الكلام الجيد الذي يحدث لمتلقيه متعة فنية.

لذا يمكن ان نجد لأدب الأطفال مفهومين رئيسيين:

أ. أدب الأطفال بمعناه العام: وهو يعني الإنتاج العقلي المدون في كتب موجهة لهؤلاء الأطفال في شتى فروع المعرفة...

ب. أدب الأطفال بمعناه الخاص: وهو يعني الكلام الذي يحدث في نفوس هؤلاء الأطفال متعة فنية.. سواء كان شعراً أم نثراً.. وسواء كان شفوياً بالكلام أو تحريرياً بالكتابة. وعلى هذا فاننا نجد أن أدب الأطفال الذي يضم قصص الأطفال ومسرحياتهم وأناشيدهم وأغانيهم وما إلى ذلك إنما هو أدب أطفال بمعناه الخاص، كما نجد أن كتب الأطفال العلمية المبسطة، والمصورة وكتبهم الإعلامية "Information Books" أدب أطفال بمعناه العام.

وعند الحديث عن موقف الكتب المدرسية من أدب الأطفال يشار إلى ابعاد ثلاثة:

· البعد الأول: يتعلق بتعريف أدب الأطفال، وفيه نرى أن الكتب المدرسية تدخل ضمن أدب الأطفال بمعناه العام. حيث أنها نتاج عقلي مدون في كتب موجهة إلى الأطفال.

· البعد الثاني: يتعلق بجمهور القراء: ذلك أن كتب الأطفال هي ببساطة: كتب موجهة للأطفال.. تراعي قدراتهم وإهتماماتهم في كل ما تقدمه لهم. وكذلك الكتب المدرسية هي أيضاً كتب موجهة للأطفال (التلاميذ) لهذا فهي لا بد أن تراعي خصائص الأطفال وقدراتهم وإهتماماتهم.

· البعد الثالث: يتعلق بالإتجاهات المعاصرة ومنها الإتجاه الواضح نحو تذويب الفوارق بين الكتب المدرسية وكتب الأطفال الإعلامية.. بحيث أصبحت كلها كتب أطفال مشوقة. ويرى بعض الباحثين، ومنهم أحمد زلط، أهمية التميز بين النتاج الفكري عن الطفولة والنتاج الأدبي الموجه لهم. وينادون بإعادة النظر في التمييز بين هذين النتاجين، ويرون أن أدب الطفل له آثاره الايجابية في تكوينهم، وبناء شخصياتهم وإعدادهم ليكونوا رواد الحياة. والطفل هو الإنسان في أدق مراحله وأخطر أطواره، ومن ثم فإن الإهتمام بالجانب الوجداني من حياة الطفل يتعين ألا يعلوه أي إهتمام آخر، وأدب الطفل يقوم بوظائف التربية الجمالية والأخلاقية والنمو اللغوي...الخ.

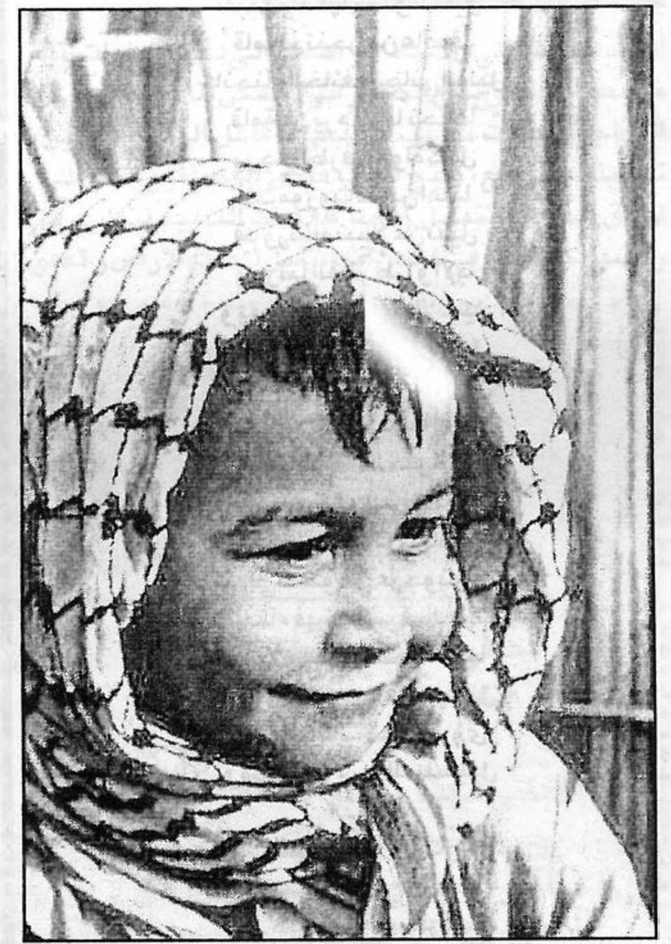
وقد تزايد في النصف الثاني من هذا القرن النتاج الفكري المطبوع في مجال الطفولة، واتسم هذا النتاج المعرفي العام بالغزارة والتنوع، وقد أشاع هذا الإنتشار نوعاً من التداخل بين الناحيتين المعرفية العامة وأدبيات الطفولة المتخصصة. وهذا التداخل والإختلاف أوجد مفهومين مختلفين لطبيعة هذا الأدب.

المفهوم الأول: ويتميز هذا المفهوم بالشمولية والإهتمام بالجانب الثقافي. ومن اصحاب هذا الاتجاه الكاتبة هيفاء شرايحه التي ترى بأن الكتب والمجلات والمقالات التي يقرأها الأطفال والأفلام والمسرحيات التي يشاهدونها والأغاني التي يسمعونها" هي أدب أطفال. نلاحظ أن هذا المفهوم لا يميز بين أدب الأطفال وثقافتهم أو بين الناحية المعرفية العامة وأدبيات الطفولة المتخصصة.

وقد اتسع مفهوم اصطلاح أدب الأطفال عند أحمد طعيمة ليشمل الأعمال الفنية التي تنتقل إلى الأطفال عن طريق وسائل الإتصال المختلفة التي تشمل على أفكار وأخيلة وتعبر عن أحاسيس ومشاعر تتفق مع مستويات نموهم المختلفة وتتسع مجالات هذه الاعمال لتشمل عدة أنواع، منها، المتاحف، والمسارح، والأغاني والأناشيد، ومجلات الأطفال والمعاجم التي تشمل المفردات الصعبة ودوائر المعارف التي توسع مدارك الأطفال.

ومما يلفت النظر في تعريف طعيمة السابق لأدب الأطفال أنه يعتبر المجلات والمسرح ودوائر المعارف وغيرها فنوناً تدخل تحت مظلة إصطلاح أدب الأطفال وفي صفحة لاحقة في نفس الكتاب يطلق عليها وسائط لإيصال أدب الأطفال. وعلى ما يبدو فإن إدخال وسائط أدب الأطفال تحت مظلة إصطلاح أدب الأطفال ليس من نصيب طعيمه وحده فنرى عبد الله أبو هيف في مقال له بعنوان" أسئلة أدب الأطفال" يقول:" إن الحديث عن ثقافة الطفل يعني أدب الأطفال بالتعبير الإصطلاحي لأن مجمل عملية إنتاج أدب الأطفال تحمل في مراحلها المختلفة خصوصية عناصره، فالوسائط وهي مما يشكل أجهزة ثقافة الطفل منابر للإنتشار بالدرجة الاولى... ويقسم ابو هيف ممارسة الأطفال للثقافة إلى نوعين الأول وهو أدب الأطفال، منتوج الثقافة الطفلية التي يصنعها الكبار غالباً، وتقتصر مشاركة الأطفال فيها على إظهار الموهبة المبكرة. أو التقليد أو إبداء الإعجاب والثاني هو نشاط الطفل الثقافي، ويعتمد هذا المنتوج على ما يصنعه الأطفال أثناء أداء المناشط المختلفة.

المفهوم الثاني: وهذا المفهوم ينظر إلى أدب الأطفال من خلال منظور أدبي مستنداً في ذلك إلى تعريفه للأدب عامة، وهذه النظرة الجديدة ترى أدب الأطفال فرعاً من فروع الأدب العام ولا ينفصل عن أي فن أدبي آخر، فالشاعر الذي يكتب للأطفال يجب ان يكون شاعراً للكبار أو على الأقل عالماً بفن الشعر وعوالمه واساليبه، والقصاص يمتلك زمام القصة كفن قبل كل شيء ويرى هادي نعمان الهيتي أن أدب الأطفال فرع جديد من فروع الأدب الرفيعة، يمتلك خصائص تميزه عن أدب الكبار رغم أن كلاً منهما يمثل آثاراً فنية يتحد فيها الشكل والمضمون، وليس بالسهل تحديد موضوعات أدب الأطفال لأن ميادين الأدب- للكبار والصغار- واسعة الآفاق، ويضيف الهيتي: "إذا أريد بأدب الأطفال كل ما يقال إليهم بقصد توجيههم فإنه قديم قدم التاريخ البشري، حيث وجدت الطفولة. أما إذا كان المقصود به ذلك اللون الفني الجديد الذي يلتزم بضوابط فنية ونفسية واجتماعية وتربوية، ويستعين بوسائل الثقافة الحديثة في الوصول إلى الأطفال فإنه ما يزال في هذه الحالة من أحدث الفنون الأدبية. ويخلص الهيتي إلى تعريف أدب الأطفال: هو الآثار



الفنية التي تصور افكاراً وإحساسات وأخيلة تتفق ومدارك الأطفال وتتخذ أشكال القصة والشعر والمسرحية، والمقالة، والأغنية.

والأطفال هم أقل كفاءة-عموماً- في مستوى القدرة الذهنية على التذوق وكذلك في مستوى الخبرات والتجارب، فإنّه على الكتّاب أن يأخذوا بعين الإعتبار هذا المستوى من القدرات والخبرات وهم يوجهون كتاباتهم للأطفال، وهكذا يكون قد نشأ نوع من الأدب راعى قدرات المتذوقين، وهو ما نطلق عليه إصطلاحاً، أدب الأطفال. فأدب الأطفال هو العمل الفني الإبداعي المكتوب أصلاً لكفاءات تذوقية محكومة بعامل السن الفعلي ومدى الخبرات التي يتسلح بها المتذوق في تلك المرحلة من العمر. وكون الأدب موجهاً للصغار لا ينبغي أن يتجاهل جمال الأسلوب وسمو الفكرة.

وقد لجأ البعض إلى النقد كوسيلة للفصل بين أدب الأطفال وأدب الكبار. وهذا التوجه لمسناه في الأدب العربي لدى باحث واحد هو عبد الرؤوف أبو السعد حيث أشار في كتابه الطفل وعالمه الأدبي إلى المتشابه والمختلف بين أدب الكبار والصغار ونراه في هذا المضمار يقول:" ...ويتضح الاختلاف أكثر بين أدب الصغار وأدب الكبار في عملية النقد، حيث القيم النقدية والجمالية والنظرية والأدبية لكل من الأدبين لا تلتقي على سواء.

أما أحمد زلط فيرى في الوسائل أو الوسائط التي نستعين بها لتحقيق فلسفة أدب الطفل وأهدافه خارجة عن دائرة تعريف أدب الأطفال، ويرى في أدب الطفولة:" جنس أدبي متجدد في أدب أي لغة وفي أدب اللغة العربية هو ذلك النوع المستحدث من جنس أدب الكبار(الشفهي والمكتوب) ويتوجه لمرحلة الطفولة مراعياً المستويات اللغوية والإدراكية للأطفال، ويرقى بلغتهم وخيالاتهم ومعارفهم وإندماجهم مع الحياة، بهدف التعلق بالأدب وفنونه لتحقيق الوظائف التربوية والأخلاقية والفنية والجمالية".

إن الجدل بين الأدباء والباحثين والمهتمين بأدب الأطفال حول ما يمكن ادراجه تحت الإصطلاح "أدب الأطفال" أدى إلى التزام الحذر الشديد من قبلهم في تعاملهم مع هذا الأدب، فعلى سبيل المثال نجد نجلاء بشور التي تولت كتابة فصل "أدب الأطفال الفلسطيني" في الموسوعة الفلسطينية تشير إلى إشكالية تعريف أدب الأطفال في بداية الفصل وتحدد نوع أدب الأطفال الذي ستتحدث عنه في دراستها هذه فتقول:" يدور جدل بين الأدباء عامة حول ما يمكن إدراجه تحت عنوان أدب الأطفال. أهو الأدب الموجه خصيصاً للأطفال، أم أنه ذلك الجزء من الأدب العام الذي يستسيغه الأطفال صغاراً وكباراً، ويقبلون عليه ويجدون فيه ما يسد بعضاً من حاجاتهم النفسية والذهنية؟ ولكننا في هذه الدراسة اعتمدنا الإتجاه العام الذي حدد مصطلح أدب الأطفال بالأدب الموجه لهم مباشرة، والذي كتب بمعظمه أهداف تعليمية ووطنية وترفيهية، مراعياً حركة نمو الأطفال النفسية والعقلية والإجتماعية. إن هذا التحديد للأصطلاح من قبل بشور كان ضرورياً لها لأن الكتب التي تناولتها في دراستها تدخل تحت مظلة هذا التعريف الذي اختارته لأدب الأطفال ولكنها قد لا تدخل تحت مظلة تعريفات أخرى لإصطلاح أدب الأطفال. والتوجه ذاته نجده في مقال لأحمد المصلح بعنوان:" أدب الأطفال في الأردن- الواقع والطموح". إذ يصدر مقاله بإشكالية إصطلاح أدب الأطفال بطريقة غير مباشرة حيث يورد إقتباساً للدكتور توفيق زعرور وهو استاذ أدب الأطفال في كلية التربية بالجامعة الأردنية جاء فيه:" على الرغم من شيوع إصطلاح أدب الأطفال وقبول هذا الإصطلاح في مجالات البحث العلمي، وفي دوائر المعارف والمراجع الأساسية إلا إنه لا يمكن أن نفصل هذا الأدب المتخصص. والموجه للأطفال عما يسمى بالأدب العام أو أدب الكبار لأن الأدب العام يبقى مصدراً غنيا بمواد وكتابات يتم إختيارها للأطفال". ولقد اوردت ما ذكره أحمد مصلح ونجلاء بشور للتأكيد على أن الإصطلاح أدب الأطفال صار فضفاضاً مما حذا الباحثين إلى تصدير مقالاتهم بتعريف معين لأدب الأطفال، يلائم وجهة نظرهم المطروحة في مقالاتهم وأطروحاتهم، وكي لا يحدث ما كتبوه إلتباساً مع تعريفات أخرى لأدب الأطفال.

١ .ب. أدب الأطفال الإسلامي:

لقد إتجه أدب الأطفال العربي في مراحل تطوره وتأصيله في عدة إتجاهات من أهمها الأتجاه الديني، وأصحاب هذا النهج يرون بأعمال الرسول والصحابة والخلفاء والأمراء وعلماء الحديث واللغة والأدب مرجعاً لما يكتبون، وحفظ سور القرآن الكريم القصيرة يأتي في سلم الأفضليات لدى أصحاب هذا النهج، وبعد ذلك يتم تعليم الطفل القصص والأخبار. ومع تطور المفاهيم التربوية في عصرنا الحاضر تستخدم الحكاية والقصة والقصيدة (في الوسائل المرئية والمسموعة والمقروءة) كوسائط أساسية لتمرير القيم الدينية والتعليمية والتربوية لدى أصحاب هذا النهج.

والرأي السائد لتعريف الأدب الإسلامي:" هو الأدب الذي يعبر عن النظرية الإسلامية الشاملة للكون والوجود فلا يتصادم معها أو يخالفها في أي جزئية من جزيئاتها ودقائقها". والتعريف الأشمل للأدب الإسلامي بأنه هو:" التعبير الفني الهادف عن واقع الحياة والكون والإنسان من خلال التصور الإسلامي للخالق عز وجل، ومخلوقاته". ومن تعريف الأدب الاسلامي ينطلق تعريف أدب الأطفال الاسلامي، فأدب الأطفال الإسلامي هو تقديم أدب الأطفال لأطفال المسلمين خاصة، وأطفال العالم عامة بصورة إسلامية تجسد حياة المسلمين، عاداتهم وشعائرهم وسيرة النبي محمد صلى الله عليه وسلم وبطولات رجال المسلمين الأوائل،. وقصص القرآن، وبذلك يعرف أدب الأطفال الإسلامي بأنه:" أدب الأطفال بمعناه العام والخاص، ولكن بشكل ومضمون إسلامي يجسد الصورة الحقيقية للإسلام والمسلمين كما أنه نوع من الأدب الإسلامي ولكنه أدب إسلامي متخصص وموجه إلى فئة معينة من فئات المسلمين، وهذه الفئة لها خصائصها الخاصة وهم أطفال المسلمين".

وكما يضم إصطلاح أدب الأطفال الإسلامي بالإضافة إلى الأجناس الأدبية المعروفة كالقصة والقصيدة والمسرحية، دوائر المعارف للأطفال والموسوعات المعدة للأطفال والتي تعطي الطفل المعلومات العلمية والفنية والخلقية.

ونضيف هنا، أنه رغم موقف رجال الدين السلبي من ألف ليلة وليلة وغيرهم من معارضي الحكايات إلا أن بعض الكتب التي تهتم بإصدار أبحاث عن أدب الأطفال الإسلامي وتنطلق من رؤية إسلامية ترى في ألف ليلة وليلة مصدراً تراثياً هاماً، يمكن من خلاله تزويد الطفل بكثير من القيم الجيدة.

إن الحديث عن أدب الأطفال الإسلامي يحتاج إلى دراسة خاصة توفيه حقه، وقد تطرقنا إليه في هذه الدراسة لأنه وليد إصطلاح أدب الأطفال الذي نحن بصدد دراسته.

١ .ج. أدب الفتيان:

لم نصادف إصطلاح أدب الفتيان في أبحاث ودراسات أدب الأطفال باللغة العربية التي إعتمدنا عليها في هذا البحث واكتفى معدو الدراسات ومؤلفو الكتب بالإشارة إلى المراحل العمرية الأربعة الأساسية في أدب الأطفال وهي:

١. مرحلة الطفولة المبكرة (٣-٦ سنوات).
٢. مرحلة الطفولة المتوسطة (٦-٨ سنوات).
٣. مرحلة الطفولة المتأخرة (٩-١٢ سنة).
٤. مرحلة المثالية والرومانسية (١٢ سنة إلى نهاية مرحلة الطفولة).

بينما الإصطلاح أدب الشبيبة هو إصطلاح موجود في النقد الغربي لأدب الأطفال. وأدب الشبيبة مجال واسع في حقل النتاج الأدبي العام، يجهد الأخصائيون في سيره وتحديده، رغم الصعوبات في وضع حدود واضحة له، ويقع هذا الأدب بين الأدب المخصص للطفولة من جهة، وذلك الذي يجهد لإشباع حاجات المراهقة من جهة أخرى. ويبدو أن الصعوبة في التمييز بين أدب البالغين وأدب الأطفال وأدب الشبيبة هي التي تؤدي إلى هذا الإضطراب الإصطلاحي كما أن حركة النص الأدبي عبر الزمن والأجيال تساعد في خلق هذا الإضطراب فعلى سبيل المثال جليفر وروبنسو كروزو لم تكتب للأطفال، وبعد ذلك صارت من القصص المحببة عليهم، وشخصية آرسين لوبين المخصصة للشبيبة أصبحت اليوم من كلاسيكيات الأدب. وكذلك الأمر بالنسبة لكليلة ودمنة.

١ .د. خلاصة:

من خلال استعراض آراء الباحثين حول إصطلاح أدب الأطفال يمكن أن نلاحظ بوضوح أن هناك تعاملاً مختلفاً مع هذا الإصطلاح، ويعود سبب الإختلاف إلى ثلاثة عوامل رئيسية:

أ. كون أدب الأطفال جنساً أدبياً غير قائم بذاته.

ب. أدب الأطفال هو جنس أدبي جديد ما زال في أطوار التطور.

ج. الإصطلاح الأدبي هو إصطلاح مطاطي وليس محدوداً كالإصطلاحات العلمية.

إن أدب الأطفال يجمع بين خطابين: خطاب النص والخطاب التربوي، فثمة منظومة كلمات هي من طبيعة الأدب وثمة منظومة قيم هي من طبيعة التربية وغاياتها، وتبدو مأثرة أدب الأطفال في اندغام هاتين المنظومتين داخل لغة تتعدى مخاطبة الأطفال إلى إذكاء روحهم وإثارة وجدانهم بجوهر الحياة".

إن أدب الأطفال كجنس أدبي يختلف عن باقي الأجناس الأدبية بأنه غير قائم بذاته والمقصود بذلك أنه جنس متعلق بعاملين رئيسيين، الأول: هو إرتباطه بالمرحلة العمرية للأنسان وهي جيل الطفولة مع اختلاف بين الباحثين حول أقسام سنوات الطفولة وإرتباطها بأدب الأطفال. فالقصة القصيرة مثلا هي جنس أدبي غير محدد بسن معينة كذلك الرواية والمسرح وغيرها من الفنون والأجناس الأدبية. أما العامل الثاني فهو إرتباط أدب الأطفال بالغايات التربوية والتعليمية، وكانت هذه الغايات تطغى على الأدب كثيراً حتى أنها في كثير من الأحيان أنتزعت منه إشعاع الأدب الجميل. وقد إنشغل الكتاب والعاملين في مجال هذا الأدب بتسخير هذا الأدب للغايات التربوية والتعليمية الأمر الذي لا نجده في أدب الكبار. وإرتباط أدب الأطفال بالتربية أدى إلى البحث عن تعريفات لأدب الأطفال تلائم المتطلبات التربوية وتهمل الجوانب الأدبية.

وإن أدب الأطفال يختلف عن باقي الأجناس الأدبية بأنه حديث الولادة مقارنة مع باقي الأجناس الأدبية، وخلال انصف الثاني من هذا القرن دخلت عدة وسائط في أدب الأطفال مثل المجلات والصحف، ووسائل الإتصال المرئية والمسموعة والمختلفة، مما حفز الكثير من الباحثين إلى إدخالها تحت إصطلاح أدب الأطفال. كما أن وجود هذه الوسائط وجه كتاب أدب الأطفال إلى كتابة نصوص وأعمال تتلاءم وهذه الوسائط، فمثلاً العنف هو قيمة سلبية في كتب الأطفال ولكن من يكتب نصوصاً للأطفال لتعرض في التلفاز قد يضع مشاهد فيها عنف لجذب إنتباه الطفل إلى التلفزيون، حتى لو كان هذا مرفوضاً من قبل التنظيرات الأدبية التي تعمل في مجال أدب الأطفال. كما اننا نجد اليوم كتباً للأطفال خالية من الكلمات، وتعتمد الصور والرسومات فقط "Books Pictures" مما قد يثير جدلاً حول انتمائها لأدب الأطفال!؟ أما بالنسبة للمضامين فقد نجد أيضا نصوصاً للأطفال تخلو من أية غاية تعليمية أو تربوية وتهتم بالترفيه عن الطفل فقط. كما أن أدب الأطفال كجنس أدبي لا بد أن يتأثر كغيره من الأجناس بأنظمة أخرى عدا النظام الأدبي كالنظام الإقتصادي والسياسي والإجتماعي والتكنولوجي، فالعالم في رحلة ثورة المعرفة، مما يترك أثراً وصدىً في كل ما يتعلق بأدب الأطفال مضامينه ومفهومه، وتعريفه.

التتمة في صفحة ١٨

إصطلاح "أدب الأطفال"
مفهومه وإشكالياته

التتمة من صفحة ١٧

وكما أن اصطلاح أدب هو اصطلاح مطاطي بحد ذاته، فمن الطبيعي أن يكون اصطلاح أدب الأطفال أيضاً كذلك، لأنه يحمل مفهوم الأدب ودلالاته، كما أننا قد نجد أن للأجناس الأدبية كالقصة والرواية والنوفيلا والمسرحية وغيرها أكثر من تعريف، وذلك لطبيعة الأدب والأجناس الأدبية التي لا يمكن التعامل معها كمعادلة رياضية، بل أنها تضم حقولاً من الأعمال الأدبية التي تتجدد وتأخذ أشكالاً جديدة مع الأيام. فاليوم مثلاً نجد ألواناً جديدةً من القصص القصيرة قد لا تنطبق عليها بعض تعريفات القصة القصيرة كتلك التي تعرف القصة القصيرة بعدد كلماتها أو بحبكتها. وهذا هو الحال بالنسبة لإصطلاح أدب الأطفال الذي ما زال ينمو قابلاً لتطوير ذاته.

وإن اصطلاح أدب الأطفال يعاني من مازق الشمولية، إذ تنطوي تحته أجناس أدبية كثيرة، إذ يضم المسرح والقصة والرواية والشعر، وغيرها من الاجناس الأدبية المقدمة للأطفال وهذه الشمولية كفيلة بخلق هذا الأشكال، فكيف سيتم ايجاد تعريف مشترك لأجناس أدبية مختلفة؟! إن الإختلاف الجوهري بين هذه الأجناس يصعب على الباحث عملية سبک تعريف واف لأدب الأطفال، فمهما حاول الباحثون مراوغة هذه الأجناس الأدبية بالكلمات والمصطلحات، فإنها تملک رصيداً نصياً مستقلاً تجعل محاولة شملها تحت مظلة اصطلاحية واحدة مهمة صعبة، إن لم تكن مستحيلة.

إن محاولات تعريف أدب الأطفال اعتمدت على أربعة أسس: أ. اللغة ب. المضمون ج. المبنى الفني للنص د. رسالة النص.

وهذه الأسس لا تكفي وحدها لفصل أدب الأطفال عن أدب الكبار. لذا فان التوجه الأمثل لتعريف أدب الأطفال أن يعرف كل جنس أدبي على انفراد، كما هو الحال في أدب الكبار. فمن يفكر اليوم في تعريف أدب الكبار؟! لماذا إذن هناک حاجة لتعريف أدب الأطفال الذي يضم كل الاجناس الأدبية التي يضمها أدب الكبار؟! كما أن أدب الأطفال يمر بتطورات كثيرة في مضامينه ومعماريته النصية، مما يستلزم رصد تطور كل جنس أدبي مقدم للأطفال بشكل مستقل، ومحاولة البحث عن تعريف لهذا الجنس الأدبي ضمن معطيات النصوص حتى تولد لدينا معطيات نظرية متفجرة من داخل هذه النصوص لا من خارجها.

الهوامش

(١) زلط، أحمد. ١٩٩٤. أدب الطفولة بين كامل كيلاني ومحمد الهراوي. القاهرة: دار المعارف، ص٢٤-٢٧.

(٢) ن. م. ص٢٧-٢٨.

(٣) يرجع العلماء اصل كتاب كليلة ودمنة إلى الهند وقد نقله ابن المقفع من الفهلوية إلى العربية وهناک رأي بأن ابن المقفع لم يترجم كليلة ودمنة عن الفارسية بل هو الذي وضعه، ولكن هذا الرأي ضعفه علماء كثيرون مثل ابن خلكان، اما البيروني وهو من علماء القرن الخامس هجري فأكد أصل كليلة ودمنة الهندي. وقال "ان ابن



المقفع زاد عليه باب برزويه". أنظر: ابن المقفع. ١٩٤١. كليلة ودمنة. القاهرة: مطبعة المعارف، ص٣٦.

اما الاصل الهندي والذي نقلت عنه الترجمة الفهلوية والترجمة السريانية فقد فُقد. ولكن طائفة من هذه الحكايات، جمعت في كتابين الأول "بنج تنترا" أي خمسة أبواب. والثاني هو "هيتو بادشا" أي نصيحة الصديقة ويضيف البعض أصلاً ثالثاً يسمونه مهابهاراتا. انظر: سليمان، موسى. ١٩٨٣. الأدب القصصي عند العرب. بيروت: دار الكتاب اللبناني. ص٤١.

وهو كتاب في صلاح الاخلاق وتهذيب النفوس وضعه فيلسوف هندي اسمه بيدبا لملک من ملوک الهند اسمه دبشليم ذكروا انه تولى الهند بعد فتح الاسكندر وطغى فأراد بيدبا اصلاحه فألف هذا الكتاب، وجعل النصح فيه على السنة البهائم والطيور، على عادة الهنود البراهمة في عصورهم القديمة. والترجمة العربية للكتاب من أهم الترجمات لانها حفظته. وكانت واسطة نقله إلى اللغات الحية عبد الله بن المقفع كاتب ابي جعفر المنصور العباسي. وقد صدّر ابن المقفع الكتاب بفصل سماه باب عرض الكتاب. وقد تعدلت ترجمة ابن المقفع بتوالي الازمان فبلغت ابوابها ٢١ باباً، بعضها هندي والبعض الآخر فارسي، والآخر عربي". انظر: ابن المقفع. ١٩٣٤. كليلة ودمنة. القاهرة: مطبعة الخازندار، ص٢٠-٢٥. للتوسع في ترجمة كليلة ودمنة. انظر: دائرة المعرفة الإسلامية. ج٢٦، ص٨٠٧٠-٨٠٧٥. وقد أعد هذا الكتاب ليقرأه الأطفال والفتيان من ناحية والفلاسفة من ناحية اخرى فهو ذو ابعاد فلسفية، وإن كان مقدماً بأسلوب يستهوي الأحداث. وقد جاء في باب مقدمة الكتاب أن بيديا "جعله على ألسن البهائم والطير صيانة لغرضه فيه من العوام، وضناً بما ضمنه عن الطغام وتنزيهاً للحكمة وفنونها ومحاسنها وعيونها؛ إذ هي الفيلسوف مندوحة، ولخاطره مفتوحة؛ ولمحبيها تثقيف، ولطالبيها تشريف". للتوسع في باب مقدمة الكتاب، انظر: ابن المقفع، عبد الله. د.ت. كليلة ودمنة. القاهرة: مكتبة مصر، ص١١-٣٢. وقد اشار إبن المقفع في باب عرض الكتاب إلى اسلوب الكتاب، فقال: "... وأما الكتاب فجمع حكمة ولهواً: فاختاره الحكماء لحكمته. والسفهاء للهوه. والمتعلم من الأحداث ناشط في حفظه ما صار اليه من امر يربط في صدره ولا يدري ما هو، بل عرف أنه قد ظفر من ذلک بمكتوب مرموق. وكأن كالرجل الذي لما استكمل الرجولية وجد ابويه قد كنزا وعقدا له عقوداً استغنى بها عن الكدح فيما يعمله من أمر معيشته؛ فأغناه ما أشرف عليه من الحكمة عن الحاجة إلى غيرها من وجوه الأدب". للتوسع في باب عرض الكتاب، انظر: ن.م. ص٤٣-٥٣. وواضح من خلال باب عرض الكتاب بأنه قد أعد أيضاً لكي يستفيد الأحداث من حكمه.

(٤) يرى إبراهيم جريس أن الباحث إذا حاول تطبيق أجناس أدبية غربية على نصوص في الأدب العربي فإن هذا النهج يقيده بالمفاهيم والنظريات التي تشكلت خارج الأدب الذي يبحثه ومن جهة ثانية، فإن وجود قائمة بأسماء الأجناس الأدبية الغربية قد يؤدي به إلى الحكم بعدم وجود بعض الأجناس في الأدب العربي، لأنه لا يوجد في التراث العربي نماذج تدخل في إطار هذا الجنس الأدبي للتوسع، أنظر: جريس، إبراهيم خليل. ١٩٨٥. "الأدب والأجناس الأدبية". الكرمل ٦ (١٩٨٥)، ص٤٥.

يا نخيل

زينب الكعبية

أنت كالعنوان للمجد الأثيل
واَحة الآلاء و الظّل الظليل
أنت رمز الفَخر عنوان الإبا
كرم ثرٌ و إنعام جليل
يا شموخ العُرب يا غيرتهم
يهنک التمثيلُ يا نعمَ المثيل
يعَربيُّ الأصل و الَفرع معاً
فيک مافيه صفَاتٌ (يا نخيل)
أنت بَذْلٌ و عطاءٌ دائمٌ
تطعمينَ الأهلَ ثم ابنَ السبيل
تشبيهين العُربَ في أنسابِهِمْ
كل صنف من قبيل أو فصيل (١)
فيک ماً في العُرب من أمجادهم
يا حَميً للجار - يا مأوى النزيل

ملجأ للطير في أوكارها
فَبمغناک لها يحلو المقيل
قامة لم تَنحن من عاصف
كانحنآء الخائف الجاني الذَّليل
قامة من يَرم طَرفاً نحوها
يرجع الطرفُ له واه كليل
أنت موروثٌ لنا من أهلنا
قد ورثناه نبيلاً عن نبيل
و ورِثنا الفخر طُرّاً و الإبا
و لعمري ذلک الارث الأصيل
أنت أمّ لنا - بل عمّتنا (٢)
نسباً أوجدهُ المولى الجليل
تحملين الخير دوماً إذ به
تشملين الخلق بالخير الجزَيل
بَلَحاً - بُسراً - و تمراً يانعاً (٣)
كل صنف و له لونٌ جمَيل
يتدلّى العثُق في عُرجونه (٤)
بانحنآء فَهو كالسيف الصَقيل
رطباً كالشهد حلواً مطعماً
كعطآء العُرب ما فيهم بخيل
رطباً قد طاب طعماً و رؤى
و مذاقاً فهو شبه السلسبيل

ترقصُ السَعَفاتُ إن مَرَّت بها (٥)
نسماتٌ في صباحٍ أو أصيل
فهيَ كالمروحةِ السكرى بها
تُنعَشُ الأرواح أو يُشفي العليل
فرعک طال السموات العلى (٦)
أصلَک في الأرض بَاقٍ لا يميل

أيَها النخلة فكري عاجِزٌ
عن مداک فاقبلي القليل
أين هذا الحبر في طرس جرى (٧)
من مسيل الشهد يا خَير مسيل
أين دنيا النخل في غاباتها
من قواف جُهدُها قالٌ و قيل
يا نخيلَ العُرب يا أعلامَهم
يا متاعَ العُرب إنّ جَدَّ الرّحيل
قدرٌ خُط لكي نبقي معاً
نتهادي الشوق في شرح طويل
فاطمئنّي لا فراقٍ بيننا
فإذا ماحلّ فهو المُستحيل
و سنبقي نتغنّي دائماً
نعزف الإسم نشيدا (يا نخيل) ..يانخيل

الهامش:

١) النخيل قبائل و فصائل كالعشائر العربية تماماً سوى أنها تكون من لون واحد.

٢) قال الرسول الأكرم (ص): إكرموا عماتكم النخل.

٣) البلح و البُسر و التمر مراحل يمرّ بها محصول النخيل

٤) العرجون هو العسقة التي تحمل الثمار - قال تعالى: « و القمر قدّرناه منازل حتي عاد كالعرجون القديم »- سوره ياسين.

٥) السعفات جمع سعفة و هي بمثابة الغصون للشجر و قد تُسمي النخلة سعفة جاء في قول أحد أصحاب الرسول الأكرم (ص): « و الله لو هزمونا حتي أوصلونا إلى سعفات هجر لعلمنا أننا على الحق »

٦) كشجرة طيبة أصلها ثابت و فرعها في السماء: القرآن الكريم.

٧) الطرس: الورق أو الشيء الذي يُكتَب عليه.

استاذي ساقي الشعر

عبدالعزيز جبار حمادي - جامعة آبادان

الشعرُ في روحي و في اعماقي
قم فاسقيني من كأسه يا ساقي
إنّي اري في الشعر ما ضيعتُهُ
من الذةٍ كانت على أرياقي
يا من تقولُ الشعرِ زدْ في نشرهِ
بين القري و البيد و الاسواقِ
حتي يزيدَ الناس وعياً كاملاً
من علةِ التأخير و الإملاقِ
فالشعر يا استاذ فرضاً واجباً
كالدينِ محمولٌ على ألاعناقِ



يا قدس قصتک حزينه

عبدالامام عبدالرضا العموري - خرمشهر



يا قدس قصتک حزينه يا قدس امرک مهين
الى متى تبقى رهينه و الى متى تبقى سجين
ادري بيک اشلون صابر، ادري بيک اشگد حزين
ادري بيک من اليهود اصبحت مجروح او طعين
ياالله گوموا يا عربنا يا بلاد المسلمين
انهضوا نهضه يخوتي حرّروا قدس الامين
حطمّوا عروش الطغات و ثبتوا صدق اليقين
طهرّوا ارض العزيزه امنيد شارون اللعين
يشهد التاريخ الكم، معركة بدر و حنين
ابيوم فتح اقلاع خيبر بيد امير المؤمنين

إلي ابنائي الطلبة الاعزاء بمناسبه تخرج دفعتين طلاب الأدب العربي و الترجمه العربيه

لاتلمني

الدكتور عباس العباسي الطائي

لا تلمني إنْ تمايلتُ غراما
و تهاديت اختيالاً وهياما
و ترنحْتُ بفعل الكأس سُكراً
و تبادلت مع الزَّهرِ الكلاما
هائم في حبُهم حتى الوريدِ
خلَ عنك النصح يكفيني ملاما
إنها فرحةُ تخريج الشبابِ
من علومٍ لفعال تتسامي
هذه كوكبةُ الطلاب جاءت
فامنحوهم سادتي النورَ وساما
إمنحوهم شرف العلم الّذي
خلد الافذاذ والغُرَّ العظاما
نحن في حفلة تخريج نجومٍ
شُهبٍ تطلق في الليل سهاما
قل لليل الجهل لا أيْن المفرّ
سوف لن يبقي من الجهل جهاما
جاء من يشعلُ درب الحبّ نورا
يزرع الدرب زهورا و ابتساما
جاء من يمتشقُ الاقلام سيفاً
يقتل الظلّمَ ويجتثُّ الظلاما
إنـــهـــم ثـــروتـــنـا يا أُمتي
أفتحوا احضانكم شمُوا الخُزامي
أيقظوا جيرانكم من نومهم
و لنحيّيهم و لا نبقي نياما
يـــقـظـــة العِلم حياةٌ كلما
زادتِ اليقظة زادتنا نظاما

شاطيء الانتظار

فخريه حمودي - خرمشهر



اتمدّد على شاطيء الانتظار و اصغي الى دقات خطواتٍ آتيةٍ من بعيد من خلقٍ بقاع الخضر آتية لتحكن لنا عودة الحمائمَ المهاجرة، دقاتٌ تداعب مسمعي بأفاعل الود و الحنين، تناديني كالربيع، تفتح ابوابٍ قفص العصافير انظرُ الى اوراق الشجر، تتمايل رقصاً مع انات النسيم تتهادي في رقصها لكي ترغد في حضن امها، تُقبّل ناصية الأرض و تغفو في احضانها، انوار الوصل تضيءُ اوراق الخريف لكنيَ انتظر، فقاعات فكري تتراكم في بحر اطنون متى تأتي لتضع لي زورقاً اشرع به بحور الهم .تقبلُ ناصية السماء تبكي لك الغيوم تقوم لك الازهار. كن شراعي يا طويل الهجر اسرِع بالمجيء، يا شاغل الفكر عجل بالقدوم .نشوة الوصال تدّب في اعماقي كدبيب الرحيق في العروق. تعال لتقطف ازهار التمني من حدائق يدي. انا طيرٌ في لون ورقة الخريف القاك في زهرة الربيع. اهدي ذكراك الى عيون القمر، ارى عيونك في نسمة السحر. اصغي الى الحانك مع اناشيد المطر انت مخلوقٌ الى الوصال، بل مخلوقٌ من الوصال. انا افتقدك عندما ابكي، عندما اضحك، عندما اصغي الى انات المطر عند ما ازرع دمعي فوق اوراق الشجر؛ عندما يعبث باقدامي الخطر، اسرع لاني ذبت دموعاً من حرارة الأحزان، يا غائباً عن عيوني يا ساكناً في جفوني، اهواك يا حبّا الذي ليس سواك، اهواك يا مالك قلباً مرهفاً اصنع من حبّك ابهى الكلمات يا الذي القاك في كل تصاوير الحياة، حمامة روحي مكسورة الجناح، مطرقهُ الرأس، يا ترى مابها ،انت تعرف مابها، تعلم بدائها و دوائها، هيا لتداوي جرحاً ينزف حدةً و أسى، امواج اليأس تتقاذف بي الى بحور الحزن لكن ومضاتُ الأمل تنير لي الطريق، انا انتمي للحب.. وطني غابة نخيلٍ جرت عليها الايّام و بعثرت بها.. ها انا بانتظارك لكي تسحبني الى غابات النخيل..الى ايقاع المياه..الى تلاقي الشمع و الدموع.

اجاني العيد

سيد صاحب الخميسي الموسوي - مدينة القصبة الفيحاء

اجاني العيد و اتنطر تمر بيه
اتانيلك تمر بلطيف ليليه

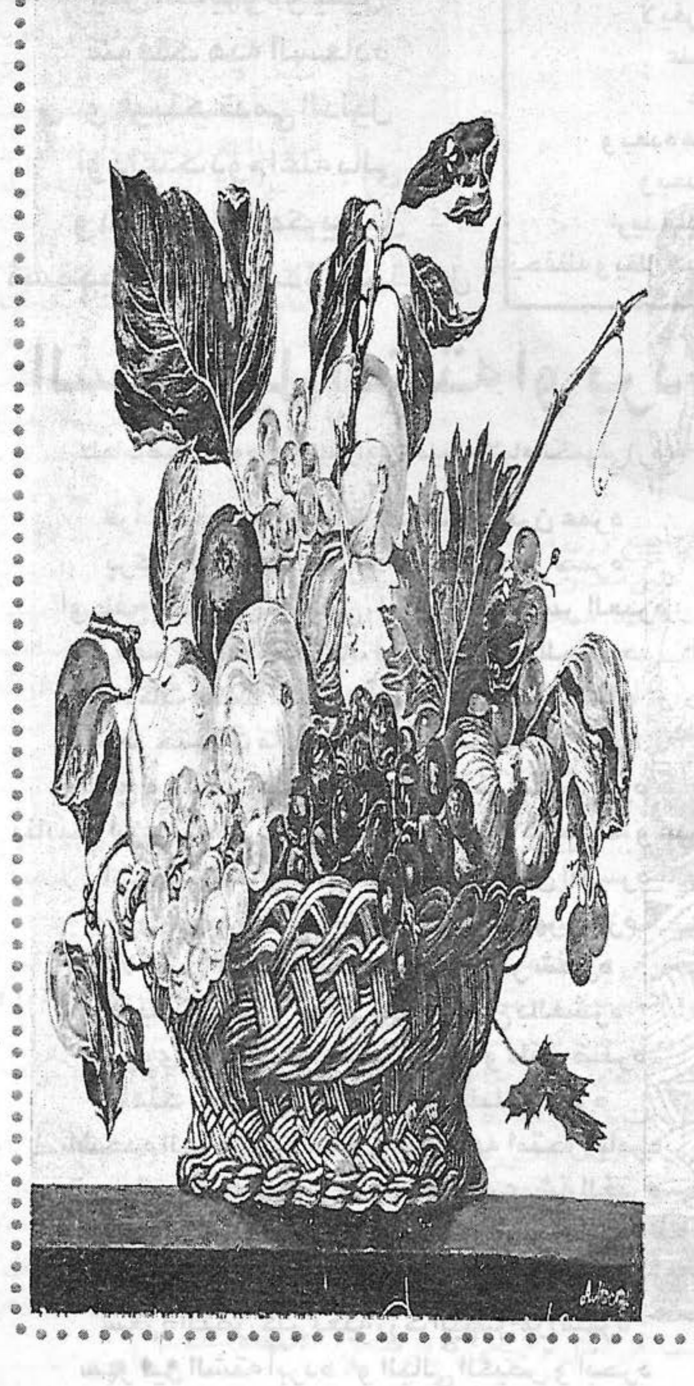
اجاني العيد و گلبي مشتعل نيران
چم ديرة عليک اسئلت چم امكان
ما ادري عله افراگي انته هم حزنان
لو بس آنه الک غنيت چوبيه

الک غنيت چوبيه يبعد الروح
او گلبي من عذابک يا حلو مجروح
ما اقبل تخليني ابحزن و اتروح
عگب لفراگ هم اتصير الک جيه

هم اتصير الک جيه و تمر بينه؟
و اذكرنک ابحبنه او ذاک ماضينه
و « المطلوب » لازم يوفي ابدينه
او تدري هلزمان ايدور الحِيه

اجاني العيد مابين عليه اهلال
و آنه يا حبيبي اشبعت قيل و قال
من عندي جرحت الروح و الدلال
او روحي من عذابک صفت مسبيه

سبيت الروح من عندي ، عذابک نار
مثل حبنه ، حبيب الروح ابد ما صار
بلعشاگ آنه لُغز و انته اسرار
و اعيونک يعمري اعيون سحريه



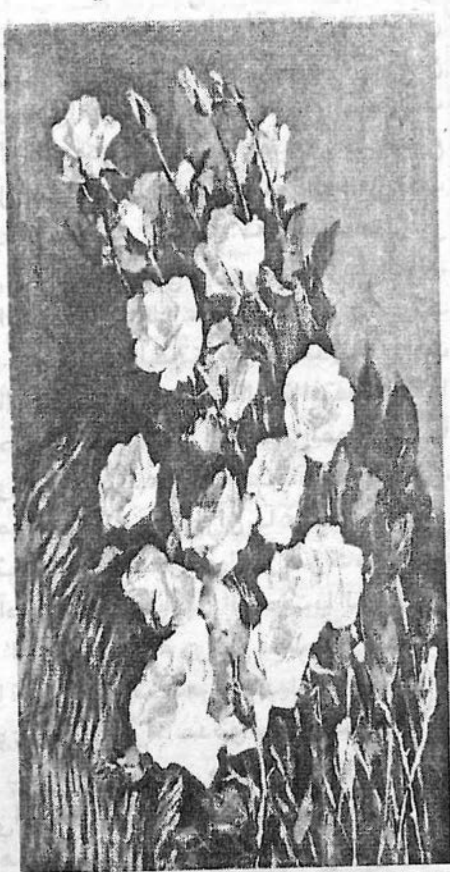
الصمت الحالک

عبدالزهراء درفش - الفلاحية

ماتت الضحكة مُذ حلّ الظّلامْ
مُنذُ جرحي صار يأبي الألتيام
و انا ارجو صباحاً باسماً
مثل من يرجو من الموتي قيام
و عيوني جفّفت ادمُعها
شفتي قد زُيّفتْ بالأبتسام
قد غدي جسمي سلواً بعد ما
غرضاً اصبح يرمي بالسهام
صامتاً كنتُ و ابدو صارخاً
يا تري من كان مثلي هل يلام
دفنوني جيفةً فوق الرّمال
حبسوني في قبور الأنتقام
و ابتدي اللّيل بصمت حالك
و انتهت احلى الأغاني و الكلام
غابت الأقمار من احلامنا
نامت الشمسُ و حتي الليلَ نام
حينها ادركتُ شيئاً قد بدي
و اكتشفتُ البدأ أن كان الأختتام

مستحيل

مهدي جابر الكعبي



مستحيل انساك صدگ مستحيل
من اذكرك تحن روحي..
وحس بعضامي صليل
گلبي بس انته خليله
و مسه ضل ابلا خليل
ما يوالف گلبي غيرك
بس الك يهوه و يميل
شوفتك هيّه السعاده
و غيبتك تدمي الدليل
او داعتك دوم اعله بالي
و دمعي من يومك يسيل
مستحيل انساك صدگ مستحيل

السهر ليل الشته او برده

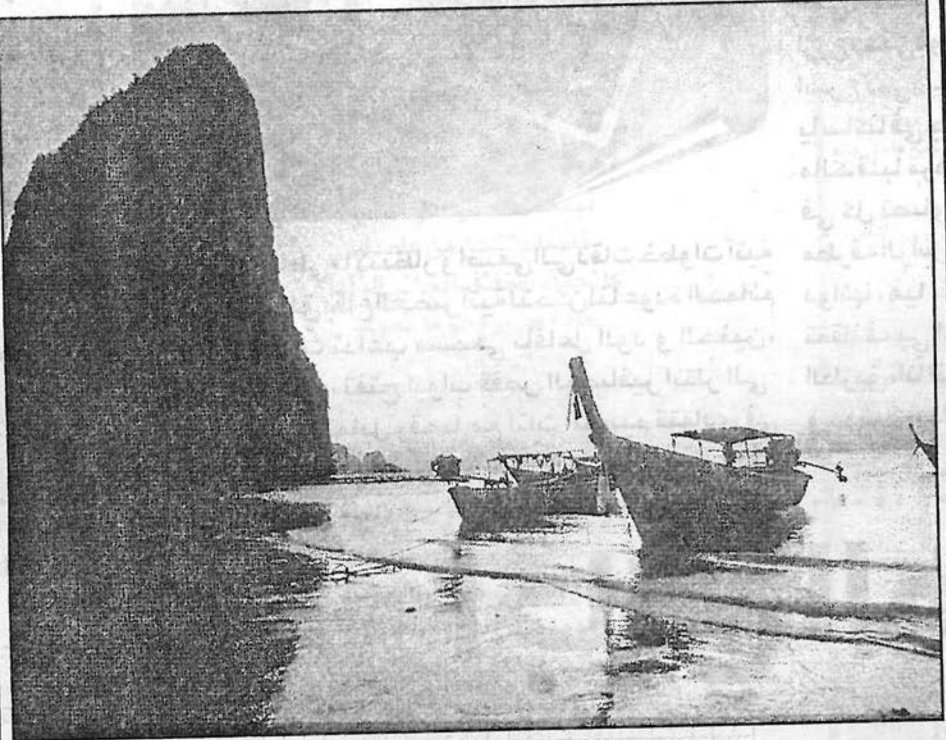
كلمات صادق ابوطاهر البيراوي- ميناء الامام الخميني(ره)

قرأت الخبر ما سرني، عله الگرب قرن عمره
بركان الجفن هم هم ، و احرگ مهجتي جمره
او طفح بالغيض خنيابي، ابصدري امكاسر العبره
و احس اروح مخنوگه، اجر انفاسي بالحسره
او دگات الگلب تگطع ، حسباته اصبحت كثره
شعد حسبات ماتنعد ، محيط الما نشف بحره
طفح و اغضب علىٰ صبري، حيرني صعب امره
يناديني ابزعل يفلان : مادام النهر ضيق، شد عزمك اله و عبره
و اجعل سيفك بيمناك، و اطبگ مخمس اليسره
و اروي چبدك الضمآن، من خصمك نهر نحره
لا تنس العرب اهلك، واحدهم بحر شطره
يعيد بالوغى و الويد ، يرد الصاع بالعشره
يسووي الما تظنه ايصير، لو زاد و طفح صبره
اهلك ابد ماتنحاف، تحوف ابليلة الگمره
اشحده اليوصل الحدهه ، اليعاديهه امتحن بامره
تحب الموت اسهل شيء، و الاصعب عيشة الغبره
يريدونك تظل عطشان، و ارضك تنطر المطره
هلردو عله الفلاح، الابيض صار كل شعره
شعره ابيض كثِر تعبه، رك البصر من سهره
سهر ليل الشته ابرده ، و اليالي الگيض و ابحره

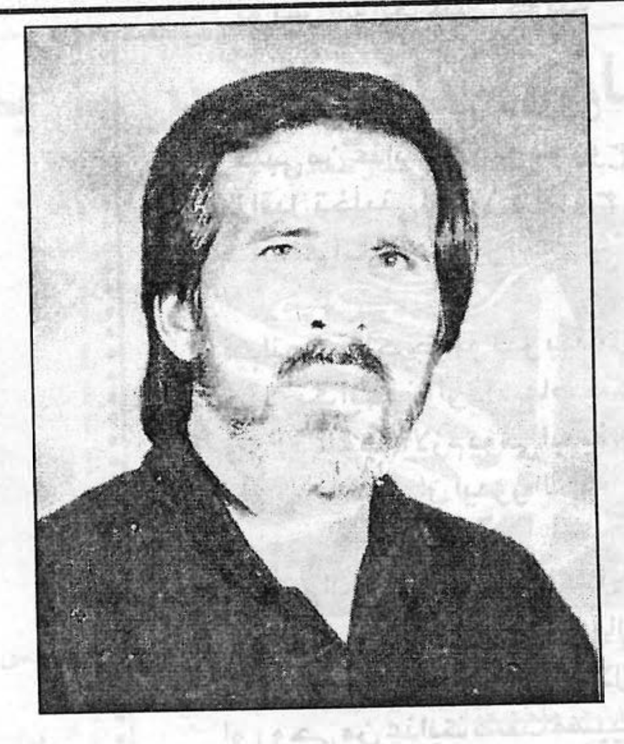
مجيب

في حق السيد الجليل السد علي العدناني الغريفي
الشاعر عبد الهادي الديراوي

الحمد لله الجليل انحمده و انشكره
منَ اعله اهل (المحمره) ابسلامه طود (المحمره)
گبل ايام چانت حالتي حاله و چانت مهجتي ابنيران مستعره
چنت تايه و ادير افكار و اهمومي چثيره و بس اجر حسره
چني بلا هدف و بلافكر امشي و لا واحد المني ابحالتي ادره
و اشوف الناس حال الكل مثل حالي و اشو چن كلها اهمومهه كثره
لچن هليوم منَ الواحد المنان علينه و غدتهاي اربوعنه مزهره
ابسلامة تاج راسي الحيد ابن عدنان هاذ السره الحادي ابأسمه و بذكره



اهو سيف النشيله ابساعة الشدات و بيرقنه الذي بلموزمه انشره
اهو فرحت گلوب الي عصرها الظيم و نباهه لل الذي ايضيج الوكت صدره
لا يفرح الشامت هاذ ابن عدنان چم حيد الذي بس اياشر ايسطره
علم، عفه و حلم، هيبه و كرم، زود و مراجل نرتوي ايحره
عامر مجلسه ابرغم الحسود الراد فضله الشامخ اينكره
و بعده هيل دلته اتفوح ابطيبه و هيل مثل اوجوه اهلنه الكل وكت سمره
و بعده ايهوس الفنجان للشايل لوا الأيمان الله ايحفظه و ينصره
اريد ابجاه ابو امحمد و ابوه الحيد و جده المصطفى و الزاجية الزهره
يحفظه و يظل هيبتنه النزامط بيه « علي »المهيوب و نوره ايشع يظل بربوع(المحمره)



بنه و عمر ديار اهله ، شيب و انحنه ظهره
نشوفه اليوم يخواني ، ذليل و بشته ابكتره
احنه اهل الكرم و الجود ، نعرّف الشيب و انقدره
لون ينهان شايبنه نرد ، العزه بالمگوار و الحدره
نشوف الطاعن ابسنه، وَ گرب للقرن عمره
اليا ساعه الزلم تنراد ، و اليا يوم متحضره
رسول الله من عدها ، ابلوا الاسلام مفتخره

حُب الجمال

عبدالحسين الزابي الطرفي

احب ورد الربيع و كل غصن نشوان
أحبّ الطيب أحبّ الهيل و الريحان
أحب اربوعنه الخضره و سيول الماي
أحب كلّ الروابي الزهت و الوديان
أحب اديار اهلنا ابكل حنان و شوگ
أحب ارجالنه البالموزمه شجعان
أحب بيض الصفاح و منهج الأبطال
أحب صولات أهلنه ابساحة الميدان
أحب ذيج السهول الزاهيه ابأعشاب
أحب طَلّ السحاب الصافح الأغصان
أحب نسمة الوادي التِهِب غبشه ابليل
أحب ريح الصبا ابوكت الفجر لو حان
أحب أطفالنه التمرح ابكل مصباح
أحب جيل الشباب المنملي ابأيمان
أحب الريم و ارموشه اللي ترمي اسهام
أحب أرض الحِماد الشجر و الغدران
أحب وصف الجمال و طيب كل مخلوق
أحب موج البحر و السفن و الحيتان
أحب شمس المزهره التمحي الديجور
أحب ماي اليسيل اليملي النهران
أحب بدر اليزيّن الليل بالأنوار
أحب نجم السُهى و اسهيل و الميزان
أحب چلمات اهلنه و جلسة الأحباب
أحب كل العشيرة و لمة الخوّان
أحب أهل التقى و أهل الشرف و الجود
أحب الطيب و المعروف و الاحسان
أحب القلم و القرطاس و الأشعار
أحب درس الحياة الكتب و القرآن
أحب هذي المظاهر لأن كلها آيات
من ربّ الجلاله الواحد الديّان
و الهادي محبته فرض عالأنسان
و ابمنهجه انذول الخير و الرضوان

اقدامی پرحوصله و قابل تقدیر

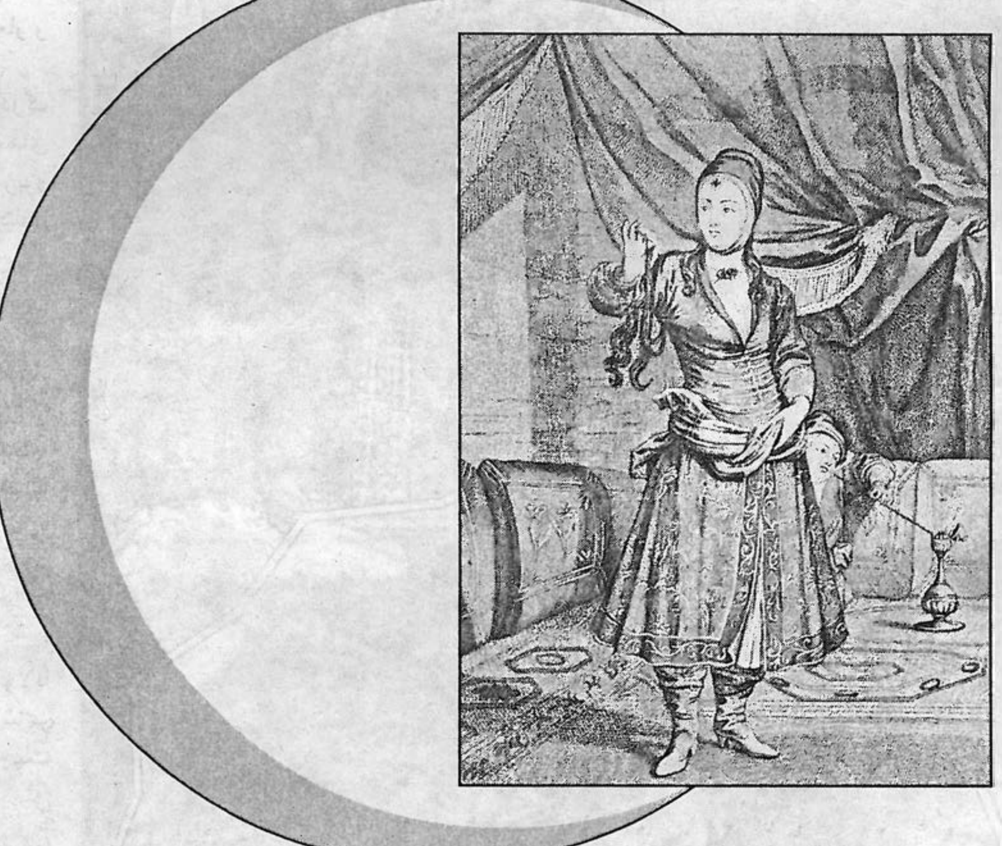
بررسی کتاب امثال و حکم عرب خوزستان نوشته کاظم پورکاظم

محمد جعفری (قنواتی)

امثال و حکم به مثابه جزء شاخصی از فرهنگ عامه هر قوم، مبین وضعیت جغرافیایی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... آن قوم است. هم از این روست که کوه نشینان، صحراگردان، ساکنین جنگل ها و آنهایی که در کنار دریا زندگی می کنند هر یک امثال خاص خویش را دارند. علاوه بر این، تفاوت های اجتماعی نیز باعث ایجاد امثال متفاوت می شود. سنن سیاسی هر جامعه و روان شناسی اجتماعی آن نیز به نوبه خود تأثیرات معینی بر خلق ضرب المثل دارند. به همین دلیل است که پژوهشگران علوم اجتماعی از خلال بررسی امثال و حکم هر قومی می توانند با بسیاری از ویژگی های سیاسی، جامعه شناختی و روان شناختی آن قوم آشنا شوند. در کشور ما که تکثر و تنوع گروه های قومی و زبانی یکی از ویژگی های بارز آن است، امثال و حکم رایج در بین مردم نیز از تنوع قابل توجهی برخوردار است. متأسفانه تا مدت ها نیروی اصلی پژوهشگران در این مقوله بر گویش های مختلف زبان فارسی متمرکز شده بود و به امثال و حکم رایج در بین سایر گروه های قومی و زبانی توجه کمتری می شد. بی تردید نقش اساسی در رفع این نقیصه را پژوهشگران بومی می توانند ایفا کنند.

اخیراً و پس از یک دوره کم کاری مفرط، باب جمع آوری و انتشار اجزای مختلف فرهنگ عامه اقوام مختلف ایرانی گشوده شده است و با انتشار کتاب های متعددی در این زمینه مواجه شده ایم؛ کتاب هایی که اقبال عمومی خوانندگان را نیز برانگیخته اند. کتاب امثال و حکم عرب خوزستان که به همت پژوهشگر خوزستانی، حاج کاظم پورکاظم، منتشر شده است یکی از این نمونه هاست. این کتاب مشتمل بر ۱۳۰۰ ضرب المثل، در دو جلد و با ۷۰۰ صفحه است که توسط انتشارات «امه» منتشر شده است. پیش از این نیز کتابی در همین زمینه با نام "فرهنگ ضرب المثل های عربی خوزستان" به همت محمد جواهرکلام و وهاب خانچی منتشر شده بود. اگرچه این کتاب ها هم از لحاظ تعداد امثال و هم از حیث روش شناسی با یکدیگر تفاوت های جدی دارند، اما در یک زمینه یعنی محدودیت منطقه ای مشترک هستند. مؤلفان هر دو کتاب برای جمع آوری امثال فقط به برخی از شهرهای عربی نشین خوزستان نظر داشته اند. به همین دلیل باید گفت با انتشار این کتاب ها فقط بخش اندکی از گنجینه عظیم امثال مردم عرب خوزستان به علاقمندان این مقوله معرفی شده است و هنوز کارهای زیادی در این زمینه وجود دارد که محققان و پژوهشگران می توانند به آن توجه داشته باشند. در این نوشته پس از اشاره مختصری به وضعیت طبیعی و اجتماعی خوزستان و تأثیر آن بر امثال و حکم رایج در میان مردم منطقه به بررسی کتاب پورکاظم می پردازیم.

خوزستان از لحاظ ویژگی های جغرافیایی بسیار متنوع است. جلگه وسیع و گسترده، هور (تالاب)های بزرگ، مناطق کوهستانی و نیز مناطق ساحلی، هر یک بخشی از این منطقه را تشکیل می دهند. این وضعیت متنوع جغرافیایی، باعث تنوع شیوه معیشت مردم شده است. تا پیش از کشف نفت و گسترش صنعتی آن شیوه های گذران زندگی مبتنی برنخل داری، تجارت، صیادی، کشاورزی و دامداری بود. در شهرهای خرمشهر، آبادان و شادگان نخلداری و تجارت رونق داشت. در اطراف دشت آزادگان و شوش دام داری از مهم ترین شیوه های گذران زندگی بوده است. در شهرهای بندری مانند ماهشهر، هندیجان، خرمشهر و تا حدودی بوزی (دورق) تجارت خارجی و نیز لنج داری رونقی همه جانبه داشت. این تنوع معیشتی نه فقط در امثال و حکم رایج در بین مردم، بلکه در سایر اجزای فرهنگ عامه نیز بازتاب خاص خود را داشته است. به عنوان مثال کاربرد نخل در امثال مردم خرمشهر، آبادان و شادگان نسبت به سایر مناطق بسیار نظرگیر و قابل توجه است. امثال فراوانی از سایر مناطق می توان ذکر کرد



که در این شهر با تمثّل به نخل بیان می شوند: "درازی او به اندازه نخل است، اما مغزش به اندازه بز".

خرمای نارس هم خوب است (لنگه کفش در بیان نعمت است).

پزش عالی است، ولی نصف شکمش پر از خارک است (پز عالی، جیب خالی)

پس از این مقدمه اکنون به برخی از ویژگی های کتاب "امثال و حکم عرب خوزستان" به صورت مختصر اشاره می شود:

آنچه در این کتاب بیش از هر چیز به چشم می خورد، امثال رایج در بین مردم دشت آزادگان و شوش است. به عبارتی دیگر امثال رایج در سایر شهرها مانند شادگان، خرمشهر، آبادان، ماهشهر، اروندکنار و هندیجان بازتاب کمتری در این کتاب یافته اند. امثال رایج در این شهرها ارتباط بی واسطه ای با نخل، تجارت و دریا دارند. تقریباً می توان گفت هیچ نمونه ای از امثال دریایی در این کتاب وجود ندارد. منظور از امثال دریایی آن بخش از ضرب المثل هایی است که به نوعی با دریا، لنج، لنج داری، تجارت دریایی، مسافرت دریایی و موجودات دریایی مربوط می شوند. این امثال از غنی ترین ضرب المثل های مردم عرب منطقه است که علاوه بر خوزستان در سایر بنادر جنوب و نیز کشورهای آن سوی خلیج فارس رایج است. در مورد نخل و نخل داری و عوامل مرتبط با آن نیز فقط سیزده مثل در کتاب منعکس شده است؛ یعنی چیزی حدود یک درصد از مجموع ضرب المثل های کتاب.

تعداد زیادی از این امثال (حدود ۴۳۰ مثل یعنی قریب ۳۵ درصد) در زبان فارسی نیز رایج است. علاوه بر این تعداد قابل توجهی نیز (۲۴۱ مثل) در لهجه های مختلف فارسی منطقه عیناً وجود دارد. به اعتقاد نگارنده این که امثال مزبور از زبان فارسی وارد زبان عربی شده است یا بالعکس مسئله ای ثانوی است. این واقعیت بیش و پیش از هر چیز نشان دهنده اشتراکات عمیق فرهنگی است که در بین مردم فارس و عرب ایرانی وجود دارد. به تعدادی از این امثال اشاره می شود:

اگر ده دختر ور داشته باشد، همه را شوهر می دهد (لو عنده عشر بنات زوجهن إبفرد ساعة)

بزک (خرک) نمیر بهار می آد (لاتموت یحمار لمّا یجیک الربیع)

خواستیم ثواب کنیم کباب شدیم (طلبت ثواب، صرتُ کباب)

سگ خانه باش کوچک خانه نباش (صیر چلب البیت ولا تصییر صغیره)

قطره قطره جمع شود و آنگهی دریا شود (طل علی طل یصیر غدیر)

شنیدن کی بود مانند دیدن (لیس الخبر کالمعاینه)

گرگ در لباس میش (ذئب بلباس الضان)

کور چه می خواهد، دو چشم بینا (شیرید الاعمی؟ اثنین عیون)

از کوزه همان برون تراود که در اوست (کُل إناء بما فیه ینضح)

در حقیقت باید گفت این امر نشان دهنده یکی از کارکردهای مهم فرهنگ عامه، یعنی تأیید بر روی اشتراکات اساسی زندگی است؛ زیرا افراد مختلف یک کشور «ممکن است بر اثر شرایط اقلیمی، جغرافیایی، تاریخی و... تفاوت هایی در شیوه معیشت داشته باشند، ولی وقتی به محتوای ذهنی آنان توجه شود، ملاحظه می شود که بیش از آنچه ظاهراً معلوم است در محتویات ذهنی و نیز رفتار آنان موارد مشترک وجود دارد و همین موارد مشترک فرهنگ عامه است که به حق ضامن همبستگی ملی است". "فصل نامه فرهنگ و زندگی - زمستان ۱۳۵۶"

مؤلف در بسیاری از موارد اقدام به قضاوت های ارزشی کرده است این امر در کار جمع آوری فرهنگ عامه شیوه ای غیرعلمی است و نمی تواند محلی از اعراب داشته باشد. همچنین صفحات زیادی از کتاب به توضیح مسائل غیرضروری و بی ارتباط با فرهنگ عامه اختصاص یافته است. مسائلی از قبیل علل فقر (مثل شماره ۱۳۶)، معیارهای انتخاب همسر (مثل ۱۸۱)، اعلامیه جهانی حقوق بشر (مثل ۱۷۵) و... متأسفانه این گونه موارد قریب یک سوم از حجم کتاب را به خود اختصاص داده است.

در تدوین فرهنگ هایی از این دست به دلیل تشابه معنی و مفهوم برخی از امثال، ضروری است که نویسنده مدخل های مشابه را به همدیگر ارجاع دهد. این امر هم باعث کم حجم شدن کتاب می شود و هم خواننده را با صورت های متفاوت یک مثل آشنا می کند. متأسفانه نویسنده نه فقط چنین روشی را به کار نبرده است، بلکه در مواردی توضیحات یکسان و مشابهی درباره مدخل های مترادف داده است. فی المثل توضیحی که در مدخل ۵۶ (اخلف من عُرقوب) آمده است، در مدخل ۸۰ (اَسقیک یا کمّون) و نیز در مدخل ۲۷۹ (الغایب حَجّته مَعَه) تکرار کرده است. در همین زمینه می توان به ضبط امثالی اشاره کرد که روایت های فصیح و محاوره ای آنها به صورت مدخل هایی مستقل ذکر شده اند. مانند "دروغگو دشمن خداست" یک بار به شکل فصیح، "الکذّاب عدوالله"، در مدخل ۲۹۸ و یک بار هم به صورت محاوره ای، "الچذّاب عدوالله" در مدخل ۱۵۸ آمده است.

بعضی از امثال ترجمه تحت اللفظی شده اند که باعث ابهام معنی و حتی تغییر مفهوم مثل شده است که به دو مورد آن اشاره می شود: اول، در مدخل ۲۵، (ابو بیدر گضاها بابن چلب)، "ابن چلب" را به جای "پدرسگ" ا "توله سگ" به "پسر سگ" ترجمه کرده است. دوم، در مدخل ۸۰ (اسقیک یا کمّون)، ابتدا و در توضیحات اصلی مدخل با ترجمه "کمّون" به "زیره" مفهومی بسیار بعید و دور از ذهن از مثل ارائه داده است و سپس به شکلی حاشیه ای به مفهوم خاص آن پرداخته است. این مثل که از امثال فصیح و سایره عربی است و علاوه بر کشورهای عربی در بعضی از شهرهای خوزستان نیز رایج است به مفهوم "زجرکش کردن" به کار می رود. برخلاف نظر مؤلف "کمّون" در این مثل اسم شخص است، گیرم به لحاظ لغوی معنی "زیره" را می دهد. (ر. ک. امثال البغدادیه).

یکی از ارزنده ترین ویژگی های این کتاب شرح تبارشناسی امثال و به عبارتی ذکر "شأن نزول" آنهاست. برای جمع آوری فرهنگ عامه مراجعه مستقیم به حاملان این فرهنگ یعنی مردم شهر و روستا و گفت و گو با معمرین و سالمندان بسیار ضروری است. بی تردید این کار یکی از مشکل ترین و پرزحمت ترین مراحل تحقیق و تفحص در این مقوله است که فقط با اعتقاد به علمی بودن این روش و در عین حال با عشق ورزی به مقوله مورد پژوهش قابل تحقق است. در یک کلام باید گفت پورکاظم در این زمینه سنگ تمام گذاشته است و همین یک نکته که به لحاظ روش شناسی پژوهش در فرهنگ عامه بسیار با اهمیت است به کتاب وی ارزش و جایگاه خاصی بخشیده است.

در پایان باید گفت: اگرچه اقدام مؤلف در همین حد نیز قابل تقدیر و ستایش است، ولی چنان چه ایشان کتاب خود را مورد ویرایش مجدد قرار دهد و شاخ و برگ های اضافی آن را با جدیت کامل پیرایش کند، کتابی به مراتب قابل استفاده تر و مقبول تر به خوانندگان عرضه خواهد کرد و طبیعی است که در چنین صورتی زحمات وی نیز مأجورتر خواهد بود.

منابع:

امثال و حکم - علی اکبر دهخدا
کتاب کوچه - احمد شاملو
فرهنگ ضرب المثل های عربی خوزستان - محمد جواهرکلام و وهاب خانچی
امثال البغدادیه (به زبان عربی) - شیخ جلال الحنفی

علاوه بر منابع فوق مصاحبت با فاضل ارجمند جناب عبدالنبی قیم نیز باعث رفع بسیاری از مشکلات نگارنده در این بررسی شده است. البته بدیهی است هرگونه لغزش احتمالی در متن برعهده نگارنده است.

با اقوام ایرانی آشنا شوید

مختومقلی نماد هویت قوم ترکمن

انادردی عنصری

جامعه ترکمن سالیان طولانی و نسل های متوالی است که با نام و اشعار مختومقلی از نزدیک آشنایی دارد. این آشنایی در ابعاد فراگیر. عمیق و دیر پا نشان از قدرت شگرف تأثیر گذاری افکار و اندیشه های مختومقلی بر فرهنگ عمومی مردم ترکمن خارج از چار چوب های زمانی و مکانی دارد تا بدانجا که بلحاظ عملکرد مؤلفه های فوق آن آشنایی، پذیرش و اقبال عمومی تبدیل شده و مختومقلی به نماد فرهنگ ملّی ترکمن تبدیل می شود.

اشعار و اقوال وی در میان توده های وسیع و پراکنده ترکمن از سواحل شرقی دریای خزر تا مرزهای شرقی افغانستان و از ترکمن صحرا تا استپ های حاشیه دریاچه آرال، در ترانه های دریا نوردان و صیادان خزر، در تاقچه کتاب طلبه های مدارس دینی پیشاور پاکستان، در آوای محزون دوتار بخشی های جلگه های وسیع صحرای ترکمن تا نوای نی گله داران کوچنده ی استپ های اوست یورت، جانهای شیفته را صیقل داده و اذهان تشنه ی معرفت را سیراب کرده است. باید گفت در ادوار تاریخ ملل این موفقیت نصیب کمتر شاعری شده است که تا باین پایه از مقبولیت همگانی ارتقاء یابد شاعر ملّی لقب گیرد. تعداد و انگشت شماری از شاعران وجود دارند که در فرهنگ ملل حالت نمادین دارند. فردوسی و حافظ در فرهنگ ایرانی. گوته در فرهنگ آلمان، شکسپیر در فرهنگ انگلیس و ... جایگاه مختومقلی نیز در این ردیف قابل طرح است.

حال پرسش اساسی اینست که چه علل و اسبابی موجب این تحول می شوند؟ چه علل و عواملی در تأثیر گذاری افکار و اندیشه های مختومقلی بر جامعه ترکمن و متقابلاً در تأثیر پذیری جامعه از اشعار و ایده های وی نقش تعیین کننده داشته اند؟

پاسخ به پرسش فوق در عین حال که ما را به درک درستی از شرایط زمانی و مکانی و یافتن مؤلفه های مورد نظر راهنمایی خواهد کرد ضمناً پرسش مزبور بسته به زاویه دید پاسخ دهنده از منظرهای مختلف می تواند مورد مداقّه و بررسی قرار گیرد.

ممکن است محققی بر اساس روش شناسی دینی در پی پاسخی در خور به پرسش فوق بر آید و او را به عنوان یک مصلح دینی - مذهبی تعریف کند. محققی دیگر ممکن است نقطه عزیمت خود را از تحلیل و بررسی جنبه های ملّی و اجتماعی اندیشه شاعر آغاز کرده و این وجه شخصیت وی را برجسته کند. ممکن است تحلیل گری دیگر از منظر عرفانی به قضیّه نگریسته و سعی در ارائه چهره ای عرفانی و متصوف از شاعر کند. ممکن است کوشنده ای دیگر شاعر را به عنوان یک مصلح اجتماعی معرفی کند. هر یک از دیدگاههای فوق به مصداق سخن مولانا بلخی «هر کسی از ظن خود شد یار من» از دفتر شاعر شعرهایی را نیز می توانند گلچین کنند که در جهت اثبات نظریه آنها بکار آید. شعرهایی مثل «یالبارماق/ ص ۲۰۸» (چاپ انتشارات قابوس. دیوان کامل مختومقلی)، «تورکمنینگ/ ص ۲۹۲» (همانجا)، «بیلمه دیم/ ص ۱۳۶» (همانجا)، «زور بولار/ ص ۳۱۰» (همانجا) و دهها شعر با همین درونمایه ها مؤید این نظر است. مراجعه نقادانه به دفتر شعر شاعر و تقسیم بندی موضوعی اشعار وی ما را به این نتیجه می رساند که دیدگاههای فوق برای اثبات نظر خود قادرند نمونه های شعری زیادی را ارائه دهند.

واقعیت این است که درونمایه های شعری شاعر نشان دهنده جنبه های مختلف ایده ها و آرمان های وی هستند که هر یک از آنها حاصل سالها آموختن، اندیشیدن، تجربه و با صطلاح کشف و شهود شاعر است. اما نکته ای که باید روشن شود این است که کدامیک از وجوه چندگانه شعر شاعر پررنگ تر، عمیق تر و اصیل تر و در نتیجه تأثیر گذارتر از دیگر وجوه شعری وی بوده است؟

کدام وجه از وجوه مختلفه اندیشه شاعر دارای آن چنان عمق و اصالتی بوده است که قادر بوده در اعماق ضمیر جامعه ترکمن نفوذ کرده به ناخوداگاه ذهنی ملّی تبدیل شده و از قرن هیجده میلادی تا کنون بر وسعت دایره و ژرفای آن افزوده گردد؟ به عبارت دیگر وجه غالب تفکر شعری مختومقلی کدام است؟ پاسخ به این سؤال در واقع ما را در رسیدن به پاسخ اولیه که در ابتدای مقال طرح شد یاری خواهد رساند. بنابراین نقطه عزیمت ما در مسیر نیل به پاسخ درست، تلاش در یافتن عامترین وجه ساختار اندیشگی مختومقلی خواهد بود.

به منظور نیل به این هدف ابتدا لازم است شمایی هر چند کلی از سیر تاریخی قوم ترکمن از سده های میانه تا قرون جدید به تصویر بکشیم.

می دانیم قومی که در حال حاضر تحت عنوان «ترکمن» شناخته می شود اساساً بخشی از قوم اغوز باستانی بود که حدوداً در ربع اوّل قرن دهم میلادی از قسمت سفلای رودخانه سیحون (سیر دریا) به سمت باختر مهاجرت کرده و در شبه جزیره مانقشلاق (سیاهکوه) واقع در کرانه شرقی دریای خزر (ناحیه شمال خلیج قره بغاز) سکونت اختیار می کنند. به شهادت روایت های تاریخی این مهاجرت در نتیجه درگیری های خونین بین آنهاو همسایگانشان رخ داده است. که منجر به جابجایی اقوام در گستره جغرافیایی وسیعی گردید. آن بخش از اغوز که به شبه جزیره مانقشلاق پناه بردند هسته اصلی ترکمن های امروزی را تشکیل می دهند که حدوداً تا قرن چهاردهم میلادی شاخصه های یک قوم واحد را از خود بروز می دهند. یکی از این شاخصه ها شکل گیری و قدرت یابی سه قبیله مهم و تأثیر گذار ترکمن در این دوره تحت عناوین ارساری، تکه و یموت می باشد.

از حدود قرن چهاردهم بلحاظ قدرت گیری اقوام مغول ساکن در قسمتهای شمالی مانقشلاق و تجاوزات مکرر آنها به سرزمین های ترکمن اجتماعات وسیعی از ترکمن ها به نواحی خراسان بزرگ و جرجان مهاجرت کرده و در آن نواحی سکنی گزیدند.

از حدود قرن شانزدهم نیز ترکمن های خوارزم و بالکان تحت سیطره نظامی اقتصادی خانات خیوه قرار گرفته و همواره در معرض هجوم و قتل عام های وسیع آنها قرارداشته اند که فقط یک مورد آن طبق روایت تاریخی کشتار قریب به ۲۰۰۰۰ نفر توسط خان نشین ازبک خیوه است. افزون بر این خراجهای سنگین که قبایل مختلف ترکمن می بایست به عناوبن مختلف، امینانه، نکاحانه، وکیلانه، مهرانه، حق ترازو دهها حق و حقوق ناحق دیگر به صورت گوسپند و شتر به مامورین مالیاتی خان های خیوه و بخارا پرداخت نمایند که غالباً نیز با درگیری های خونین بین دو طرف شروع شده و با سرکوب وحشیانه ترکمن ها توسط نیروی مسلح خان نشین خیوه و امیر نشین بخارا به پایان می رسید. این سناریو در نواحی خراسان و گرگان نیز توسط حکام محلی اعمال می شدند در نتیجه این امر و در طول قرون متمادی ترکمن ها همیشه در معرض تاخت و تاز اقوام متجاوز و حکام سلطه طلب بوده و همراه مقاومت در برابر هجوم نظامی، کشتار و سرکوب دشمن بخش عمده حیات تاریخی ترکمن بوده است. تحت تأثیر شرایط فوق بوده است که ترکمن ها دیرتر به زندگی یکجانشینی روی آورده اند و دیرتر موفق به پایه گذاری نهادهای مدنی از قبیل شهر، مدرسه، آموزش، دیوانسالاری و ... شده اند. تفکر غالب در میان جامعه ترکمن در این شرایط حفظ موجودیت خود بوده است به همین جهت نیز ضمن تقویت روحیه جنگی و مقاومت در بین قبائل مختلف در عین حال روابط و مناسبات خود را با دنیای اطراف نیز بسیار محدود می کند و با منشاء غیر ترکمن مثل دورگه ها (قول لار)، تاتار و مغول در میان ترکمن های امروزی که کاملاً با شاخصه های قومی ترکمن شناخته می شوند براینـد چنان شرایطی بوده است.

این رویکرد ملّی در میان ترکمن ها در اوائل قرن هفدهم با ظهور اندیشمندانی در عرصه فرهنگ و معارف نیز نشان می دهد. دولت محمد آزادی و شاعر عندلیبی دو شخصیت برجسته در این زمینه می باشند که با آثار ادبی ملهم از پیشینه تاریخی، دینی و روحیه قومی وتشریح شرایط اجتماعی اقتصادی تلاش کرده اند آگاهی عمومی و سطح دانش ملّی را توسعه داده و هویت ملی ترکمن ها را احیاء کنند. در این زمینه می توان به توسعه مراکز آموزشی سنتی در میان ترکمن ها، تألیف کتاب وعظ آزادی دولت محمد آزادی تألیف کتاب شجره ی تراکمه و گشایش دپارتمان ویژه طلبه های ترکمن در مدرسه علوم دینی شیرغازی شهر خیوه که زمانی در زمره معتبر ترین مراکز آموزش علوم دینی در آسیای مرکزی محسوب می شده اشاره کرد.

در واقع ظهور مختومقلی فراغی به عنوان یک پدیده فرهنگی و شاعری با دیدگاه وسیع، برآیند سیر تحولات فوق بود که بطور مشخص از اواخر قرن هفدهم شروع شده و با مختومقلی به نقطه عطف خود می رسد. می توان گفت که مختومقلی نماد و سمبل این تحول در شکل گیری آگاهی ملی است.

مختومقلی با درک دقیق و عمیق خود از آرمان عمومی ترکمن خلاقیت شعری خود را در خدمت بیان جوانب مختلف این آرمان ناشی از شعور ملی قرار می دهد و با برجسته کردن برخی وجوه در شکل گیری و تعمیق هویّت ملّی ترکمن تلاش می کند. او با اشعار مذهبی - دینی خود روح خداجوی ترکمن، با اشعار تغزلی خود لطافت و روانی روح ترکمن، با اشعار حماسی خود روح سلحشوری ترکمن، با اشعار اخلاقی خود طبیعت انسانی روح ترکمن را به تصویر می کشد و مورد استقبال وسیع و گسترده جامعه قرار گرفته و جامعه با پذیرش و هضم آن حضائل مزبور را به عنوان شاخصه های ملی خود برمی گزیند و با شکل دادن آنها به یک «کلیّت» هویت ملّی خود را جسمیت می بخشد. توان گفت که هیچیک از جنبه های شعری مختومقلی بر یکدیگر ارجحیّت ندارند. ایده های مذهبی، عرفانی، ملّی و اجتماعی همه در عین کثرت در برآیند نهایی خود به نقطه ای از وحدت می رسند که با تشکیل یک «کلیّت» در واقع منعکس کننده خواست و روح حاکم بر جامعیت مردم ترکمن می شوند.

به بیان دیگر ترکمن ها در شرایط قرن هیجده هویّت خود را در مختومقلی و افکار و ایده های وی جسمیت یافته می بینند. هویتی که در طول قرون متمادی توسط حکمرانان وقت با بی رحمی و قساوت پایمال و سرکوب می شد. گاه توسط سلاطین سلجوقی، گاه توسط خوارزمشاهیان، گاه توسط خان های اردوی زرین، گاه توسط امیر نشینان بخارا و خان نشین اوزبک.

در یک جمله می توان گفت مختومقلی نماد هویت ملّی ترکمن است، به همین جهت نیز اشتباه خواهد بود اگر او را از زاویه تنگ صرفاً دینی، عرفانی، قومی و اجتماعی بنگریم و تلاش کنیم که او را در یکی از قالب های فوق محبوس کنیم.

روح و اندیشه مختومقلی بسیار فراتر و عمیق تر از یک منظر محدود است. مختومقلی نه به یک جنبه از روح عمومی ترکمن بلکه به جامعیت ملّی ترکمن تعلق دارد و باید از این منظر نگریسته شود.

فلسطين في شعر محمد مهدي الجواهري

التتمة من صفحة ٦

وقد تغنّى الجواهري لهذا التضامن بقصيده اطلق عليها اسم «فلسطين» وهذه القصيدة التي تقع في مئة بيتٍ و بيت من الشعر تُعدّ من اروع قصائد. حماسةً و تفاؤلًا، وهو في هذه القصيدة كالمتنبي شاعر الحرب و الملاحم، يشارك الجيوش في زحفها التحديد الأراضي المغتصبة بعزيمة صادقة جيّاشة و هو في قصيدته مع الجنود المقاتلين ويجد متعة في تحركهم والحوار معهم، وكأنّه يشدّ أزرهم و مطلع القصيدة هو:

دلالًا في ميادين الجهاد
وتيهاً بالجراح وبالضماد
و رشقاً بالثغور من المواضي
وأخذاً بالعناق من الجهاد
وعِباً من نمير الخُلد يجدي
لمنزفة دماؤهم صَوادي

كان الجواهري في قصائده كثير التشاؤم من واقع الدول العربية يائساً منها، كثير اللّوم عليها لأنها لوادركت الواقع منذ «وعد بلفور» وقامت بواجبها تجاه فلسطين، لما اصاب فلسطين ما اصابها و لما و وصلت الامور في مثل هذا اليوم من وعد الي مواجهة عسكرية: جاء في القصيدة:

حُماةَ الدّارِ من عشرين عاماً
تقضّت فاتَنا يومُ التنادِي
دعانا وعدُ بلفور و ثنّى
وثلّثَ صائحُ البلد المُذاد
ونادَتنا بألسنةٍ حِدادٍ
دماءٌ في قوارةِ كل وادِي

ثم يأتي قائلاً

فما ذهبت فلسطينُ بسحرٍ
ولا كتبَ الفتاءُ بلامَدادِ
ولاطاحَ البناءُ بلا انحراف
ولا بنّت اليهودُ بلا عمادِ
و ما كانت فلسطين لتبقى
و جيرتُها يُصاحُ بها بدادِ
و ستُّ جهاتِها اخذت بجوعٍ
وجهلٍ، واحتقار، واضطَهادِ
شعوبٌ تُسترَقُّ فما يُقّى
على اثرٍ لها ذلُّ ألصفادِ

ولكن على الرُّغم من الافتخار و الاعتزاز و محاولات الجواهري لأستنهاض القادة والشعب للأخذ بالثأر كانت نتيجة الحرب سلبية للدّول العربية بصورة عامة و للفلسطينين بصورة خاصة لأنهم شُرِدوا عن ديارهم و توزّعوا في المنافي و تشتت شملهم و دفعوا ثمن تلك الحرب باهضاً اذ تشردوا من ديارهم و استولي اليهود على مساكنهم و اراضيهم. و بعد مرور اربعة اعوام على الهزيمة التي مُنى بها العرب تنبّه الجواهري للفلسطينين المشردين اللاجئين في الدّول و ماحلّ بهم و كيف يواجهون ايام العيد في مثل هذا الحال، فصوّر اولئک اللاجئين المشردين في صورة لاجئة تعيش مع اولادها، و هي ليس لها من يعيلها و يساعدها في معيشة ابناءها، و كانت قصيدة «اللاجئة في العيد» و جاءت في ١١٩ بيتاً.

اشتملت القصيدة على مقطعين اتصلا بفلسطين بشكل مباشر و قد استطاع الجواهري في المقطع الاول أن يصوّر ما بواجهه اللاجئة الفلسطينية في حياتها بين االمهانة والذّل والاستخفاف وهي بعيدة عن وطنها و بين ذكرى ايام العزّ و الخدر التي كانت تعيشها في ظلّ ابيها في وطنها:

و مرّ طيفٌ من الذكرى يجلّله
وقرُ الحياة و ماضيها من العِبر
و راعها شبحُ الماضي كأنّ به
مسّاً من الجنّ أو لمساً من الذّعرِ
و صافحت عينها «يافا» و بهجتها
في مورقٍ من مغانيها و مُزدهرِ
و بيتهم في اعاليها و غرفتها
في ظلّ كوخ من الاغصان مشتجر

و في المقطع الثاني يرسم الجواهري صورة التضليل التي وقع الكثير من الفلسطينين فريسته لها و هي أن هجرتهم مؤقتة و أنّهم ما أن يخرجوا من ديارهم حتى يعودوا و قد حررت بلادهم من الدّخلاء و المستعمرين:

و رنّ في سمعها لحنٌ اعادَ لها
بُوقِ «الجهاد» بوجه الآبق القذر
و صوت «شيخ» يعبى فوق مئذنة
زحف الجنود من الآيات والسّور
واستعرضت وهي اسمال بذلتها
جيشاً يحاربُ بالامجاد من «مُضر»
تمدُّه دولٌ «سبعٌ» يعينهم
على الرّعايا ضعافاً بطشُ مُقتدر
و ابصرت مِدفعاً يرمي قذائفه
إلى الوراء رتيباً، صنعَ مبتكر
وصوت داعٍ يناديهم ليرتحلوا
كيلا يعوقوا طريقَ الزحف و الظفر
و كي يعودوا الى الأوطان طاهرة
من رجس متشح بالذُّل مُعتمر
وغام في عينها من موت والدها
ما لا تطيقُ به عينٌ على النظر

و أما اخر قصيدة مستقلّة انشدها الجواهري بحق فلسطين هي قصيدة «الدّم والداء» والتي جاءت في ١٣٠ بيتاً وكان الدّافع لنظمها استشهاد احد قادة الثورة الفلسطينية، هو «صبحي ياسين» بعد نكسة حزيران عام ١٩٦٧م. والقاها في الحفل التأبيني التي اقامته له المنظمات الفدائية في بغداد احياء لذكري استشهاده على قاعة الشعب في بغداد و مطلعها:

جلّ الفداءُ وجلّ الخُلدُ صاحبه
ضاقَ الفضاء و ما ضاقت مذاهبهُ
لونٌ من الخلقِ والابداعِ يحسنُهُ
خلقٌ تصاغُ جديداتٍ رغائبه
و ذروة من سماحٍ لاكفاءَ لها
الّا مطامحَ مَن عزّت مطالبه

و أمّا حصة فلسطين في هذه القصيدة كانت ثلاثة ابيات فقط وهي:

هاتوا بها علّ أن يستصلح الجسدُ
فقد تقطّع عن انياطه الكبدُ
ففي فلسطين خيل الرّجس مُحكمةٌ
رباطها و بيت المقدس الوتَدُ
وقد اطالت سياط البغي جلدَتَها
يشوى بها جلدَ احرارٍ تعتبد

هذا و بحقّ لقد كان الجواهري مدافعاً عن الشعب الفلسطيني و مطالباً بأعادة حقوقهم المهضومة و كان كلّما سمحت له الفرصة تعرض لقضية العرب والامه الاسلامية الاولى و هو دائماً يحثّ على انقاذ فلسطين و شعبهم المشرّد:

أمشرّدون و أرضهم ذهبٌ
ومجوّعون و نبتها عممُ
أفألف مليون و قبلتهُم
بيد اليهود الصُفر تقتسم

محمد مهدي الجواهري كما يقال لقد كان شاهد القرن العشرين بخيره و شره. و كان شعره ترجماناً لهذه الشهادة بخيرها و شرها ايضاً. مثلما كانت قضية فلسطين قضيه القرن العشرين، ولفظ الجواهري انفاسه الاخيرة قبيل انتهاء القرن العشرين و لكن لم تتحقق امنية له و هي تحرير فلسطين و عودة اهلها المشردين اليها مع نهاية القرن العشرين - نأمل أن تتحقق امنية الجواهري بعد وفاته و تحتضن ارض فلسطين اولادها المشردين في البلاد.

مصادر التحقيق:
١) الجامع في الادب العربي - حنّا الفاخوري
٢) فلسطين في شعر الجواهري - محمد حور
٣) الديوان (ديوان الجواهري) و ذكرياتي (للشاعر)
٤) الجواهري صناجه الشعر العربي في القرن العشرين - زاهد محمد زهدي
٥) الجواهري في عيون اشعار، عبدالحسين شعبان.

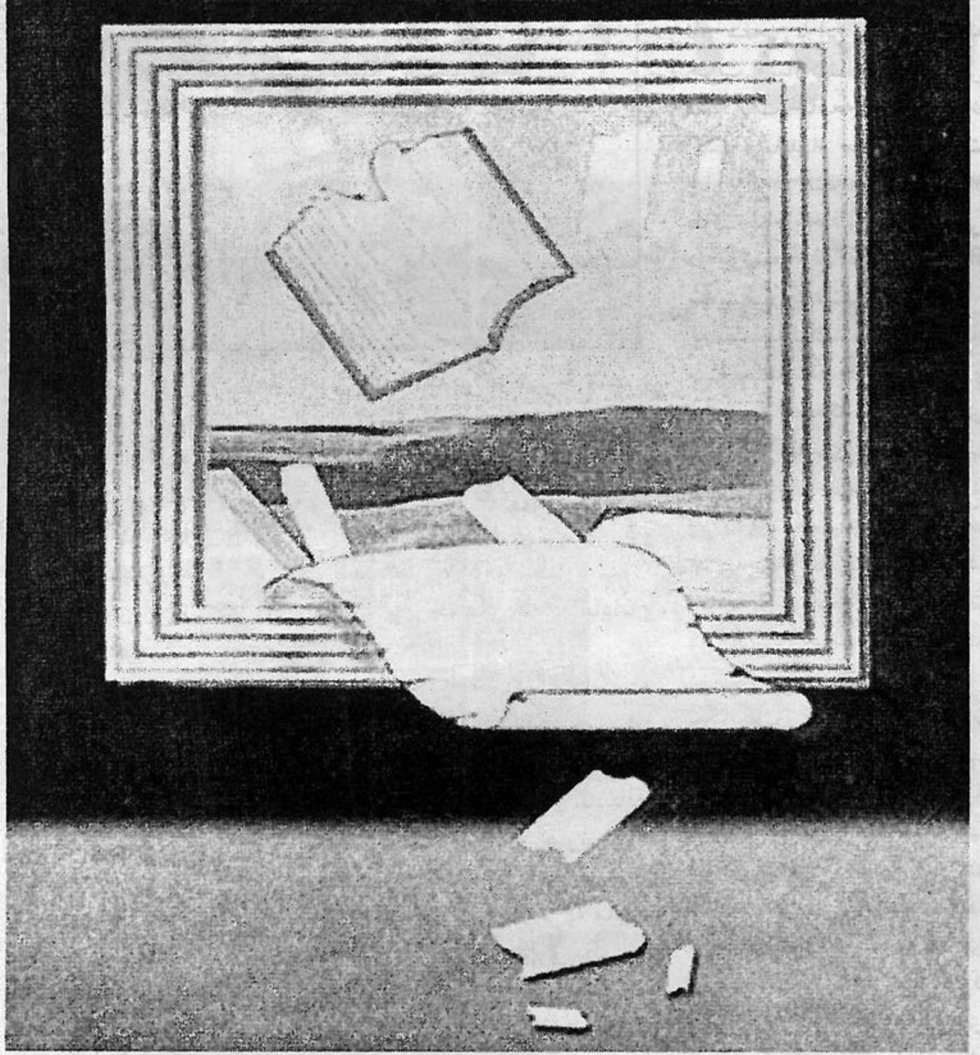
بريد الفن والادب

١- الاخ الشاعر صاحب البيت التالي، اراك عتبت علينا لاننا أشرنا إلى بعض الملاحظات في شعرک، علماً باننا لانحاول إلا إسداء خدمة لشعرائنا و كتابنا الكرام، ولانرى في هذه الاشارات التي لم نمس بها مشاعر أحد اطلاقاً أي مساس لشخصية أحد بل نحن نسعي ليكون جناح الفن والأدب و بريده مرآةً للاخلاق الثقافية موكدين على الاحترام المتقابل، لكننا في نفس الوقت نحاول أن نعطي صورة ملائمة من النقد والانتقاد و نرجو أن يكون شعراؤنا و كتابنا - على اقل التقدير - قد وصلوا الى هذا الحدّ من الاقتناع بان النقد البناء الهادف اصبح من ضروريات الادب و لاسيما في هذه المرحلة التي بدأت اقلامكم تشق طريقها إلى أدبٍ موجّه يكون من دعائم توجيه امتنا إلى الغد الافضل. و أنا الآن أطرح هذا البيت وهو من شعرک لترى هل يحتاج الى بعض التوجيه أم لا ومع كل هذا فنحن لن نفرّط بک شاعراً و صديقا مثقفاً. نحن نطلب من النقاد الكرام أن يلقوا الضوء عليه و ينقدونه بنقد بناء واضعين نصب أعينهم اصول النقد و احترام مشاعر صاحب الاثر.

البيت من «الابوذية»:

أحباب إلي مشوعنى و جفوني
أناطر علدرب يامّه او جفوني
اعيوني امساهره الليل اوجفوني
ابجفاهم عيب لوطبگن سويه

٢- للاخ العزيز ابراهيم حاچم بچاري، مع جزيل



شكرنا لک للمتابعة الجادة والاتصال الدائم مع صحيفتک، وصلتنا منک أخيراً قصيدتان، ولايزال في شعرک بعض الملاحظات لاسيما في الوزن والصرف، ننشر من قصيدتک «سرّ الفلاح» بعض أبياتها و نرجو لک التوفيق.

٣- الاخ الشاعر عبدالزهرا درفش من مدينة الفلاحية، وصلتنا رسالتک، نشكرک على ثنائک على القائمين باداره شؤون الصحيفة، و اما مقطوعتک التي هي بعنوان «الصمت الحالک» ننشرها مع بعض التعديلات الطفيفة.

٤- الاخت مريم جرفي من مدينة الخفاجية، وصلتنا رسالتک، شاكرين لک هذه المساهمة، تابعي أشكال القصيدة و اختاري شكلًا لتكتبي فيه، لان الشعر الحرّ لا يعني رصف القوافي في نهاية كل شطرٍ و شكراً.

٥- الاخت منا معتوق‌پور، وصلتنا منک مقطوعة وضعنا عليها اسم «باي لغة» و قد وجدنا فيها من معاني الشعر ما يجعلها صالحة للنشر و ذلک بعد تعديلات جزئية و بعد حذف ماهو غير صالح للنشر لوجود بعض الاخطاء في القواعد فيه، وشكراً.

٦- الاخت كوثر دورقي، ما بعثته لنا، لا نستطيع نشره لإنه قد بعد عن شكل الشعر و ذلک لعدم وجود مواصفات الشعرفيه وهي: اولًا: القواعد الصرفيه والنحويه، ثانياً الوزن، ثالثاً: الصور الشعرية، هذا و نرجو لک متابعة دائبة في تصفح دواوين الشعر القديم والحديث.

٧- الاخ الشاعر عيدان شلش، إنّ متابعتک الشعر تعجبنا، لكن الاعجب أنک لاتريد أن تغيير اسلوبک في عدم الاهتمام بكيفية شعرک ولا كيفية - حتى خطک - مع هذا قد نشرنا لک بعض اشعارک و في هذه المرّة نريد أن نقول لک، يا أخانا «الشعر صعبٌ وطويلٌ سلّمه» فنرجوک يا أخاناعيدان أن تدقق في وزن شعرک و إن معانيه الجميله تحتاج الي ثوبٍ أكثر جمالًا و اتقاناً في الاعداد و شكراً.

٨- الاخ الشاعر سيدصاحب الموسوي الخميسي، وصلنا منک نقد على كتاب، وهو بحاجة إلى اتقان في القواعد العربية التي هي أساس الكتابة، اما شعرک يستحق النشر و قد نشرنا لک في السابق و ننشر لک إن شاءالله.

٩- الاخت فريده دورقي، عندما نشرنا لک مقطوعتک السابقة، كنا نتوقع وصول الافضل، لكننا نراک في هذه المرّة قد ابتعدت عن الوزن كثيراً و ملت إلي النثر المرسل، و هذا لايتلائم مع الشعر، وعلى كلّ حال إن مقطوعتک فيها معان شعريه و صور جميلة لكنها غير متناغمة و غيرمتناسقة.

١٠- الاخ أبوأحمد من الحميدية، رسالتک مع ما فيها من تصوير لمشاكلنا المحليّة ولاسيما على الصعيد القبلي، تقع في صميم الموضوع لكن قصتک تحتاج إلى تنقيح اكثر، لغة و معناً، حاول مرةٍ أخرى مع متابعة اشكال النثر والشعر المتعارفة و شكراً.

١١- الاخ مهدي جابر الكعبي، وصلتنا مقطوعتک و هي استقبال لقصيده الاخت زينب الكعبية «أنا ريح جنوبية» لكن قصيدتک الشعبيه الوزن فيها غيرمستقيم و أنت تعلم أن الشعر الشعبي (الزجل) لا يعتبر إلا إذا كان موزوناً، و شكراً.

١٢- الاخ الشاعر روح‌الله العبادي، مقطوعتک الشعريه وصلتنا غيرواضحة و في بعض أشطرها لانراک قد أتقنت الوزن فنرجوک أن تعيد النظر فيها، او ترسل لنا غيرها و هذا بعض مقطوعتک:

كل مسلم أودن يرتفع شانه
على رغم اليهود او جرم الامريكان
على رغم اليهود او قائد الاجرام
شارون الغبي يا ريته بالاعدام

و شكراً لک لمتابعاتک.

١٣- الاخ ابوكاظم من الحميدية، وصلنا منک كاريكاتير «صدام» و «بوش» و هما يتصارعان على خارطة العراق، نشكرک و نرجو لک التوفيق. ونحن نعلم أن بوش لم يصارع من أجل الحصول على العراق بل من أجل فرض الهيمنة الصهيونية على المنطقه كلها.

رأی ملت

ماهنامه رأی ملت
سال سوم
زمینه: مسائل اجتماعی
صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
حسن هاشمیان
زیرنظر: شورای نویسندگان
طراحی و صفحه آرایی: علی شریعت پسند
حروفچینی: محمد هاشمیان
توزیع: سراسر کشور
شماره حساب بانکی: ۱۱۷۲ بانک صادرات شعبه رودهن. شماره شعبه ۱۰۷۳
تهران. صندوق پستی: ۱۷۸ - ۱۴۵۱۵
تلفن و فاکس تهران: ۴۴۱۷۹۴۴ - ۰۲۱
E-Mail: souteshaab@hotmail.com
hassan_hashemian@yahoo.com

درخواست مسئولین و تجار خرمشهر و آبادان از دولت:

معافیت سی درصد سود بازرگانی را به ترانزیت کالا از طریق زمینی و هوایی گسترش دهید

دریابان - خرمشهر: برای رونق هرچه بیشتر بنادر خرمشهر و آبادان دولت علاوه بر افزایش میزان و مدت معافیت سی درصد سودبازرگانی، ترانزیت کالا از طریق زمینی و هوایی به مقصد بنادر خرمشهر و آبادان گسترش دهد در این زمینه کاظم اسکندری رئیس اتاق بازرگانی خرمشهر به خبرنگار ما گفت: برای جبران معافیت بازرگانی که به بندر بوشهر داده شده است، دولت می تواند موافقت کند ترانزیت کالا از طریق مبادی زمینی و هوایی ورودی به کشور به بنادر خرمشهر و آبادان و استفاده از تسهیلات معافیت سی درصد سود بازرگانی حجم بیشتری از صاحبان کالا را برای رونق اقتصادی منطقه جذب کند.



وی افزود: وجود فرودگاه بین المللی آبادان که بین دو شهر خرمشهر و آبادان قرار گرفته است، این امکان را برای استفاده از این تسهیلات فراهم می آورد. به علاوه فرودگاه آبادان را نیز از رکود خارج می سازد. وی مزیت این کار را برای کالاهای سبک، مواد غذایی، گل و گیاه و محصولات کشاورزی و آرایشی و بهداشتی بسیار مهم برشمرد و تصریح کرد: در غیر این صورت باید منتظر رکود در منطقه باشیم.

وی اعطای این تسهیلات را مرهمی بر زخم های متعدد آبادان و خرمشهر توصیف کرد.

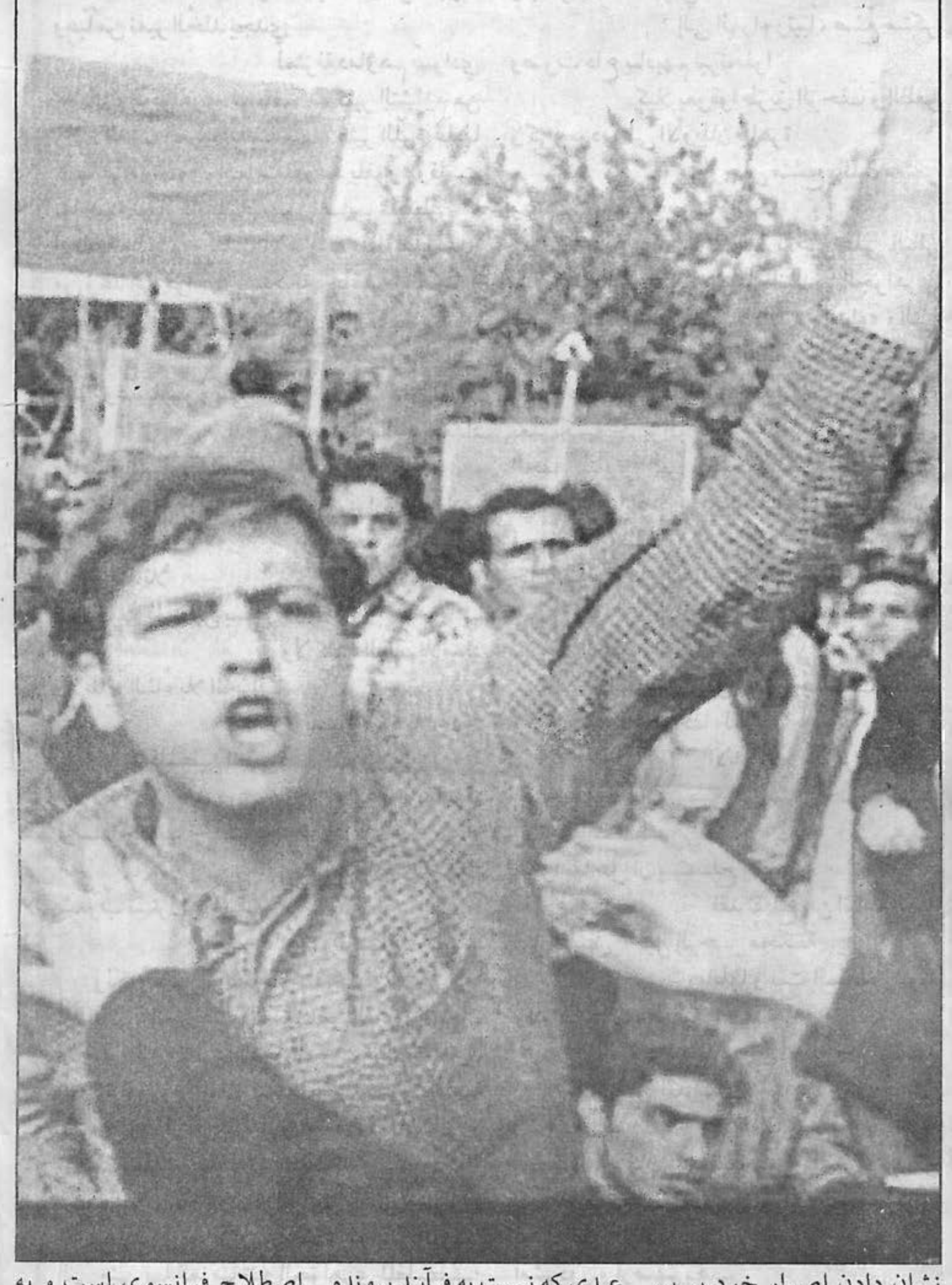
خسرو جباریان کارشناس اقتصادی منطقه نیز به خبرنگار ما گفت: دولت به علاوه اعطای این تسهیلات برای رونق این منطقه و خوزستان باید معافیت های مالیاتی را برای چندین سال اعمال کند.

وی عقب ماندگی استان خوزستان را در بخش بازرگانی و اقتصادی ناشی از عدم رونق بنادر خرمشهر و آبادان دانست و تصریح کرد: عقب ماندگی خوزستان به عنوان عمق استراتژیک کشور می تواند برای کشور خطرناک باشد پس دولت اگرهم ویژه تر به مسائل خرمشهر و آبادان نگاه کند بدون هزینه یک سرمایه گذاری مطمئن و رایگان انجام داده است.

جباریان از کسانی که با تداوم و افزایش میزان و مدت تسهیلات معافیت بازرگانی و ترانزیت کالا از طریق مبادی ورودی به صورت هوایی و زمینی و معافیت بازرگانی مخالفت می کنند، انتقاد کرد و گفت: آباد شدن این مناطق برای دولت باید یک اصل باشد.

حزب مشارکت و محافظه کاران رادیکال رو در روی هم

آیا روز جدال نهائی فرا رسیده است؟



حسین شریعتمداری که مخالفین وی او را به جناح محافظه کاران تندرو نسبت می دهند با نوشتن مقاله ای در نشریه کیهان خواهان برخورد حذفی با حزب مشارکت در همه سطوح ارکان دولت و مجلس شد.

او با بررسی حوادث کشور طی چند سال گذشته و رویدادهای اخیر و از جمله دادگاه مؤسسات نظر سنجی به این نتجه رسید که حزب مشارکت عامل اصلی مشکلات جامعه امروز ایران است و باید از صحنه سیاست خارج گردد. نتیجه ای که حتی از طرف جناح محافظه کار اصلاحی در روزنامه رسالت مورد انتقاد شدید قرار گرفت.

به عقیده ناظران امور ایران دادگاه مؤسسات نظرسنجی و مخصوصاً آنچه که به عباس عبدی یکی از اعضای ارشد حزب مشارکت مربوط می شود بعنوان زیر بنای تفکر و سیاست حذف حزب مشارکت تلقی می شود.

اگرچه شریعتمداری معتقد است که اعضای حزب مشارکت در مؤسسات نظرسنجی جاسوس بیگانگان و ارائه کنندگان اطلاعات امنیتی کشور به آنها بودند و بر اساس آن باید شدیدترین مجازات را برای آنها در نظر گرفت اما حزب مشارکت عقیده دارد مخالفین آنها هیچگونه مدرک محکمه پسندی بر علیه آنان ندارند و آنچه اکنون درکشور می گذرد، هیاهوئی بیش نیست که تمنیات و آرزوهای مخالفان آنها را منعکس می کند.

در این میان حزب مشارکت برای نشان دادن اصرار خود بر پی گیری مطالبات خویش از حسینعلی قاضیان که در نظر آنها فردی است که در میان راه بریده است، فاصله گرفته و برای عباس عبدی که نسبت به فرآیند پرونده نظر سنجی از خود مقاومت نشان داده، پروسه قهرمان سازی را دنبال می کنند. اصرار حزب مشارکت برادامه راه خود و هجوم شریعتمداری به آنها، این تفسیر را برمی انگیزد که جدال واقعی و برخورد دو نیروی مخالف یکدیگر در راه است. برخوردی که ممکن است خسارت های فراوان نصیب کشور کند. آنهائی که نگران این وضع هستند می دانند که عملی شدند این جدال، به اقتصاد کشور و نظم اجتماعی ضربات جبران ناپذیری وارد خواهد کرد. چه آنهائی که احزاب مختلف را به تفاهم و گفتگو با یکدیگر دعوت کرده اند و چه آنهائی که از بینش کودتائی شریعتمداری انتقاد کردند، نیک میدانند که مسائل و گره های سیاسی امروز ایران با این روش ها قابل حل نیست. کودتا coup de etat که یک اصطلاح فرانسوی است و به معنای قطع کردن دولت می باشد معمولاً در جائی به کار می آید که رأس نظام حاکم در جهت خواسته های مردم گام بر نمی دارد و عده ای با استفاده از فرصت موجود (معمولاً از میان نیروهای نظامی) حرکت کرده ،رأس نظام را قطع کرده و به جای آن می نشینند. همه عقلای جامعه امروز ایران معتقد هستند که امکان پیروزی کودتا در وضعیت فعلی صفر می باشد. زیرا نظر واثق دارند که این رأس نظام یا دولت نیست که با خواسته همگانی مردم همراه نیست، بلکه عده اندکی در جامعه وجود دارند که در جهت مخالف رأی ملت گام برمی دارند. انتقاد جناح محافظه کار اصلاحی از شریعتمداری، از درک آنها نسبت به این معادله ناشی می شودکه حرکت های تند و خشن در جامعه هیچ پایگاه مردمی نداشته و محکوم به شکست است.

برای اولین بار پس از جنگ تحمیلی

یک فروند کشتی کانتینربر خارجی در بندر خرمشهر پهلو گرفت

برای اولین بار پس از جنگ تحمیلی یک فروند کشتی کانتینربر خارجی بنام پرما گلوری در بندر خرمشهر پهلو گرفت.

سیامک مظلوم زاده مدیر واردات شرکت سونی در بندر خرمشهر با اعلام این مطلب گفت: این کشتی متعلق به خطوط کشتیرانی ای.پی.ال، این محموله تجاری را که شامل وسایل صوتی و تصویری بوده است از بندر دوبی امارات متحده عربی حمل و در بندر خرمشهر تخلیه کرد.

وی تناژ این محموله را ۷۳۵ تن در قالب ۴۹ کانتینر اعلام کرد و افزود: هفته آینده نیز یک محموله ۸۴۰ تنی به صورت ۶۹ کانتینر توسط همین کشتی در بندر خرمشهر تخلیه خواهد شد.

آقای مظلوم زاده تصریح کرد: هم اینک هشتاد درصد محصولات شرکت بین المللی سونی در بندر خرمشهر تخلیه و به کشور وارد می شود و در سال آینده میلادی و شمسی این میزان به صددرصد خواهد رسید.

وی بندر خرمشهر را دارای پتانسیل های لازم برای رونق مبادلات تجاری برشمرد و بر ضرورت افزایش امکانات در آن تأکید کرد.

وی مزیت استفاده از بندر خرمشهر برای شرکت های تولیدکننده بین المللی را وجود تسهیلات سی درصد معافیت بازرگانی در بندر و گمرک این شهرستان برشمرد و گفت: اگر خواهان رونق دوباره خرمشهر و خوزستان در بخش مبادلات بازرگانی هستیم باید این تسهیلات را افزایش وحتماً مدت دار کنیم تا زمینه حضور سرمایه گذاری و اشتغال در این منطقه فراهم گردد.

وی در پایان افزود: حضور شرکت سونی در بندر خرمشهر موجب افزایش اشتغال و ایجاد درآمدزایی در بندر وگمرک و سطح شهرستان خرمشهر شده است.